



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

بخشی درباره
مرجعیت و روحانیت

مؤلفه جمعی از دانشمندان

حق طبع محفوظ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثی درباره مرجعیت و روحانیت

نویسنده:

محمد حسین طباطبائی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا، بی نا)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
بحثی درباره مرجعیت و روحانیت	۹
مشخصات کتاب	۹
اشاره	۱۰
فهرست مطالب	۱۲
بنام خدا	۱۴
مقدمه	۱۸
اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه	۲۸
نتیجه	۳۴
نتیجه	۳۸
شرائط و وظائف مرجع	۴۱
ولات و زعامت	۸۷
اشاره	۸۷
۱-معنی ولایت	۸۹
۲-طرز بحث	۹۲
۳-جعل و اعتبار ولایت فطری است	۹۳
۴-نظر اسلام درباره ولایت	۹۳
توضیح آیه بر سبیل اختصار	۹۴
برگردیم بسوی اصل مطلب	۹۷
احکامی که در محیط ولایت جاری می شود.	۱۰۰
خاتمه	۱۰۲
انتظارات مردم از مراجع	۱۱۹
اشاره	۱۱۹
مطلب اول: ما بین گذشته و آینده	۱۲۴

مطلب دوم: مرجع و ملجأ	۱۳۱
مطالب سوم: وزاده بسطه فی العلم والجسم	۱۳۴
مطلب چهارم: تفکر ساعه خیر من عبادۀ سنۀ	۱۳۶
مطب پنجم: رهبری عملی و اجتماعی	۱۴۱
روحانیت در اسلام و در میان مسلمین	۱۴۷
اشاره	۱۴۷
در میان یهود:	۱۴۹
در میان برهمنیان:	۱۴۹
اسلام	۱۵۱
امتیازات یا اختلافات طبیعی و شبه طبیعی	۱۵۱
محرومیت هائی که طبقات عالی بدست خود برای خود ایجاد می کنند:	۱۵۶
اشاره	۱۵۶
در اسلام	۱۵۶
از این بالاتر:	۱۵۹
وجوب کفائی با مسئولیت مشترک اجتماعی:	۱۶۰
روحانیت در میان مسلمین	۱۶۶
اشاره	۱۶۶
الف) کارهای علمی:	۱۷۳
ب) تبلیغات:	۱۷۴
تعلیم و تربیت:	۱۷۴
یک قسمت مهم دیگر:	۱۷۴
مشکل اساسی در سازمان روحانیت	۱۸۰
اشاره	۱۸۰
علاقه و مسئولیت	۱۸۲
علت اصلی	۱۸۳
سازمان و نظام صالح	۱۸۵

۱۸۸	مشخصات محیط روحانی ما
۱۹۳	مسئله بودجه
۱۹۹	نقطه قوت، نقطه ضعف
۲۰۱	قدرت و حریت
۲۰۲	عوام زدگی
۲۰۷	راه اصلاح
۲۰۹	معیشت
۲۱۰	اثر ایمان و تقوا
۲۱۲	وعظ و تبلیغ
۲۱۴	آینده امید بخش
۲۱۷	تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت و فتوی
۲۳۱	تقلید اعلم با شورای فتوی
۲۳۴	شرط اعلیت و طرح تقلید اعلم
۲۳۵	طرح شورای فتوائی
۲۳۶	کدام یک از این دو طرح علمی تر است؟
۲۳۶	ارزش شور در کارهای عمومی
۲۳۷	ارزش شور در مسائل علمی
۲۳۸	تاریخ شورهای علمی در فقه شیعه
۲۴۰	آیا شورای فتوائی مخالف دستورات دینی نیست؟
۲۴۱	پیدایش فرضیه اعلیت - اجتهاد
۲۴۴	نتیجه بحث
۲۴۵	تشریحی از وضع اجتماعی موجود
۲۴۶	نقش سیاست ها و عوامل استفاده جو در این وضع
۲۴۹	مزایا و خدمات مرحوم آیت الله بروجردی
۲۵۴	روش فقهی
۲۶۱	وحدت اسلامی

۲۶۲	اسلام در دنیای خارج
۲۶۴	همکاری دین و علم
۲۶۵	دفتر و حساب
۲۶۹	فهرست مطالب
۲۸۸	درباره مرکز

بحثی درباره مرجعیت و روحانیت

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت / نوشته علامه طباطبائی ... [و دیگران].

مشخصات نشر: [تهران: بی نا: 1341].

مشخصات ظاهری: [226] ص:؛ 5/11 × 17 س م.

شابک: 50 ریال

یادداشت: مولفان طباطبائی، ابولفضل موسوی مجتهد زنجانی، مرتضی مطهری، مهدی بازرگان، محمد بهشتی، محمود طالقانی، مرتضی جزائری.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: روحانیان

موضوع: مرجعیت

شناسه افزوده: طباطبائی، سید محمد حسین، 1281 - 1360.

رده بندی کنگره: 4/BP167/ب3 1341

رده بندی دیویی: 297/31

شماره کتابشناسی ملی: م 79-4199

بحثی درباره مرجعیت و روحانیت

نوشته آقایان:

علامه طباطبائی. حاج سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی. مرتضی مطهری. مهندس مهدی بازرگان. سید محمد بهشتی. سید محمود طالقانی. سید مرتضی جزائری

(کتاب برگزیده سال 1341)

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

این کتاب به سرمایه شرکت سهامی انتشار در چاپخانه مصباحی به طبع رسید

ص: 2

* فهرست مطالب (1)

مقدمه چاپ دوم صفحه پنج تا هفت

مقدمه... 1 » 9

اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه... 11 » 22

شرائط و وظائف مرجع... 25 » 33

اجتهاد در اسلام... 36 » 67

ولایت و زعامت... 71 » 100

انتظارات مردم از مراجع... 103 » 129

روحانیت در اسلام و در میان مسلمین... 132 » 162

مشکل اساسی در سازمان روحانیت... 165 » 198

تمرکز وعدم تمرکز در مرجعیت و فتوا... 201 » 213

تقلید اعلم یا شورای فتوا... 216 » 231

مزایا و خدمات مرحوم آیه الله بروجردی... 234 » 249

ص: 3

شرکت سهامی انتشار افتخار دارد که توفیق چاپ کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» را برای دومین بار پیدا می کند.

چاپ اول این کتاب در دی ماه 1341 شمسی انتشار یافت و مورد استقبال کم سابقه ای قرار گرفت و در ظرف مدت کمی نسخه هایش نایاب شد. از آن وقت تاکنون پیوسته از مرکز و شهرستان ها طالبان و علاقه مندان برای خرید مراجعه کرده و می کنند و ما آن ها را به تجدید چاپ کتاب نوید داده ایم.

علت عمده تأخیر اقدام در چاپ این کتاب این بود که در نظر بود این کتاب در چاپ دوم بصورت کامل تر و جامع تری منتشر شود. چنان که در مقدمه چاپ اول ملاحظه می فرمائید از همان اولی که این سلسله مقالات تنظیم شد، در نظر بود که دو مقاله در دو موضوع لازم و مفید دیگر نیز نوشته و ضمیمه این مقالات گردد: یکی نمونه هائی از خدمات علماء بزرگ شیعه، دیگر تاریخچه مختصری از روحانیت سایر مذاهب.

برای این که این کتاب در چاپ دوم بصورت کامل تر و جامع تری در آید در نظر گرفته شد که اولاً اقدامی در زمینه نگارش دو مقاله مزدور بعمل آید. ثانیاً از حضرات مراجع عظام دامت برکاتهم استدعا شود که نظر باین که مطالب و موضوعات این کتاب يك سلسله بحث ها و اظهار نظرهای آزاد است که بمنظور خدمت و اصلاح صورت گرفته

است، هر گونه نظر تأیید و یا ردّی به مطالب کتاب دارند مستدلاً قوم دارند تا عین نظرشان ضمیمه و زیب این مقالات گردد.

ثالثاً از فضلا و نویسندگان و مفکرین صاحب قلم دینی تقاضا شود هر نظر و مطلب جدیدی درباره مرجعیت و روحانیت و یا درباره مقالات چاپ شده دارند بصورت مقاله ای مرقوم دارند و چنان چه مفید و مناسب تشخیص داده شد ضمیمه این سلسله مقالات چاپ شود.

در همه این زمینه ها اقداماتی بعمل آمد، از بعضی از مراجع عظام نامه هائی دریافت شد، مقالاتی نیز از طرف فضلا و نویسندگان رسید، ولی هنوز بقدر کافی به جواب هائی که انتظار داریم نائل نشده ایم. از طرف دیگر این فکر پیدا شد که اگر این منظورها جامه عمل بپوشد حجم کتاب بزرگ خواهد شد، بهتر آن دیدیم که مقالات و نامه های رسیده را فعلاً بایگانی کنیم و در انتظار سایر مقالات و نامه ها باشیم و فعلاً به تجدید چاپ مقالات پیشین اکتفا کنیم و سایر مقالات و نامه ها را از آن که بحد نصاب رسید بعنوان جلد دوم کتاب منتشر سازیم.

لهذا کاری که در حال حاضر صورت گرفته فقط تجدید چاپ کتاب بهمان صورت اول است، فقط در بعضی از مقالات (مانند مقاله هشتم) از طرف نویسنده محترم مقاله اصلاحات و اضافاتی بعنوان پاورقی صورت گرفته است.

فهرست تفصیلی کامل پایان کتاب که با حسن سلیقه و حوصله دانشمند محترم جناب آقای مرتضی مطهری مخصوص این چاپ تهیه شده بخوبی نشان می دهد که چه اندازه مطالب اساسی در مطاوی مقالات محققانه دانشمندانی که در کار نوشتن این کتاب سهیم بوده اند وجود دارد و هر کس با مراجعه مختصری به این فهرست در می یابد که چه مباحث بکر و نو و مفیدی در این کتاب مورد بحث واقع شده است.

این کتاب که بقلم گروهی از دانشمندان و روحانیون عالم

و فاضل نگارش یافته است و برخی از نویسندگان عالی قدر آن دارای درجه عالی اجتهادند و از محققین و مؤلفین درجه اول جهان اسلام بشمار می روند همان طوری که انتظار می رفت موج عظیمی ایجاد کرد و از نظر باریک بینان و روشن اندیشان نمونه یک روشنفکری عمیق و طلیعه یک نهضت ریشه دار اصلاح طلبانه در محیط مقدس روحانیت تلقی گردید. این کتاب نشان داد که محیط مقدس روحانیت دارای آن چنان رشد عقلانی است که می تواند بر طبق موازین دقیق علمی و اجتماعی از خود انتقاد کند و درصدد چاره جوئی برآید.

بعضی از مستشرقین و ایران شناسان اروپایی در کتاب های خود به اهمیت و عظمت این کتاب اشاره کردند و نشر چنین کتابی را قدمی بسوی اصلاحات اساسی تلقی کردند (1) و نیز از طرف انجمن کتاب بعنوان کتاب برگزیده سال اعلام گردید.

در میان طبقات مختلف، بیش از همه از طرف خود روحانیون بالا-خص روحانیون فاضل و جوان و آشنا به افکار اجتماعی از این کتاب تقدیر و تمجید بعمل آمد و پس از نشر این کتاب رشد جامعه روحانیت بیش از پیش نمایان شد.

البته افرادی هم بوده و هستند که با نشر چنین کتابی لاقابل در اوضاع و احوال حاضر موافق نیستند ولی این آقایان محترم نظر خود را کاملاً روشن نکرده اند و معلوم نیست که شرائط و اوضاع حاضر را برای نشر چنین کتابی مساعد نمی دانند و یا از کسانی هستند که به ارزش این گونه بررسی های اجتماعی کاملاً پی نبرده اند.

قدر مسلم اینست که نویسندگان محترم این مقالات که بیشتر

ص: 7

1- از جمله در مجله مطالعات اسلامی: A reconsideration of the Position of the MARJA'AL-TAQLID on the religious institut- ion by Ann K. S. Lambton, in STVDIA ISLAMICA XX pp. 115 - 135

آنان از ستارگان درخشان آسمان روحانیتند و به اسلام و روحانیت عشق می ورزند نظری جز خدمت و اصلاح نداشته و ندارند و بعلاوه مطالب خود را بعنوان پیشنهاد و اظهار نظر ذکر کرده اند و همواره آمادگی خود را برای هر گونه انتقادی اعلام داشته اند.

اکنون ما در انتظار نظریات و مقالات اهل فضل درباره این کتاب و مباحثی از این گونه هستیم که بخواست خدا همه آن ها را در کتابی دیگر بعنوان تکمله یا جلد دوم این کتاب منتشر سازیم.

من الله التوفیق و علیه التکلان

شرکت سهامی انتشار

ص: 8

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تقف ما ليس لك به علم

ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا

بعد از فوت آیه الله بروجردی رحمه الله علیه در فروردین ماه 1340 اکثریت ملت ایران که شیعه عامل و مقلد اعلم هستند و همچنین مردم زیادی در کشورهای اسلامی دیگر یک مرتبه مواجه با خلأی در نظام اجتماعی دینی خود گردیده با اندوه آلوده به

ص: 1

نگرانی از یکدیگر می پرسیدند بعد از این از کی تقلید کنیم؟ چه شخصی مرجع شیعیان باشد؟ کدام عالم بزرگ صلاحیت زعامت امت را دارد؟ ...

این سؤال هنوز هم که 20 ماه می گذرد يك جواب قطعی مشترك پیدا نکرده تقریباً بحال خود باقی مانده است.

در آن ایام عده ای از مؤمنین بیدار و جوانان مسلمان با نگرانی بیشتری این سؤال را مطرح کرده علاقمند بودند، انتخاب مرجع از روی حسن نیت و خلوص عقیدت و با بصیرت اطمینان بخش صورت بگیرد و آن ها و مردم فهمیده در حاشیه قضیه و در برابر عمل انجام یافته قرار نگیرند.

این فکرها و بحث ها منتهی بمشورت ها و جلسه هائی شد که تشکیل دهندگان اصلی بیشتر از افراد انجمن های اسلامی تهران و شهرستان ها یعنی وابستگان به دبیرخانه انجمن های اسلامی ایران بودند. و چون غالب آن ها بلحاظ مرجعیت و تقلید در صف عوام و تقلید کنندگان قرار داشتند از یک عده روحانیون فاضل روشندل روشنفکر که اوقات خود را بهمدردی و همزبانی و راهنمایی طبقات جوان و تحصیلکرده نیز می پردازند برای تعاطی افکار و ارشاد خود دعوت کردند.

چنین عملی فکر نمی کنیم بتواند مورد ایراد کسی اعم از خواص و عوام قرار گیرد. در هر حال مسلماً مرضی خدا است و بحکم ولا تقف مالمیس لك به علم وظیفه دینی هر مؤمن است که چشم و گوش باز و دل بیدار داشته، تا اطلاع و اطمینان پیدا نکند. بدنبال کسی یا چیزی نرود.

ص: 2

قرآن تبعیت و تقلید را منع نمی کند، تبعیت و تقلید کورکورانه را منع می نماید. خداوند شخص را بشکرانه چشم و گوش و عقل و هوشی که باو داده مسئول می شمارد. اتفاقاً در دنیای امروز هم نه تنها دستورگیری و دنباله روی منسوخ نشده است بلکه قرن بقرن در اثر توسعه و تنوع مسائل و اجرای تخصص و ضرورت انضباط و همگامی در اجتماع معمول تر و مقبول تر شده است. اگر درست دقت کنیم بیشتر اعمال مردم متمدن بر وفق نظام و نقشه هائی است که قبلاً ترسیم و به آن ها دیکته شده است. جنبه تبعیت و تقلید از اولوالعلم و اولوالامر را دارد. با این تفاوت و با تذکار این نکته اساسی که تسلیم کورکورانه و اطاعت استبدادی نبوده امر دهندگان و ترسیم کنندگان وظایف و تکالیف عادتاً زبندگان باصلاحیت و حسن نیتی هستند که مردم آن ها را آزادانه و خواسته و دانسته بطور مستقیم یا غیر مستقیم بر طبق مقتضیات در امور مختلف سیاسی - تجاری - پزشکی - علمی - فنی و غیره بصورت وکیل و وزیر و مدیر و دکتر و دانشمند و متخصص و غیره انتخاب می نمایند.

قرآن و مذهب تشیع هم که باب اجتهاد را مفتوح گذاشته و مرجعیت و تقلید را تشریع کرده همین را می گوید.

چون مرجعیت (قبل از آن که مشروطیت و انتخاباتی بایران بیاید و حتی حکومت های پارلمانی در اروپای غربی بوجود آید) يك عمل انتخابی بوده است و انتخاب کننده شخصاً موظف به تحقیق و تفحص می شود. بنابر این عمل ما خارج از رویه تحقیق و تفحص الزامی در این امر نمی باشد.

مقصد ابتدائی تحقیق درباره شخصیت نامزدان مرجعیت و انتخاب و معرفی اعلم یا اصلح آن‌ها بدوستان و علاقمندان بود. ولی بزودی مسئله از صورت شخصی و خصوصی خارج شده بوضع کلی عمومی تری درآمد. زیرا بلافاصله بعد از طرح مطلب مطالعه در صفات و شرایط مرجع پیش آمد. عقب گرد عمیق تری به مبدأ موضوع و رسیدگی باین که اصلاً تقلید چیست و چه ضرورت دارد لازم شد. بعلاوه این نکته جلب توجه نمود که اعلمیت مثل سایر امور دنیا آیا يك امر نسبی نیست؟ و برای همه کس و همه جا و همه چیز آیا جواب واحد پیدا می‌کند؟ و اصولاً آیا تمرکز و وحدت مرجعیت بلحاظ دینی و دنیائی ضرورت دارد و مصلحت می‌باشد؟...

با مختصر اشارات و توجهاتی که آقایان دادند دیدیم مطالعه در اساس مطلب و روشن کردن خودمان و مردم باین که تقلید و مرجعیت چگونه در اسلام پیدا شده منظور از آن چیست و چگونه باید باشد و چگونه عمل شود؟ خیلی مهم تر و مفیدتر از آن است که بدون در دست داشتن میزان و مبنای جامع مقبولی بیائیم از روی تقلید یا تخمین و تقریب بر حسب نظر و سلیقه یا احیاناً غرض، فردی از افراد علمای عظام را نامزد این مقام بنمائیم.

طبیعی است که وقتی کم و کیف کار معین و شرایط و لوازم آن کم و بیش روشن شد هر کس بتشخیص و درایت خود یا با مشورت‌های مختصر بسهولت خواهد توانست مرجع قابل قبول را انتخاب نماید. از این راه و باذن خدا کومک مؤثری به حسن انتخاب مرجع و تأمین بیشتر مصالح امت خواهد شد.

ممکن است کسانی این طول و تفصیل ها و بحث ها و تحقیق را زاید بدانند و اصولاً مسئله را کوچک بگیرند. البته اگر بنا بود تقلید همان طور که خلیفه تصور می نمایند منحصر بچند مسئله طهارت و نجاست و شکایات و سهویات باشد این همه معطلی لازم نداشت ؛ ولی وقتی موضوع را بشرحی که در متن کتاب ملاحظه خواهید کرد با تمام وسعت و اشکال ها و آثارش در نظر بگیرید خواهید دید خیلی بالاتر از این حرف ها است.

اتفاقاً عدم توجه تقلید کنندگان و تقلید شوندها ببعظمت و امکان ها و تأثیرهای مرجعیت باعث کوچکی و کم فایده‌گی و حتی زیان های شدید آن شده و می شود.

مرجعیت علاوه بر جنبه آداب دینی فردی جنبه اجتماعی هم دینی و هم سیاسی بسیار قوی در مملکت دارد و وزنه ای از وزنه های آخرت و دنیای ماست. سنگینی وزنه آن از یک طرف در آن مراسم و مجالس سوگواری مفصل متعدد و مکرری که در سرتاسر ایران باشد دیده می شود که نه تنها در فوت آیه الله بروجردی بلکه بعد از فوت مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی نیز غوغائی در ایران و مخصوصاً در تهران پیاپی شد مردم در مسیر دسته هائی که در بازار راه افتاده بود حقیقه مثل پدر مرده ای می گریستند.

سنگینی وزنه مرجعیت از طرف دیگر در توجه مخصوص و تکانی که مقامات دولتی و سیاسی بخود دادند، در تلگراف ها، در مجلس تذکرها در اصرار باین که از ایران بعراق منتقل شود و در بسیاری صرف پول ها و تحریکات پشت پرده آن ها دیده می شود.

تصادفاً در آن ایام عده ای از استادان دانشگاه در يك مسافرت نیمه علمی و فنی و نیمه تفریحی خارج تهران بودند،

با آن که اکثریت مسافرین قیدی به نماز و تقلید نداشتند با توجه و کنجکاوی خاص این خبر را می شنیدند، می خواستند بدانند جانشین معظم له کی خواهد شد و کی او را تعیین خواهد کرد، اتفاقاً یکی از آن ها که بیش از سایرین ذینفع بنظر می آمد مسلمان هم نبود! ...

غرض آن که مسئله مرجعیت چه ما مقلد باشیم چه باشیم علاوه بر عنوان مذهبی يك مسئله ملی و تا اندازه ای اسلامی و جهانی است، چه از جهت مثبت قضیه و فوائد رهبری و تربیت و تقویت مسلمین و چه از جهت منفی یعنی سوء استفاده ها و اغفال ها و اعمال نفوذهایی که پیوسته سیاست های مغرض می خواهند بسود خود و بزیان ایران و اسلام بنمایند!

مختصر غفلت و لغزشی در این باب موجب وبال عظیم و خسارت های فردی و اجتماعی اعم از دنیوی و اخروی می تواند بشود.

نباید تصور کرد این لغزش یا غفلت انحصار به تقلید کنندگان و عامیان دارد. خود مراجع نیز من باب این که بشرند و بشر جائز الخطا و ممکن الغفلة و محدود العلم است، احتیاج به تذکر و توجه و تشکل دارند.

خلاصه آن که جا دارد بموضوع آن طور که شایسته آنست عنایت شود.

مسئله مرجعیت و تقلید (باز هم بطوری که از متن مقالات استنباط خواهید کرد) يك امر ثابت ساده محرز که مثل اقامه نماز یا پرداخت زکوة دارای نص قطعی بدون بحث و تردید باشد

و همه مسلمانان آن را قبول و اجرا کرده باشند نیست. البته مسلماً ریشه قرآنی دارد و بدست ائمه اطهار علیهم السلام رویانده و پیوند کاری شده است. ولی بدست زمان ضمن سیر تکامل امت اسلام بر حسب احتیاج و اقتضای وقت و مردم آبیاری شده دائماً تحول و توسعه یافته است تا بصورت امروزه در آمده. عقل و عمل در پرورش آن بی دخالت نبوده است بعد از این نیز باید بدست و بفکر ما بفراخور مشکلات و مسائل روز باذن خدا شاخ و برگ گسترده تر و بلندتری بدهد و میوه های تازه بیار آورد: و ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها.

غرض آن که مرجعیت یا تقلید حالت خشك و ثابتی نداشته لازم بود چنین مطالعه ای بعمل آید و هر چه درباره آن بررسی کامل تر و انطباق با زمان و مکان بیشتر صورت گیرد بصلاح و صواب نزدیک تر و ثوابش بیشتر خواهد بود.

در جلسات هفتگی متعددی که در پائیز و زمستان سال گذشته تشکیل می شد و بعضی از آقایان سروران از راه های دور و از خارج تهران می آمدند پس از توجه به جنبه عمومی مسئله برای آن که نظم و تقسیمی در کار باشد قرار شد موضوعات مشخص و فصل بندی شود و هر يك از آقایان فصلی را انتخاب و در يك سمیناری که تشکیل خواهد شد بیان فرمایند و در معرض استفاده و قضاوت عموم بگذارند. ولی چون تدارك و ترتیب سمینار مستلزم صرف وقت زیاد از طرف بانیان و شرکت کنندگان بود و مخارج و مشکلاتی را ایجاد می نمود ترجیح دادیم آقایان مطالعات و نظریات خود را بصورت مقاله در آورده قبلاً در آن جمع قرائت

نمایند تا سایرین نیز بشنوند و اگر نظری دارند بگویند. سپس مجموعه بشکل نشریه ای چاپ شود.

موضوعات بترتیب ذیل فهرست بندی شد:

1- اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه

بقلم جناب آقای علامه سید محمد حسین طباطبائی

2- شرایط و وظائف مرجع

بقلم جناب آقای حاج سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانى

3- اجتهاد در اسلام

بقلم جناب آقای مرتضی مطهری

4- ولایت و زعامت

بقلم جناب آقای علامه سید محمد حسین طباطبائی

5- انتظارات مردم از مراجع

بقلم جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

6- روحانیت در اسلام و در میان مسلمین

بقلم جناب آقای سید محمد بهشتی

7- مشکل اساسی در سازمان روحانیت

بقلم جناب آقای مرتضی مطهری

8- تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت

بقلم جناب آقای حاج سید محمود طالقانی

9- تقلید اعلم یا شورای فتوی

بقلم جناب آقای مرتضی جزائری

10- مزایا و خدمات مرحوم آية الله مرحوم آية الله بروجردی

بقلم جناب آقای مرتضی مطهری

متأسفانه برای دو موضوع که بجای خود قابل توجه است داوطلبان مربوط فرصتی نیافتند و همتی نکردند جای آن ها فعلا

ص: 8

خالی مانده است. یکی «روحانیت و مرجعیت در سایر مذاهب» و دیگری «شرح حالی از مراجع بزرگ شیعه در گذشته».

مجموعه ای که اینک تقدیم خوانندگان و علاقمندان می شود البته کامل و کافی نیست، چه بسیار مطالب که از قلم افتاده و چه بسیار تکرار و تفصیل های زائد که بمیان آمده باشد. مقالات نیز در عین آن که سنجیده و پذیرفته است جنبه نظریات شخصی و بحث و پیشنهاد دارد، ممکن است از هر جهت مورد قبول همه کس خصوصاً اهل فن قرار نگیرد. بانیان امر و نویسندگان مقالات نیز چنین داعیه ای ندارند. طرح مسئله فتح بابی است که می شود.

معذلك اگر قبول حق باشد فائده آن کم نیست، شاید در دنیای تشیع سابقه نداشته باشد که چنین توجه اصولی و تفحص دسته جمعی بقصد موشکافی در گذشته و چاره جوئی در حال و پیشرفت در آینده نسبت بمسئله مرجعیت بعمل آمده باشد.

آرزو داریم که این گام کوتاه بسم الله و بالله و في سبيل الله بوده گام های رساتری بزودی از طرف کسانی که معرفت و اهلیت بیشتری دارند برداشته شود تا خدا خوشنود و خلق خدا خوشبخت شوند!

تهران - آذرماه 1341

ص: 9

اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه

ص: 10

دو کلمه «اجتهاد و تقلید»، با دو معنی متقابل خود (که اجمالاً برای ما روشن است) در میان مسلمانان زیاد استعمال می شود و البته نظر بمسئله معروف عدم جواز تقلید ابتدائی میت که تقریباً می توان گفت از مسلمات فقه شیعه است و بواسطه مرگ هر مجتهد مفتی مقلدین وی بتجدید تقلید و اتباع مجتهدی زنده مکلفند این دو کلمه در زبان مسلمانان شیعه مذهب بیشتر از سایر فرق اسلامی مکرر می شود.

این دو کلمه در میان ما مسلمانان اکنون در همین دو معنی (که اجمالاً می دانیم) استعمال می شوند و با مراجعه بسیر و آثار

صدر اسلام دستگیر می شود که کلمه «اجتهاد» بعد از رحلت نبی اکرم در عرف صحابه و تابعین در معانی دیگری نیز جز معنی معروف امروزی استعمال می شده است ولی نظر باین که ما در این مقاله در صدد بحث از اجتهاد و تقلید بمعنائی که در عرف حاضر ما دارند و همچنین ریشه دینی آن ها هستیم و تشخیص معانی دیگر نسبت باین منظور جنبه بحث تاریخی دارد متعرض آن ها نمی شویم. از برای دریافتن معنی تفصیلی اجتهاد و تقلید و ریشه دینی آن ها باید متذکر شد که:

اولا - از نظر شیعه آیین پاک اسلام گذشته از یک رشته معارف اصلی مربوط بمبدأ و معاد و یک رشته دیگر اصول اخلاقی، یک سلسله قوانین و مقررات در اطراف اعمال انسانی دارد که بدون استثناء بهمه جهات زندگی جامعه انسانی رسیدگی نموده هر انسان مکلفی را (اعم از سیاه و سفید و عرب و عجم و مرد و زن در هر محیطی و با هر شرایطی زندگی نماید) موظف می کند که اعمال فردی و اجتماعی خود را با آن ها تطبیق نموده و از آن دستورات که مجموعه آن ها بنام شریعت نامیده می شود، پیروی نماید.

والبته تطبیق هیچ عملی بقانون و حکم مربوط خود بدون تشخیص علمی متن همان قانون میسر نیست و از همین روی تحصیل علم بقوانین علمی و احکام فرعی اسلام یکی از وظائف مسلمین خواهد بود.

این مسئله در عین این که از راه اعتبار عقلی بثبوت می رسد: بیانات کتاب و سنت نیز همین معنی را تأیید می کند (1) و ثانیاً

ص: 14

1- اما از راه اعتبار عقلی، زیرا عقلاً نمی توان تردید داشت که انجام دادن انسان عملی را که نمی داند. از قدرت و توانائی انسانی خارج است و تکلیف بغیر مقدور عقلاً- غیر جائز. پس همان اوامر و نواهی که تکالیف و وظائف دینی را تثبیت می کند لزوم تحصیل علم بآن تکالیف و وظائف را نیز تثبیت می کند و از راه بیانات دینی نیز آیاتی که بعموم خود تکلیف حرجی یا تکلیف عاجز یا ظلم را از حق سبحانه نفی می کند. برای اثبات این مطلب نافعند مانند «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» بقره آیه 286 و آیه (لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا) ترجمه (مگر مردان و زنان و کودکانی که توانائیشان گرفته شده و نمی توانند حيله ای اندیشند و یا راهی بمقصد پیدا کنند) و آیه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا) (ترجمه) تحقیقاً خداوند هیچ گونه ظلمی را در حق مردم روا نمی دارد. و آیاتی که مؤاخذه را منوط باتمام حجت می کند مانند آیه (لَوْلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ) و نظایر نظایر آن ها و همچنین روایات بسیاری که جاهل قاصر را معذور می دارد التزاماً دلالت بلزوم ایجاب تحصیل در امر تکالیف دارد و از کلمات معروفه نبی اکرم است که فرمود (طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ) و در مجالس، مفید باشند خود از امام ششم روایت می کند که خدای تعالی روز قیامت از بنده خود می پرسد آیا می دانستی: اگر گوید بلی می فرماید چرا بآن چه می دانستی عمل نکردی و اگر بگوید نمی دانستم می فرماید چرا یاد نگرفتی تا عمل کرده باشی؟ در نتیجه بنده را محکوم می کند و همین است معنی حجت بالغه آن جا که فرماید «ولله الحجة البالغة»

نظر باین که بیانات دینی که در کتاب و سنت واقع است کلی و محدود و صور اعمال و حوادث واقعه که مسائل مورد ابتلاء را تشکیل می دهند غیر متناهی و نا محصورند برای بدست آوردن جزئیات احکام و تفصیل آن ها راهی جز اعمال نظر و پیمودن طریق استدلال نیست و البته این مطلب نیز برای ما معلوم است که در بیانات دینی که بدست ما رسیده راه دیگری جز همین راه عادی برای رسیدن

ص: 15

باین هدف نشان داده نشده است.

و از همین جا روشن می شود که برای تشخیص وظائف و احکام دینی باید راهی را پیمود که عقلاء اجتماع برای تشخیص وظایف فردی و اجتماعی از متن قوانین و دستورات کلی و جزئی و معمولی می پیمایند و بعبارت دیگر يك سلسله قواعدی را که برای بدست آوردن وظایف و مقررات بکار برده می شود باید بکار انداخته وظائف و احکام شرعی را از متن بیانات دینی استنباط نمود.

کسی که اخبار ائمه دین راسیر تتبع می نماید موارد بسیاری را ملاحظه خواهد کرد که در آن ها ائمه دین باصحابه و پیروان یا با مخالفین خود بمباحثه و مناظره پرداخته احکام شرعی را از کتاب خدا و سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بطریق معمولی استنباط نموده اند این همان معنی اجتهاد است که در محاورات امروزی ما جاری است و بنابراین معنی اجتهاد : بدست آوردن حکم شرعی است از بیانات دینی بطریق نظر و استدلال که و بکار انداختن یک رشته قواعد مربوط (قواعد اصول فقه) انجام یابد.

نتیجه

نتیجه ای که از این بیان دستگیر می شود اینست که یکی از وظائف مقرر اسلام برای جماعت مسلمین تشخیص علمی احکام دین است از راه اجتهاد و پر روشن است که انجام این وظیفه برای همه افراد مسلمین امکان پذیر نمی باشد و تنها عده معدودی قدرت و توانائی انجام این وظیفه را داشته می توانند با بررسی بیانات دینی از راه استدلال و نظر بکار انداختن قواعد استنباط احکام و مقررات اسلام را بدست آورند تعذر اجتهاد در احکام برای همه از یک طرف و وجوب تحصیل معرفت با حکام دین برای همه از طرف دیگر،

ص: 16

موجب گردیده است که در اسلام برای افرادی که توانائی اجتهاد ندارند وظیفه دیگری در نظر گرفته شود و آن اینست که احکام دینی مورد ابتلاء خود را از افرادی که دارای ملکه اجتهاد و قریحه استنباط می باشند اخذ و دریافت دارند و اینست معنی کلمه تقلید در مقابل کلمه اجتهاد که در میان ما دایر و پیوسته مورد استعمال است بهترین دلیل برای ثبوت حکم تقلید نسبت بجاهل، سیره مستمره مسلمین است که از صدر اسلام تا امروز در میان مسلمین دائر بود و پیوسته اشخاصی که توانائی اجتهاد را نداشتند و از تحصیل علم استدلالی باحکام شرعیه و معارف دینیه مستقیماً عاجز بودند بفقهاء و دانشمندان مورد وثوق مراجعه نموده مسائل مورد ابتلای خود را از آن ها اخذ می کرده اند گذشته از آن شواهد از کتاب و سنت می توان پیدا کرد که مسئله وجوب تقلید را برای جاهل بحکم تأیید می نمایند مانند آیاتی که غیر را با تبع و پیروی عالم دعوت می کند و روایاتی که در خصوص تقلید وارد است یا بعضی از اصحاب را بفتوی دادن ترغیب و تحریص می نماید و نظایر آن ها که تصریحاً یا تلویحاً متعرض مسئله تقلید می باشد.

با بیان گذشته معنی (اجتهاد و تقلید) و ریشه دینی آن ها فی الجمله روشن می شود ولی با نظری دقیق تر و بحثی عمیق تر می توان بدست آورد که موضوع اجتهاد و تقلید ریشه وسیع تری دارد و سلوك طریق اجتهاد و تقلید یکی از اساسی ترین اجزاء برنامه زندگی انسان می باشد و هر انسانی با فطرت انسانی خود راه زندگی را در جایی که می تواند با اجتهاد عاجز است با تقلید می پیماید و بنابر این دستور اجتهاد و تقلید در اسلام ارشاد مردم خواهد بود بسوی روشی که فطرت انسانی بوی هدایت می نماید.

مطلب را با بیان آینده بطور اختصار می توان توضیح داد: انسان مانند نوعیت های دیگری که در جهان آفرینش وجود دارد مناسب ساختمان وجودی خود هدفی دارد و طبق هدف خود، با قوی و ادواتی تجهیز شده است. با وسایل و ادواتی که دارد پیوسته از راه ابقای وجود و رسیدن به هدف خود با بکار انداختن همان وسایل و تجهیزات کوشا بوده می کند

فعالیت ویژه انسان در راه مقاصد زندگی فعالیتی است و از فکری که ویژه انسان است سرچشمه می گیرد. انسان جهان و آفرینش و همچنین حوادثی را که در دسترس وی قرار دارد و همچنین ماده ای را که روی آن کار می کند تشخیص می دهد و کوشش هایی را که در آن ها بامکاناتی امیدوار است از خیر و شر و نفع و ضرر و باید و نباید می سنجد و پس از این که مناسب مقاصد حیاتی خود یافت و مارک (این کار را باید کرد) برویش زد اقدام بعمل کرده کار را انجام می دهد.

آن چه ما با نهاد خدادادی خود درک می کنیم اینست که تا تعامل یا لوازم و آثار، چیزی را درك نکند، بثوت آن چیز قضاوت نخواهد کرد و همچنین تا عوامل و موجبات آثار و فوائد کاری را از نظر نگذراند، با نجام دادن آن کار اقدام نمود.

در خودمان عیناً مشاهده می کنیم که هر پدیده ای از پدیده های هستی و هر حادثه ای از حوادث جهان یکی از حواس ما ربط می کند. حتی کوچک ترین صدائی که می شنویم برگشته از پیدایش وی جستجو می نمائیم و هر کاری را که می خواهیم انجام

دهیم، تفصیلاً یا اجمالاً علت اقدام خود را و اگر از آن هم غفلت داشته باشیم لااقل فوائد و منافع کار را از نظر می گذرانیم و بالاخره در مورد تشخیص فکری نامبرده يك فعاليت فکری از علل و فوائد بعمل می آوریم این فعالیت و جستجوی فکری همانست که باصطلاح علمی استدلال نامیده می شود پس انسان با فطرت خدادادی و موجودیت تکوینی خود يك موجود استدلالی است و طبعاً در نظریات علمی و هم در قضایای عملی خود راه استدلال می پیماید چیزی که هست اینست: معلومات نظری و همچنین احتیاجات علمی انسان بی شمار و باندازه ای زیاد و بیرون از حد و حصر است که هرگز یک فرد انسان عادی بشمردن آن ها قادر نیست تا چه رسد باین که در هر يك از جزئیات آن ها تفصیلاً باستدلال پرداخته با نیروی فکری خود در تشخیص حق و باطل و خیر و شر آن ها استقلال بخرج دهد البته همین است که طبعاً افراد انسان را بسوی اجتماع مدنیت کشانیده فعالیت های مربوط بزندگی را در میانشان توزیع و تقسیم می نماید. درک این حقیقت، انسان را (اضطراً) وادار می نماید که در جهاتی از زندگی خود که تا اندازه ای در معرفت و شناسائی آن ها تخصص و خبرت دارد بسلوك راه استدلال پرداخته با تشخیص علمی پیش رود. یعنی اجتهاد نماید و در جهات دیگری که تخصص و خبرت ندارد، بکسی که ایمان بخبرویت و درستکاری وی دارد گرویده بواسطه همین اتصال، تشخیص علمی او را برای خود تشخیص علمی فرض نموده پیش رود. یعنی عمل خود را بنظر وی تطبیق نموده از وی تقلید نماید.

ما هر کاری را که بخواهیم راه و رسمش را ندانسته باشیم

بخبیره همان کار مراجعه می کنیم و بهر شغلی که خواسته باشیم وارد شویم راه و چاره او را از متخصص همان شغل می پرسیم و هر فن و صنعتی را که می خواهیم یاد گیریم بشاگردی استادی می شتاییم که در آن فن و صنعت بصیر و کار کرده است، درمان درد را از پزشك، نقشه بنا را از معمار می خواهیم و اصولاً سازمان تعلیم و تربیت عمومی در محیط اجتماعی انسان روی همین اصل استوار است.

نتیجه

از بیان گذشته نتیجه گرفته می شود که:

اولاً- مسئله اجتهاد و تقلید یکی از اساسی ترین و عمومی ترین مسائل حیاتی انسان می باشد و هر انسانی پای بدایره اجتماع می گذارد از لحاظ رویه اجتهاد و تقلید ناگزیر است.

ثانیاً- هر انسانی در بخش بسیار کوچکی از جهات زندگی خود به اجتهاد می پردازد و بخش های دیگر را (بزرگ ترین قسمت زندگی) با تقلید می گذراند راستی کسی که می پندارد در زندگی خود زیر بار تقلید نرفته و نخواهد رفت با يك پندار دروغی و خنده دار خود را فریب می دهد.

ثالثاً- قضاوت عمومی و فطرت بجواز تقلید یا لزوم آن در جایی است که انسان جاهل بوده توانائی اعمال نظر و بررسی فکری مسئله را نداشته باشد و مرجع تقلید و پیشوای مفروض مرجع صلاحیت دار یعنی در مسئله مفروضه صاحب نظر و قابل اعتماد و وثوق بوده باشد در غیر این صورت تقلید قابل ذم و نکوهش است.

در ذیل نتیجه اولی (فطری بودن اجتهاد و تقلید) می گوئیم

که دین اسلام چنان که از بیانات مکرر و روشن کتاب و سنت بدست می آید دین فطرت است و انسانیت را بسوی یک سلسله مسائل حیاتی دعوت می کند که خصوصیت آفرینش انسانی و فطرت خدادادی او بسوی آن ها هدایت و رهبری می نماید خدای متعال در کتاب آسمانی خود در سوره روم آیه 30 می فرماید:

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) خلاصه ترجمه: پس در حالت اعتدال و با کمال استواری دین را استقبال نموده بپذیرد دینی که بافرینش مخصوص انسانی منطبق شود زیرا آفرینش ثابت است (و می تواند دینی را که بآن منطبق است تثبیت کند) و آن دین می باشد که می تواند مردم را اداره نموده بسعادت برساند. و البته نظر باین که (اجتهاد و تقلید) یکی از مسائل اساسی فطری است دین مقدس اسلام که بفطرات اصلی دعوت می نماید بسوی آن نیز دعوت خواهد نمود.

در خاتمه باید متذکر بود تقلیدی که مورد بحث ما است غیر از تقلیدی است که بمعنی تبعیت کورکورانه و پیروی بی خردانه می باشد که اسلام با تمام قوی با وی مبارزه می کند و قرآن کریم (1) او را یکی

ص: 21

1- مانند آیه شریفه: (قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ). بقره 170 (و نظیر این آیه در سوره مائده 104 نیز واقع است) ترجمه - می گویند بآن چه بر ما نازل نموده تابع نمی شویم. بلکه تابع می شویم بآن طریقه ای که پدران خود را روی همان طریقه یافته ایم. آیا در صورتی که پدرانشان نادان بوده راه را پیدا نکنند. باز تبعیت آن ها را می کنند. (و مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ). و کسی که که این کفار را دعوت می کند مانند کسی است که حیواناتی را صدا می زند که از دعوت وی چیزی جز صدا درک نمی کنند اینان گوش شنوا و زبان گویا و چشم بینای خود را از دست داده اند و در نتیجه چیزی نمی فهمند و تعقل نمی کنند .)

از رذیل ترین و مذموم ترین صفات انسانی شمرده آنانی را که از نیاکان و بزرگانیشان و یا از مردمان هواپرست و هوسباز، بی چون و چرا و بدون منطقی صحیح تقلید و تبعیت می کنند و دنبال هر صدائی می افتند جزء حیوانات می شمارد زیرا مغز متفکر خود را از دست داده خاصیت انسانیتشان که فطرت استدلال و کنجکاوی بوده باشد بتاراج رفته است.

ص: 22

شرائط و وظائف مرجع

ص: 23

دین اسلام گذشته از اصول اعتقادی که از روی علم و یقین می باید بدان معتقد بود، مشتمل بر يك سلسله وظائف عملی است که همه افراد در شرایط مخصوصی بدان موظف می باشند و قسمتی از آن دستور و آئین خدا پرستی است و قسمت دیگر مربوط بشئون زندگی فردی و اجتماعی و چگونگی روابط بین افراد می باشد که قسمت اول را عبادات و دوم را معاملات و مجموع آن را شریعت نامیده اند و قسمت دوم شامل کلیه اموری است که در نظام اجتماع اعم از حقوق، سیاسات، اقتصادیات، نحوه تعلیم و تربیت حکومت، قضاوت و مجازات، مداخلیت دارد و دین اسلام در

همه این موضوعات مداخله داشته و قوانین مخصوصی در هر باب وضع نموده است.

منابع استخراج احکام شریعت مطابق مذهب شیعه امامیه ب چهار اصل (کتاب، سنت، اجماع و عقل) منحصر بوده و البته بیشتر احکام در کتاب و سنت که بمنزله قانون اساسی و آئین نامه اجرایی آن می باشد بطور مستقیم و غیر مستقیم بیان شده است.

مقصود ما از طریق مستقیم، بیان حکم موضوعی بصورت صریح و واضح مانند تحریم قمار و شراب است که موضوع، در نظر مردم روشن و حکم آن نیز صریحاً ذکر شده است و مقصود غیر مستقیم آنست که حکم بصورت کلی مانند: احلت لکم الطیبات گفته شود و از آن استفاده می شود که مثلاً خوردن سیب حلال است که اولی را نص و دومی را ظاهر گویند.

و چنان که مسلم است هر قانونی که با بلاغ رسمی منتهی شد می باید برنامه عمل مکلفین بدان قرار گیرد و جاهل بر آن و یا دعوی جاهل عذر ناموجه بشمار رفته و رفع مسئولیت از افراد نمی کند (گو این که در دین اسلام در بعضی موارد استثنائی نسبت بجاهل بحکم ارفاق شده و ابلاغ خصوصی در ایجاد مسئولیت شرط شده است مانند حرمت ربا و صحه اتمام نماز در مورد قصر و جاهل قاصر نیز متعذر شناخته شده است).

در این صورت تحصیل علم باحکام و قوانین شریعت لازم بوده و مانند سایر فنون که در حفظ نظام اجتماع ضرورت دارد می باید عده ای از مسلمانان متصدی آن بوده باشند و اشخاصی که توانائی استخراج احکام از مدارک نامبرده دارند بمنظور تعیین و رفع مسئولیت از خود و دیگران بدان اشتغال ورزیده و در این باب کوشش بنمایند. از این عمل در عرف متشرعه باجتهاد و در

اصطلاح قرآن به تفقه تعبیر و لزوم آن تأکید شده است چنان که می فرماید:

(فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ... وَلِتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...) و از این قبیل آیات کریمه و روایات مشابه آن، طبقه مجتهد و مقلد هر دو بوضوح استنباط می شود.

و همه افراد غیر مجتهد اعم از این که جاهل صرف بوده و یا در فنون دیگر عالم و حتی اگر در فن خود استاد هم بوده باشند می باید در فرا گرفتن احکام شریعت بفقیه مراجعه بنمایند چنان که فقیه نیز در مسائل مربوط بفنون دیگر که از آن بی اطلاع می باشد از علماء آن فن پیروی می کند.

و خلاصه رجوع جاهل در هر باب بعالم کارشناس يك امر فطری و طبیعی است و بدون آن نظام اجتماع مختل می گردد.

و البته امانت و مورد اطمینان و اعتماد بودن فقیه نیز شرط مهم مراجعه است که از آن در اصطلاح فقیه بعدالت تعبیر می شود و این معنی در کلیه منصب های شرعی اعم از فتوی و قضاوت و امامت لازم بوده و مخصوصاً در متن حدیث مربوط بتقلید که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده اند بدین شرط اهمیت بیشتری داده شده است چنان که می فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ) و حاصل مضمون آن چنین است:

هر آن که از فقهاء خویشتن دار بوده و ایمان خود را بهیچ قیمت از دست نمی دهد و در مقابل هوس های نفسانی از قبیل هوای

جاه و مال مقاومت می کند و فرمان خدا را که به دیگران می رساند خود نیز بکار می بندد عامه مردم می توانند از او تقلید بنمایند.

راه تشخیص مجتهد عادل برای اشخاصی که از تحصیل معرفت یقینی متمکن نیستند در حد اقل شهادت صریح دو نفر از اهل خبره مورد وثوق می باشد و نمی توان در این باب از عواطف و احساسات و سلیقه های شخصی پیروی نمود و یا بگفته هر تازه وارد و نوشته جراند ترتیب اثر داد چه موضوع دین و مذهب و عقیده و ایمان مهم تر از آنست که بمحabbات و مماشات برگزار شود و مسامحه در این امر که مؤدی بر زیان و گمراهی در هر دو نشئه حیات می گردد، جبران پذیر نیست.

در صورت اتفاق نظر در میان مجتهدین تکلیف مقلد روشن و آسان تر است و بهر يك از آن ها می تواند مراجعه بکند. ولی در صورت اختلاف نظر و تعارض آراء، می باید (مطابق قول مشهور) به اعلم آن ها رجوع نماید. چه ترجیح مرجوح بحکم عقل، کار ناپسندی بوده و نیز رجوع با علم، از نظر تکلیف ظاهری قدر متیقن است، بطوری که در هر فن دیگر هم هر که ماهرتر و استادتر است، اطمینان بخش تر نیز می باشد و شکی نیست که بالاترین وجوه ترجیح در این مورد همان اعلمیت است. حتی اگر طرف مقابل زاهدتر و پارسا تر هم بوده باشد. چه پایه حجیت در کتاب و سنت در درجه اول بر اساس علم و دانش گذاشته شده و عدالت و تقوی بمنظور صیانت فقیه عالم از انحراف و تحریف شرط شده است و ارجحیت در مشروط مقدم بر ارجحیت در شرط آنست و نتیجه اعلم عادل بر عالم عادل رجحان خواهد داشت و چنان که خود مجتهد در مورد تعارض دو دلیل می باید بیکی از آن ها که دارای مرجحات است ترتیب اثر بدهد.

تعارض آراء مجتهدین هم نسبت بمقلد همین حال را دارد چه هر دو عمل بمعنی اخذ نتیجه است و راجح را می باید در همه جا مقدم داشت.

راه تشخیص اعلم نیز مانند تشخیص اصل اجتهاد بوده و تفاوتی در این میان نیست و مخصوصاً در این زمان تحصیل اطلاع بحال مجتهدی از جهة علم و تقوی بواسطه کثرت طرق و مواصلات و سهولت ارتباط و تفاهم بین مجتمعات مسلمین از دوران های پیشین فراهم تر و همچنین استحضار از فتاوی فقهاء با توسعه وسائل طبع و نشر آسان تر است.

و اگر احیاناً تشخیص اعلم مطلق و یا نسبی غیر ممکن و یا منجر بعسر و حرج بوده باشد طبعاً این قسمت از تکلیف ساقط می شود و بهر فقیه عادل می توان مراجعه نمود.

نا گفته نماند که در صورت تساوی مجتهدین از حیث صلاحیت مقلد فقط در ابتداء امر آزادی عمل نسبت به تعیین و انتخاب مرجع فتوی دارد و بعد از مراجعه و تحقیق تقلید، بجز در مورد خروج فقیه از صلاحیت و یا فوت او و یا دسترس پیدا کردن بفقیه اعلم حق تجدید نظر و عدول بدیگری ندارد زیرا بر حسب وظیفه و مطابق دلیل باعمال خود حجة و مستند شرعی بدست آورده است و دیگر نمی توان حجة شرعی را ببازچه گرفت و بدلخواه خود آن را تبدیل نمود. و بسا هست که عمل بمخالفت قطعی حکم واقعی منجر می گردد.

در پایان تذکر این نکته لازم بنظر می رسد. چنان که از فحوای آیات و روایات باب استنباط می شود بر مسلمانان و مخصوصاً دانشمندان قوم لازم است که در حفظ اساس اجتهاد و تبلیغ دین و تقویت سازمان روحانیت اسلام همه گونه کمک مادی و معنوی

مبذول بدارند و تدبیری بکار ببرند که تا هیچ عصر و اوان سلسله منقطع نشده و این مسند از شاغلین باصلاحیت خالی نماند.

بالخصوص لحن مؤکد هر دو آیه شریفه که ذکر شده روی اصل تعاون و تکامل و اشتراك در مسئولیت، جامعه مسلمین را موظف می سازد که در اجتماع خود برای متصدیان این منصب جا باز کرده، موجب پیدایش و پرورش آنان را فراهم نمایند و همواره عده کافی آماده انجام وظیفه داشته باشند و در غیر این صورت همگان مسئول و مقصر خواهند بود.

بویژه در این عصر که نغمه های ضد دین و دعوت های مخالف اسلام از هر سو بلند شده است و رجالان رنگارنگ به ترکتازی پرداخته اند، از يك سو طرفداران مكتب مادی و مبلغین مسیحیت بالقاء شبهه در اصول و فروع آن قیام نموده اند و از سوی دیگر سیاست های متضاد، در انهدام آن توافق نظر پیدا کرده است، نیازمندی بعلماء دین و فقهاء صالحین بیشتر احساس می شود.

و اشخاصی که در تأیید و پشتیبانی و توسعه شعاع عمل سازمان روحانیت و بسط دعوت اسلام در کشورهای خارج همت بگمارند، در ردیف مجاهدین صدر اول در آمده نه تنها خودشان را از ورطه شبهات گمراه کننده نجات می دهند؛ بلکه می توانند بدینوسیله کلی بشریت را از مهلکه بی دینی و ماده پرستی خلاصی بخشند. ادیان دیگر بفرض این که از سر چشمه وحی آسمانی تراوش نموده است غالباً جنبه محلی و قبیله ای زمانی داشته و با ترقی فکر بشر و تطور روز افزون او تطبیق نمی کرده و هم بمرور زمان و تحریفات گوناگون صفا و حقیقت خود را از دست داده است و دیگر قادر به تهذیب نفس و تصفیه روح و احیای وجدان بشر که هدف اساسی

همه ادیان آسمانی است نمی تواند بود و مانند داروی فاسد شده نه فقط شفا بخش و سودمند نیست بلکه مضر و احیاناً مهلك، نیز می باشد.

23 ذی قعدة الحرام 1380

سید ابوالفضل موسوی

ص: 31

مقاله زیر متن سخنرانی است که جناب آقای مرتضی مطهری در تاریخ 40/2/1 در انجمن ماهانه دینی ایراد فرموده اند و قسمت اول آن بطور مشروح تر تحت عنوان «اصل اجتهاد در اسلام» در نشریه سالیان مکتب تشیع سال 1340 بطلیع رسیده است و آن را بعنوان یکی از مقالات خود در این مجموعه لطف کرده اند.

اجتهاد در اسلام

ص: 33

بنام خدا

الحمد لله رب العالمين بارى الخلاق اجمعين والصلاة والسلام على عبدالله ورسوله و حافظ سره و مبلغ رسالاته محمد و آله الطيبين الطاهرين.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. (وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) (سوره توبه آيه 122)

البته آقایان محترم بالطبع حدس می زنند که علت این که در این ماه موضوع «اصل اجتهاد در اسلام» را انتخاب کردیم

ص: 35

چه بود؟ باصطلاح رعایت مناسبتی شد، و آن این که در این ایام بعثت فوت يك عالم جلیل القدر پیشوا و مفتی بزرگ شیعه که هنوز هم که سه هفته تقریباً از فوت ایشان می گذرد باز مردم متأثر و سوگوارند و فوت ایشان تأثیر عمیقی در روحیه مردم کرد. مسأله اجتهاد و تقلید مسأله روز شده.

البته ایشان شخصاً طوری بودند که کسانی که از نزدیک با ایشان آشنا بودند بایشان ارادت می ورزیدند. ولی در این تأثیر عمومی، بیش از آن که بخواهیم روی شخص ایشان حساب کنیم، باید روی يك اصل کلی حساب کنیم و آن موضوع تأثیر عمیق دین در روحیه بشر است، باید بفهمیم که دین همان طور که قرآن فرموده فطرت الهی است و تا کجای اعماق روح بشر نفوذ دارد، برخلاف نظریه کسانی که می پندارند دین يك پدیده سطحی و يك امر تلقینی است و حوائج و موجبات دیگری دین را بر بشر تحمیل کرده است، این گونه حوادث بما می فهماند که دین اصیل تر و فطری تر و اساسی تر از این ها است.

ضمناً باید برای ما درسی باشد و بدینی را از خودمان دور کنیم، دائماً آیه یأس نخوانیم و نگوئیم مردم دین ندارند، بی دینی چنین و چنان کرد، باید بدانیم که دین در طبع بشر بر بی دینی مقدم است، بی دینی انحراف و عارضه ای است که رخ می دهد؛ اصل و طبیعت اصلی دین داری است، باید از این گونه حوادث ایمان پیدا کنیم بآن سیلی که در عمق روح مردم جریان دارد و از آن بطور صحیح استفاده کنیم.

اکثریت نود و نه در صد مردم که در فوت فقید معظم سوگوارند از نزدیک شخص ایشان را نمی شناختند و بفضائل ایشان آشنا نبودند، از این جهت متأثرند که اجمالاً حس می کنند مظهر دین و پیشوای

دین خود را از دست داده اند، پس این تأثیر بیش از آن مقدار که جنبه شخصی داشته باشد جنبه کلی و اصولی دارد و بهمین دلیل درس است و آموزنده است و گواه بر صحت آن تعلیم عالی اسلامی است که می گوید دین جزء سرشت آدمی است و فطرت الهی است.

همان طوری که عرض کردم مسأله اجتهاد و تقلید این روزها مسأله روز است، بسیاری اشخاص این روزها می پرسند و یا با خود فکر می کنند که آیا اجتهاد در اسلام چه صیغه ایست و از کجای اسلام در آمده است؟ چرا باید تقلید کرد؟ شرایط اجتهاد چیست؟ مجتهد کیست؟ وظایف مقلد چیست؟ و البته بعضی از این موضوعات علمی است و بطور خلاصه اشاره می کنیم.

اولا باید ببینیم اجتهاد یعنی چه؟ اجتهاد بطور سر بسته بمعنای صاحب نظر شدن در امر دین است ولی صاحب نظر بودن و اعمال نظر کردن در امور دینی از نظر ما که شیعه هستیم دو جور است مشروع و ممنوع. همان طوری که تقلید نیز بر دو قسم است: مشروع و ممنوع.

اما اجتهادی که از نظر ما ممنوع است بمعنای تقنین و تشریع قانون است، یعنی مجتهد حکمی را که کتاب و سنت نیست با فکر خودش و رأی خودش وضع کند؛ این را در اصطلاح «اجتهاد رأی» می گویند، این گونه اجتهاد از نظر شیعه ممنوع است ولی اهل تسنن آن را جایز می دانند. آن ها منابع تشریع و ادله شرعیه را که ذکر می کنند می گویند: کتاب و سنت و اجتهاد. اجتهاد را که مقصود همان «اجتهاد رأی» است در عرض کتاب و سنت قرار می دهند.

این اختلاف نظر از این جا سرچشمه می گیرد که اهل تسنن می گویند احکامی که بوسیله کتاب و سنت تشریع شده محدود و متناهی است و حال آن که وقایع و حوادثی که پیش می آید نامحدود

است. پس يك منبع دیگر غیر از کتاب و سنت لازم است معین شده باشد برای تشریع احکام الهی و آن همان است که از او باجتهاد رأی تعبیر می کنیم، در این زمینه احادیثی هم از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند از آن جمله این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که معاذ بن جبل را بیمن می فرستاد از او پرسید در آن جا چگونه حکم می کنی؟ گفت مطابق کتاب خدا، فرمود اگر حکم را در کتاب خدا نیافتی چگونه حکم می کنی؟ گفت از سنت پیغمبر خدا استفاده می کنم، فرمود اگر در سنت پیغمبر خدا نیافتی چه خواهی کرد؟ گفت اجتهاد رأیی یعنی فکر و ذوق و سلیقه خودم را بکار می اندازم، احادیث دیگر هم در این زمینه روایت کرده اند.

در این که «اجتهاد رأی» چگونه است و بچه ترتیبی صورت بگیرد در میان اهل تسنن اختلاف نظر است شافعی در کتاب معروف خود بنام «الرساله» که اولین کتابی است که در علم اصول فقه نوشته شده و چاپ شده و بنده در کتابخانه مجلس دیده ام بایی دارد بنام باب الاجتهاد، شافعی در آن کتاب اصرار دارد که اجتهادی که در احادیث آمده منحصرأ «قیاس» است قیاس اجمالاً یعنی موارد مشابه را در نظر بگیریم و در قضیه مورد نظر خود مطابق آن موارد مشابه حکم کنیم.

ولی بعض دیگر از فقهاء اهل تسنن اجتهاد رأی را منحصر بقیاس ندانسته اند، «استحسان» را نیز معتبر شمرده اند. استحسان یعنی این که مستقلاً بدون این که موارد مشابه را در نظر بگیریم به بینیم اقرب بحق و عدالت چیست و ذوق و عقل ما چگونه می پسندد همان طور رأی بدهیم، و همچنین است «استصلاح» یعنی تقدیم مصلحتی بر مصلحت دیگر، و همچنین است «تأول» یعنی هر چند حکمی در نصی از نصوص دینی، در آیه ای از آیات

قرآن و یا حدیثی از احادیث معتبر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) رسیده ولی بواسطه بعضی مناسبات ما حق داشته باشیم از مدلول نص صرف نظر کنیم و «رای اجتهادی» خود را مقدم بداریم.

هر کدام از این ها احتیاج بشرح و تفصیل دارد و بحث شیعه و سنی را در میان می آورد. و در این زمینه یعنی زمینه اجتهاد در عرض نص و در مقابل نص، کتاب ها نوشته شده و شاید از همه بهتر همین رساله ایست که اخیراً علامه جلیل مرحوم سید شرف الدین رحمة الله علیه بنام «النص والاجتهاد» نوشته اند.

اما از نظر شیعه چنین اجتهادی مشروع نیست، از نظر شیعه و ائمه شیعه، اساس اولی این مطلب یعنی این که احکام کتاب و سنت وافی نیست پس احتیاج باجتهاد است، درست نیست. اخبار و احادیث زیادی در این زمینه آمده که حکم هر چیزی بطور کلی در کتاب و سنت موجود است، در کافی بعد از باب البدع والمقائیس بای می دارد باین عنوان «باب الرد الی الکتاب والسنة وانه لیس شیء من الحلال والحرام و جمیع ما یحتاج الیه الناس الا وقد جاء فی کتاب اوسنة» ائمه اهل بیت (علیهم السلام) از قدیم الایام بمخالفت با قیاس و رأی شناخته شده اند، و البته قبول کردن و قبول نکردن قیاس و اجتهاد رأی را از دو نظر می توان مورد مطالعه قرار داد.

یکی از آن جهت که عرض کردم یعنی قیاس و اجتهاد رأی را بعنوان یک منبع از منابع تشریع اسلامی بشماریم و در عرض کتاب و سنت قرار دهیم و بگوئیم مواردی هست که حکمی بوسیله وحی تشریع نشده و باید مجتهدین بارأی خود آن را بیان کنند؛ و دیگر از آن جهت که قیاس و اجتهاد رأی را بعنوان وسیله استنباط احکام واقعی مورد استفاده قرار دهیم همان طوری که از سایر وسائل و طرق مثل خبر واحد استفاده می کنیم، باصطلاح

ممکن است بقیاس جنبه موضوعیت بدهیم و ممکن است جنبه طریقت بدهیم، در فقه شیعه قیاس و رأی بهیچ يك از دو عنوان بالا معتبر نیست، اما از نظر اول بجهت این که ما حکم تشریع نشده (ولو بطور کلی) بوسیله کتاب و سنت نداریم. و اما از نظر دوم بجهت آن که قیاس و رأی از نوع گمان ها و تخمین هائی است که در احکام شرعی زیاد بخطا می رود، اساس مخالفت شیعه و سنی در مورد قیاس همان قسمت اول است گو این که قسمت دوم در میان اصولیین معروف و مشهور شده است.

حق «اجتهاد»، در میان اهل تسنن دوام پیدا نکرد، شاید «علت امر اشکالاتی بود که عملاً بوجود آمد. زیرا اگر چنین حقی ادامه پیدا کند خصوصاً اگر «تأول» و تصرف در نصوص را جایز بشماریم و هر کس مطابق رأی خود تصرف و تأولی بنماید چیزی از دین باقی نمی ماند، شاید بهمین علت بود که تدریجاً حق اجتهاد مستقل سلب شد و نظر علماء و سلاطین بر این قرار گرفت که مردم را سوق بدهند فقط بتقلید از چهار امام معروف: ابو حنیفه، شافعی، مالک بن انس، احمد بن حنبل، و مردم را از تقلید و پیروی غیر این چهار نفر منع کنند. این کار ابتدا در مصر شد (در قرن هفتم) و بعد در سایر کشورهای اسلامی هم عمل شد.

کلمه اجتهاد تا قرن پنجم بهمین معنای بالخصوص یعنی بمعنای قیاس و اجتهاد رأی استعمال می شد، علمای شیعه تا آن وقت در کتب خود باب الاجتهاد را می نوشتند برای این که آن را رد کنند و باطل بشمارند، مثل شیخ طوسی در عده، ولی تدریجاً معنای این کلمه از اختصاص بیرون آمد و خود علمای اهل تسنن

مثل ابن حاجب در مختصر الاصول که عضدی آن را شرح کرده و تا این اواخر کتاب اصول رسمی جامع ازهر بوده و شاید الان هم باشد و قبل از او غزالی در کتاب معروف «المستصفی» کلمه اجتهاد را بمعنای خصوص اجتهاد رأی استعمال نکردند که در عرض کتاب و

سنت قرار بگیرد، بلکه بمعنای مطلق جهد و کوشش برای بدست آوردن حکم شرعی بکار بردند که با این تعبیر بیان می گردد: استفراغ الوسع فی طلب الحكم الشرعی . بحسب این تعریف معنای اجتهاد بکار بردن منتهای کوشش در استنباط حکم شرعی از روی ادله معتبره شرعیه است، اما این که ادله شرعیه معتبره چیست؟ آیا قیاس و استحسان و غیره نیز از ادله شرعیه هست یا نیست؟ مطلب دیگری است، از این وقت علمای شیعه نیز این کلمه را پذیرفتند، زیرا اجتهاد را باین معنی آن ها هم قبول داشتند. هر چند این کلمه در ابتدا در میان شیعه يك کلمه منفوری بود ولی بعد از آن که تغییر معنا و مفهوم داد علمای شیعه تعصب نورزیدند و از استعمال آن خود داری نکردند، چنین بنظر می رسد که در بسیاری از موارد علمای شیعه مقید بودند که رعایت وحدت، اسلوب و هماهنگی با جماعت مسلمین را بنمایند: مثلاً اهل تسنن اجماع را حجت می دانستند و تقریباً برای اجماع نیز مانند قیاس اصالت و موضوعیت قائلند و شیعه آن را قبول ندارند و چیز دیگر را قبول دارند، ولی برای حفظ وحدت اسلوب نام آن چه را خودشان قبول داشتند اجماع گذاشتند، آن ها گفته بودند ادله شرعیه چهار تا است: کتاب و سنت و اجماع و اجتهاد (قیاس). این ها گفتند ادله شرعیه چهار تا است: کتاب و سنت و اجماع و عقل. فقط بجای قیاس عقل را گذاشتند. عقل یعنی دلیل قطعی یقینی.

بهر حال اجتهاد تدریجاً معنای وسیع تری پیدا کرد، یعنی بکار بردن تدبیر و تعقل در فهم ادله شرعیه که البته احتیاج دارد به يك رشته علوم که مقدمه شایستگی و استعداد تعقل و تدبیر صحیح و عالمانه می باشند، علماء تدریجاً برخوردند که استنباط و استخراج احکام از مجموع ادله شرعیه احتیاج دارد بیک سلسله علوم و معارف ابتدائی از قبیل علوم ادبیه و منطق و بدانستن قرآن و تفسیر و حدیث و رجال حدیث و شناختن قواعد علم اصول و حتی اطلاع بر فقه سایر فرق، مجتهد بکسی گفتند که این علوم را واجد باشد.

بطور جزم نمی گویم ولی گمان قوی دارم که اول کسی که کلمه اجتهاد و مجتهد را در شیعه باین معنا استعمال کرد علامه حلی است، علامه در کتاب تهذیب الاصول بعد از باب القیاس، باب الاجتهاد دارد و در آن جا اجتهاد را بهمین معنا استعمال کرد که امروز استعمال می کنند و شایع است.

پس اجتهاد ممنوع و مردود از نظر شیعه یعنی رأی و قیاس که در قدیم بنام اجتهاد نامیده می شده خواه آن را يك منبع تشریع و تقنین مستقل بشماریم، و یا آن را وسیله استنباط و استخراج حکم واقعی قرار دهیم، ولی اجتهاد مشروع عبارت است از بکار بردن کوشش و جهد بر مبنای تخصص فنی.

پس این که گفته می شود اجتهاد در اسلام چه صیغه ای است؟ و از چه مقوله ای است؟ و چه محلی از اعراب دارد؟ باید گفت اجتهاد بمعنائی که امروز می گویند یعنی اهلیت و تخصص فنی. بدیهی است کسی که می خواهد بقرآن و حدیث مراجعه کند، باید تفسیر قرآن و معانی آیات و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را بداند، حدیث معتبر را از حدیث غیر معتبر تمیز دهد؛ بعلاوه

روی قواعد عقلانی صحیح، تعارض ها را در احادیث تا حدی که ممکن است حل کند، موارد اجماعی و متفق علیه مذهب را تمیز دهد، در خود آیات قرآن و همچنین در احادیث يك سلسله قواعد کلی ذکر شده و استفاده و اعمال آن قواعد مانند همه قواعد دیگر در همه علوم تمرین و ممارست لازم دارد، باید مثل صنعت گر ماهرى که بداند از مجموع موادی که جلوش ریخته است چه ماده ای را انتخاب کند، مهارت و استعداد داشته باشد مخصوص در احادیث جعل و وضع زیاد است، صحیح و سقیم بهم آمیخته است، باید قدرت تشخیص صحیح از سقیم در او باشد، بهر حال آن قدر معلومات مقدماتی باید داشته باشد که واقعاً اهلیت و صلاحیت و تخصص فنی داشته باشد، اما تفصیل این که مجموع آن معلومات و شرائط چیست؟ و در چه شرائطی اهلیت و صلاحیت پیدا می شود؟ فعلاً نمی توانیم وارد شویم.

در این جا يك جریان مهم و خطرناکی که در عالم تشیع در چهار قرن پیش تقریباً در موضوع اجتهاد پیدا شد باید ذکر کنیم و آن موضوع «اخباری گری» است و اگر گروهی از علماء مبرز و دلیر نبودند، در جلو این جریان نمی ایستادند و آن را نمی کوبیدند معلوم نبود که امروز چه وضعی داشتیم.

مکتب اخباری گری بیش از چهار قرن از عمرش نمی گذرد، مؤسس این مکتب مردی است بنام ملا-امین استرآبادی که شخصاً مرد باهوشی بوده و اتباع زیادی از علماء شیعه پیدا کرد. خود اخباریین مدعی هستند که قدمای شیعه تا زمان صدوق همه مسلک اخباری داشتند، ولی حقیقت اینست که اخبار گری بصورت يك مکتب با يك سلسله اصول معین که منکر حجیت عقل باشد، و همچنین حجیت و سندیت قرآن را بیهانه این که فهم قرآن مخصوص

اهل بیت پیغمبر است و وظیفه ما رجوع باحادیث اهل بیت است منکر شود و همچنین بگوید اجماع بدعت اهل تسنن است پس از ادله اربعه یعنی کتاب و سنت و اجماع و عقل تنها سنت حجت است، و همچنین مدعی شود که همه اخباری که در کتب اربعه یعنی کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار آمده صحیح و معتبر بلکه قطعی الصدور است خلاصه مکتبی با این اصول بیش از چهار قرن پیش وجود نداشته

شیخ طوسی در کتاب عدة الاصول از گروهی از قدما بعنوان «مقلده» یاد می کند و انتقاد می نماید ولی آن ها مکتبی از خود نداشته اند، علت این که شیخ آن ها را مقلده می خواند اینست که در اصول دین هم باخبر استدلال کرده اند.

بهر حال مکتب اخباری گری ضد مکتب اجتهاد و تقلید است و آن اهلیت و صلاحیت و تخصص فنی که مجتهدین قائلند او منکر است، تقلید غیر معصوم را حرام می داند، بحکم این مکتب چون حجت و سند منحصر باحادیث است، و حق اجتهاد و اعمال نظر هم نیست، مردم موظفند بهمین اخبار و احادیث عمل کنند و بس.

ملا امین استرآبادی که مؤسس این مکتب است و شخصاً مردی باهوش و مطالعه کرده و مسافرت رفته بوده کتابی دارد بنام فوائد المدنیة، در آن کتاب با سرسختی عجیبی بجنگ مجتهدین آمده، مخصوصاً سعی دارد که حجیت عقل را منکر شود، مدعی است که عقل فقط در اموری که مبدء حسی دارند یا قریب بمحسوسات می باشد (مثل ریاضیات) حجت است، در غیر این ها حجت نیست.

از قضا این فکر تقریباً مقارن است با پیدایش فلسفه حسی در اروپا، آن ها در علوم حجیت عقل را منکر شدند و این مرد در

دین منکر شد، حالا این فکر را این مرد از کجا آورده؟ آیا ابتکار خودش بود یا از کسی دیگر گرفته؟ معلوم نیست.

یادم هست در تابستان 1322 شمسی که بیروجرده رفته بودم و آن وقت هنوز آقای بروجردهی اعلی الله مقامه در بیروجرده بودند و بقم نیامده بودند یک روز سخن از همین فکر اخباریین شد، ایشان در ضمن انتقاد از این فکر فرمودند که پیدایش این فکر در میان اخباریین اثر موج فلسفه حسی بود که در اروپا پیدا شد. این را من آن وقت از ایشان شنیدم، بعد که بقم آمدند و درس اصول ایشان باین مبحث یعنی مبحث حجیت قطع رسید من انتظار داشتم این مطلب را از ایشان بشنوم ولی متأسفانه چیزی نگفتند. الان نمی دانم که این فقط حدسی بود که ایشان ابراز می داشتند یا مدرکی داشتند، من خودم تاکنون بمدرکی بر نخورده ام و بسیار بعید می دانم که این فکر حسی در آن وقت از غرب بشرق آمده باشد، ولی از طرف دیگر ایشان هم بی مدرک سخن نمی گفتند؛ اکنون متأسفم که چرا از ایشان استفسار نکردم.

بهر حال اخباری گری نهضتی بود بر ضدیت عقل، جمود و خشکی عجیبی بر این مسلک حکم فرما است، خوشبختانه افراد رشیدی مانند وحید بهبهانی معروف به «آقا» که آقایان آل آقا از نسل ایشان هستند و شاگردان ایشان و بعد هم مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه با این مسلک مبارزه کردند.

وحید بهبهانی در کربلا بود، در آن وقت صاحب حدائق هم که اخباری متبحری است در کربلا بود و هر دو حوزه درس داشتند، وحید مسلک اجتهاد داشت و صاحب حدائق مسلک اخباری گری، و فهوراً مبارزه سختی بود، بالاخره وحید بهبهانی صاحب حدائق را شکست داد، می گویند شاگردهای مبرز وحید بهبهانی از قبیل

كاشف الغطاء و بحر العلوم و سيد مهدى شهرستانى همه اول شاگرد صاحب حدائق بودند و بعد آمدند بدرس وحيد و درس صاحب حدائق را ترك كردند.

ولى البته صاحب حدائق يك اخبارى ملايمى است خودش مدعى است كه مسلك او با مسلك مرحوم مجلسى يكي است، متوسط بين اخبارى و اصولى است، بعلاوه مردى متقى و خدا ترس و با ايمان بوده، با همه اين كه وحيد بهبهانى با شدت با او مبارزه كرد و نماز جماعت خواندن با او را منع كرد او بر عكس مى گفت نماز جماعت با آقاى وحيد صحيح است و مى گويند وقت مردن وصيت كرد كه نماز ميت او را وحيد بهبهانى بخواند.

مبارزه شيخ انصارى از اين جهت بود كه يك پى ريزى متقنى براى علم اصول فقه كرد كه مى گويند خودش مى گفت اگر امين استر آبادى زنده بود اصول من را مى پذيرفت.

البته مكتب اخبارى گرى در اثر مقاومت ها شكست خورد و الان جز در گوشه و كنارها پيروانى ندارد، ولى همه افكار اخبارى گرى كه سرعت و شدت بعد از پيدائش ملا امين در مغزها نفوذ كرد و در حدود دويست سال كم و بيش سيادت كرد، از مغزها بيرون نرفته، الان هم مى بينيد خيلى ها تفسير قرآن را اگر حديثى در كار نباشد جايز نمى دانند، جمود اخبارى گرى در بسيارى از مسائل اخلاقى و اجتماعى و بلكه پاره اى مسائل فقهى هنوز هم حكومت مى كند، فعلا مجال شرح و بسط نيست.

يك چيز كه باعث رشد و نفوذ و طرز فكر اخبارى گرى در ميان مردم عوام مى شود آن جنبه حق بجانب عوام پسندى است كه دارد، زيرا صورت حرف اينست كه مى گويند ما از خودمان حرفى نداريم، اهل تعبد و تسليم هستيم، ما جز قال الباقر (عليه السلام) و

قال الصادق (عليه السلام) سخنی نداریم، از خودمان حرف نمی زنیم، حرف معصوم را می گوئیم.

شیخ انصاری در فرائد الاصول مبحث براءت و احتیاط، از یکی از اخباریین نقل می کند که می گویند: «آیا هیچ عاقلی احتمال می دهد که در روز قیامت يك بنده ای از بندگان خدا را (یعنی يك اخباری را) بیاورند و از او پرسند تو چگونه عمل می کردی؟ و او بگوید بفرمایش معصومین عمل می کردم و هر جا که کلام معصوم نبود احتیاط می کردم و آن وقت يك همچو آدمی را ببرند بجهنم و از آن طرف يك آدم لاقید و بی اعتنا بسخن معصوم (یعنی يك نفر اصولی و پیرو مسلك اجتهاد) را که هر حدیثی را بیک بهانه طرد می کند ببرند بهشت؟! «حاشا وکلاً»

جوابی که مجتهدین می دهند اینست که این گونه تسلیم ها، تسلیم بقول معصوم نیست، تسلیم بجهالت است. اگر واقعاً محرز بشود که معصوم سخنی گفته ما هم تسلیم هستیم ولی شما می خواهید جاهلانه بهرچه می شنوید تسلیم شوید.

در این جا برای نمونه که فرق بین طرز فکر جامد اخباری و فکر اجتهادی معلوم شود مطلبی را که اخیراً برخورده ام ذکر می کنم.

در احادیث زیادی داریم که امر شده تحت الحنك همیشه در زیر گلو افتاده باشد، نه در حال نماز فقط در همه احوال، یکی از آن احادیث اینست، (الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُشْرِكِينَ التَّلْحِي). یعنی فرق بین مسلمان و مشرك تحت الحنك در زیر گلو انداختن است.

عده ای از اخباریین باین حدیث و امثال آن تمسك کرده می گویند همیشه باید تحت الحنك افتاده باشد. ولی مرحوم فیض با

این که باجتهاد خوشبین نبوده در وافی باب الزی و التجمال اجتهادی دارد، می فرماید: در قدیم مشرکین شعاری داشتند که تحت الحنک را بیالا می بسته اند و نام این عمل را «اقتعاط» می گذاشته اند، اگر کسی این کار را می کرد معنایش این بود که من جزء آن ها هستم، این حدیث دستور مبارزه و عدم پیروی از آن شعار را می دهد، ولی امروز دیگر آن شعار از بین رفته پس موضوعی برای این حدیث باقی نیست، حالا برعکس چون همه تحت الحنک را بیالا می بندند، اگر کسی تحت الحنک را در زیر چانه چرخ بدهد حرام است، زیرا لباس شهرت می شود و لباس شهرت حرام است.

در این جا جمود اخباری گری حکم می کند که بگوئیم در متن این حدیث دستور تحت الحنک انداختن رسیده و دیگر فضولی است که ما در اطراف آن حرف بزنیم و نظر بدهیم و اجتهاد کنیم، ولی فکر اجتهادی می گوید ما دو دستور داریم: یکی دستور احتراز از شعار مشرکین که روح مضمون این حدیث است و یکی دستور ترك لباس شهرت، در ایامی که آن شعار در دنیا موجود بوده و مسلمان ها از آن شعار احتراز می کرده اند بر همه واجب بوده که تحت الحنک بیندازند ولی امروز که آن موضوع از بین رفته و از شعار بودن خارج شده و در عمل هیچ کس تحت الحنک نمی اندازد اگر کسی این کار را بکند مصداق لباس شهرت است و حرام است. این يك نمونه است که خواستم عرض کنم و امثال آن زیاد است.

از وحید بهبهانی نقل شده که فرمود که یک وقت هلال ماه شوال بتواتر ثابت شد، این قدر افرادی آمدند و گفتند ما ماه را دیدیم که برای من یقین حاصل شد، من حکم کردم که امروز عید

فطر است، یکی از اخباریین بمن اعتراض کرد که تو خودت ندیده ای و اشخاص مسلم العداله هم شهادت نداده اند چرا حکم کردی؟
گفتم متواتر است و از تواتر برای من یقین پیدا شد، گفت در کدام حدیث وارد شده که تواتر حجت است؟!!

ایضاً وحید می گوید: جمود اخباری ها باین حد است که اگر فرضاً مریضی رفته باشد پیش یکی از ائمه و آن امام باو فرموده باشد آب سرد بخور، اخباری ها بهمه مریض های دنیا خواهند گفت: هر وقت مریض شدید و هر مریضی پیدا کردید علاجش آب سرد است، فکر نمی کنند که این دستور مخصوص حال آن مریض بوده نه همه مریض ها.

ایضاً معروف است که بعضی اخباری ها دستور می دادند که بکفن میت شهادتین بنویسند و باینصورت بنویسند: اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله. یعنی اسماعیل شهادت می دهد بوحدانیت خدا، حالا چرا شهادت را بنام اسماعیل بنویسد، زیرا در حدیث وارد شده که حضرت صادق (صلی الله علیه و اله) در کفن فرزندشان اسماعیل باین عبارت نوشته بودند، دیگر فکر نمی کردند که در کفن اسماعیل که این طور می نوشتند چون اسم او اسماعیل بود حالا که مثلاً حسن قلی بك مرده چرا اسم خودش را ننویسیم و اسم دیگری را بنویسیم. اخباریین می گفتند این ها دیگر اجتهاد و اعمال نظر و اتکاء بعقل است، ما اهل تعبد و تسلیم و قال الباقر (علیه السلام) و قال الصادق (علیه السلام) می باشیم، از پیش خود دخالت نمی کنیم.

اما تقلید: تقلید بر دو قسم است: ممنوع و مشروع، يك نوع تقلید است که بمعنای پیروی کورکورانه از محیط و عادت است که البته ممنوع است و آن همان است که در آیه قرآن باینصورت مذمت شده: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ)

این که گفتیم تقلید بر دو قسم است ممنوع و مشروع، مقصود از تقلید ممنوع تنها این تقلید کورکورانه از محیط و عادت و آباء و اجداد نیست بلکه می خواهیم بگوییم همان تقلید جاهل از عالم و رجوع عامی بفقیه بر دو قسم است: مشروع و ممنوع.

اخیراً از بعضی مردم که در جستجوی مرجع تقلید هستند، گاهی این کلمه را می شنوم که می گویند می گردیم کسی را پیدا کنیم که آن جا «سر بسپاریم». می خواهیم بگوییم تقلیدی که در اسلام دستور رسیده «سر سپردن» نیست، چشم باز کردن و گوش باز داشتن است، تقلید اگر شکل «سر سپردن» پیدا کرد هزارها مفسد پیدا می کند.

در این جا يك حديث مفصلی که در این زمینه هست و نوشته ام، برای شما از رو می خوانم جمله معروف: (وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ) که از جمله سندهای تقلید و اجتهاد است جزء همین حدیث است و شیخ انصاری درباره این حدیث می گوید آثار صدق از آن نمایان است.

این حدیث در ذیل این آیه کریمه است: (وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ). این آیه در مقام مذمت عوام و بی سوادان یهود است که از علماء و پیشوایان دین خود پیروی و تقلید می کردند و دنبال آیاتی است که روش ناپسند علماء یهود را ذکر می کند. می فرماید يك عده آن ها همان مردم بیسواد نادان بودند که از کتاب آسمانی خود چیزی جز يك رشته خیالات و آرزوها نمی دانستند و دنبال گمان و وهم می رفتند.

در ذیل این آیه این حدیث است که شخصی بحضرت صادق (علیه السلام) عرض می کند که عوام و بیسوادان یهود راهی نداشتند.

جز این که از علماء خود هر چه می شنوند قبول کنند و پیروی نمایند، چرا قرآن آن ها را بتقلید از علمایشان مذمت می کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما هست؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علما مذموم است پس عوام ما نیز که از علماء ما پیروی می کنند باید مورد ملامت و مذمت قرار گیرند، اگر آن ها نمی بایست قول علماء خود را بپذیرند این ها نیز نباید بپذیرند.

حضرت فرمود:

(بَيْنَ عَوَامِّنا وَعُلَمَائِنَا وَبَيْنَ عَوَامِّ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا). یعنی بین عوام و علماء ما و عوام و علماء یهود از يك از يك جهت فرق است و از يك جهت مثل هم می باشند، از آن جهت که مثل هم می باشند خداوند عوام ما را نیز بآن نوع تقلید از علماء مذمت کرده و اما از آن جهت که فرق دارند نه.

آن شخص عرض کرد یا بن رسول الله توضیح بدهید، فرمود عوام یهود علماء خود را در عمل دیده بودند که صریحاً دروغ می گویند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام و قضاء هارا بخاطر رو در بایستی ها و رشوه ها تغییر می دهند، می دانستند که درباره افراد و اشخاص عصبیت بخرج می دهند، حب و بغض شخصی را دخالت می دهند، حق یکی را بدیگری می دهند؛ آن گاه فرمود (وَأُضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ يَفْعَلُ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ اللَّهِ) یعنی بحکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هر کس تکویناً قرار داده می دانستند که کس که چنین اعمالی داشته باشد نباید قول او را پیروی کرد، نباید قول خدا و پیغمبران خدا را از زبان او

قبول کرد.

در این جا امام می خواهد بفرماید که کسی نگویید که عوام یهود این مسأله را نمی دانستند که نباید بقول علمائی که خودشان بر خلاف دستوره‌ای دین عمل می کنند عمل کرد، زیرا این مسأله مسأله ای نیست که کسی نداند، دانش این مسأله را خداوند در فطرت همه افراد بشر قرار داده و عقل همه کس آن را می داند، باصطلاح اهل منطق از جمله قضا یا قیاساتها معها است، دلیلش با خودش است، کسی که فلسفه وجودیش پاکی و طهارت و ترك هوی و هوس است؛ اگر دنبال هوی و هوس و دنیا پرستی برود بحکم تمام عقول باید سخن او را نشنید، بعد فرمود:

(و كَذَلِكَ عَوَامٌ أُمِّيَّةٌ - إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفِسْقَ الظَّاهِرَ، وَالْعَصَبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَالتَّكَالُبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَحَرَامِهَا، وَإِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا، وَبِالتَّرَفُّقِ بِالْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ، وَإِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَالْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا. فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِّنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ فُقَهَائِهِمْ). یعنی و بهمین منوال است حال عوام ما، این ها نیز اگر از علمای خود اعمال بر خلاف و تعصب شدید و تراحم بر سر دنیا و طرفداری از طرفداران خود هر چند ناصالح باشند و کوبیدن مخالفین خود هر چند مستحق احسان و نیکی باشند، گر این اعمال را در آن ها حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آن ها پیروی کنند، عیناً مانند همان عوام یهود می باشند و مورد مذمت و ملامت هستند.

پس معلوم می شود که تقلید ممدوح و مشروع «سر سپردن» و چشم بستن نیست، چشم باز کردن و مراقب بودن است و اگر نه مسئولیت و شرکت در جرم است.

ص: 52

بعضی از مردم خیال می کنند که تأثیر گناه در افراد یکسان نیست، در عامه مردم گناه تأثیر دارد و آن ها را از تقوی و عدالت ساقط می کند؛ ولی در طبقه علماء تأثیری ندارد، آن ها يك نوع «کَرِیت» و يك نوع «اعتصام» دارند، نظیر فرقی که بین آب قلیل و آب کثیر است که آب کثیر اگر بقدر کر شد دیگر از نجاست منفعل نمی شود، در صورتی که اسلام برای احدی کریت و اعتصام قائل نیست، حتی برای شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله)، چرا می گوید (قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ). ای پیغمبر بگو خود من نیز اگر معصیت کنم از عذاب روز بزرگ بیمناکم، چرا می فرماید:

(لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ). اگر نوعی شرک در کار تو وارد شود عملت تباه خواهد شد، همه این ها برای این تعلیم است که تبعیضی در کار نیست، کَرِیت و اعتصامی برای احدی نیست.

داستان موسی و عبد صالح که در قرآن کریم آمده داستان عجیبی است: يك نکته بزرگ که بعقیده من از این داستان استفاده می شود این است که تابع و پیرو تا آن جا تسلیم متبوع و پیشوا است که اصول و مبادی قانون نشکند و خراب نشود. اگر دید آن متبوع کاری بر خلاف اصول و مبانی انجام می دهد، نمی تواند سکوت کند گو این که در این داستان عملی که عبد صالح کرد از نظر خود او که افق وسیع تری را می دید و بباطن موضوع توجه داشت خلاف اصول نبود، بلکه عین وظیفه و تکلیف بود، ولی سخن در اینست که چرا موسی صبر نمی کرد و زبان بانتقاد می گشود، با این که وعده می داد و بخود تلقین می کرد که اعتراض نکنند باز هم اعتراض و انتقاد می کرد. نقص کار موسی در اعتراض

و انتقاد نبود، در این بود که برمز مطلب و باطن کار آگاه نبود، البته اگر برمز مطلب آگاه می شد اعتراض نمی کرد و مایل بود برسد برمز مطلب ولی مادامی که از نظر او عملی بر خلاف اصول و قانون الهی است ایمان او باو اجازه نمی دهد سکوت کند، بعضی گفته اند اگر تا قیامت عمل عبد صالح تکرار می شد، موسی از اعتراض و انتقاد باز نمی ایستاد، مگر آن که برمز مطلب آگاه نمی شد، پس معلوم می شود در دین ما اصل سر سپردگی و اصل «بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید» وجود ندارد.

موسی باو می گوید:

(هَلْ أَتَبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُسُودًا؟) یعنی آیا اجازه می دهی از تو پیروی کنم تا مرا تعلیم کنی؟ او می گوید (إِنَّكَ لَنْ تَسْعَ تَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) تو نخواهی توانست در مصاحبت من طاقت بیاوری و نسبت بآن چه می بینی سکوت کنی. بعد خود او علت را بخوبی توضیح می دهد: وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا؟ مگر تو وقتی که ببینی عملی بر خلاف صورت می گیرد و از سر و رمز مطلب آگاه نباشی صبر خواهی کرد؟! موسی گفت:

(سَ تَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا). امیدوارم اگر خدا بخواهد صبر کنم و امر تو را مخالفت نکنم. موسی نگفت چه بر مز مطلب پی ببرم و چه پی ببرم صبر خواهم کرد، همین قدر گفت امیدوارم این تحمل در من پیدا شود، البته این تحمل آن وقت برای موسی پیدا می شود که از رمز مطلب آگاه گردد، بعد او خواست صریح تر از قول بگیرد، که حتی اگر برمز مطلب هم پی نبری سکوت کن و اعتراض نکن تا وقتی که موقعش برسد خودم توضیح دهم.

ص: 54

(قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا). یعنی اگر دنبال من آمدی هر چه دیدی سکوت کن، بعد من خودم توضیح می دهم، در این جا دیگر آیه کریمه ندارد که موسی پذیرفت، در آیه همین قدر دارد که بعد با هم راه افتادند و رفتند، تا آخر داستان که کم و بیش همه شنیده اید.

بهر حال خواستم عرض کرده باشم که تقلید جاهل از عالم سرسپردگی نیست، تقلید ممنوع جاهل از عالم همان است که شکل سرسپردگی پیدا کند و بصورت «جاهل را بر عالم بحثی نیست، ما دیگر نمی فهمیم، شاید تکلیف شرعی چنین و چنان اقتضا کرده باشد» و امثال این ها ادا می شود.

این داستان را بعنوان شاهد و تأییدی بر مطلب آن حدیث امام صادق (علیه السلام) عرض کردم، حضرت بعد از آن جمله ها که قبلاً راجع بتقلید مذموم نقل کردم، تقلید مشروع و ممدوح را بیان می کند.

(فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ ، حَافِظًا لِدِينِهِ ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ).

هر کدام از فقهاء که بتواند خود را ضبط و نگهداری کند، دعوت ها و صوت های شیطان که (وَاسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ) او را از جا نکنند، دین خود را حفظ کند، دین خودش را نفروشد، و شاید مقصود این باشد که دین را در میان مردم و جامعه حفظ کند، مخالف هواهای نفسانی و مطیع امر الهی باشد، عوام از همچو کسی می توانند تقلید کنند.

البته این نکته واضح است که مخالفت يك عالم روحانی با هوای نفس فرق دارد با مخالفت يك نفر از عوام، زیرا هوای نفس هر کسی در امور معینی است، هوای نفس جوان يك چیز است و

هوای نفس پیر يك چیز دیگر، هر کسی در هر مقام و هر درجه و هر طبقه و هر سنی که هست یک نوع هوای نفس دارد، مقیاس هوا پرستی يك عالم روحانی این نیست که ببینیم مثلاً شراب می خورد یا نمی خورد؟ قمار می کند یا نمی کند؟ نماز و روزه را ترک می کند یا ترک نمی کند؟ مقیاس هواپرستی او در جاه و مقام و میل بدست بوسی و شهرت و محبوبیت و علاقه باین که مردم دنبال سرش حرکت کنند و امثال این ها است. بعد امام (علیه السلام) فرمود (وَهُمْ بَعْضُ فَقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ). یعنی کسانی که دارای این فضائل و ملکاتعالیه باشند بعضی از فقهاء شیعه هستند نه همه آن ها؛ این حدیث باعتبار جمله های آخرش یکی از مدارک مسئله اجتهاد و تقلید است.

پس معلوم شد هر کدام از اجتهاد و تقلید، بر دو قسم است: مشروع و ممنوع.

مسأله ای ما در فقه داریم که تقریباً از مسلمات فقه ما است و آن این که تقلید میت ابتداءً جایز نیست، تقلید میت اگر جایز باشد فقط در ادامه دادن تقلید کسی است که در زمان حیاتش از او تقلید می کرده اند و حالا مرده است: تازه ادامه دادن تقلید میت هم باید با اجازه و تصویب مجتهد حی باشد، من بادلّه فقهی این مسأله فعلاً کاری ندارم، همین قدر می گویم بسیار فکر اساسی است اما بشرط این که هدف این مسأله روشن شود.

فائده اول این فکر اینست که وسیله ای برای بقاء حوزه های علمی دینی که ادامه پیدا کند و علوم اسلامی محفوظ بماند نه تنها محفوظ بماند بلکه روز بروز پیش برود و تکامل پیدا کند و مشکلات حل نشده حل شود، این طور نیست که همه مشکلات ما در قدیم بوسیله علماء حل شده و دیگر اشکالی و کاری نداریم . ما

هزاران معما و مشکل در کلام و تفسیر و فقه و سایر علوم اسلامی داریم که بسیاری از آن ها بوسیله علماء بزرگ در گذشته حل شده و بسیاری باقی مانده و وظیفه آیندگان است که حل کنند و تدریجاً در هر رشته ای کتاب هائی بهتر و جامع تر بنویسند و این رشته را ادامه بدهند و جلو ببرند، همان طوری که در گذشته نیز تدریجاً تفسیر را جلو بردند، کلام را جلو بردند، فقه را جلو بردند، این قافله نباید در سیر خود توقف کند. پس تقلید مردم از مجتهدین زنده و توجه بآن ها يك وسیله ایست برای ابقاء و تکمیل علوم اسلامی.

علت دیگر اینست که مسلمین هر روز با مسائل جدید در زندگی خودشان روبرو می شوند و نمی دانند تکلیفشان در این مسائل چیست؟ فقهای زنده و زنده فکری لازم است که باین حاجت بزرگ پاسخ بدهند، در یکی از اخبار اجتهاد و تقلید آمده:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَأَرْجَعُوهَا فِيهَا إِلَى رَوَاهِ أَحَادِيثِنَا: حوادث واقعه همان مسائل جدید است که دوره بدوره و قرن بقرن و سال بسال پیش می آید مطالعه و تتبع در کتب فقهیه در دوره ها و قرون مختلف می رساند که تدریجاً بر حسب احتیاجات مردم مسائل جدیدی وارد فقه شده و فقهاء در مقام جوابگوئی بر آمده اند و بهمین جهت تدریجاً بر حجم فقه افزوده شده، اگر کسی محققانه حساب کند می تواند بفهمد که مثلاً فلان مسأله و فلان مسأله در چه قرنی و در چه منطقه ای روی چه احتیاجی وارد فقه شده، اگر مجتهد زنده بمسائل جدید پاسخ ندهد چه فرقی بین تقلید زنده و مرده است، بهتر این که از بعضی از اموات مثل شیخ انصاری که باعتراف خود مجتهدین زنده، از همه آن ها

عالم تر و محقق تر بوده تقلید کنند: اساساً «رمز اجتهاد» در تطبیق دستورات کلی با مسائل جدید و حوادث متغیر است، مجتهد واقعی آنست که این رمز را بدست آورده باشد، توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر می کند و بالطبع حکم آن ها عوض می شود، والا بموضوع کهنه و فکر شده، فکر کردن، و حداکثر يك على الاقوى را تبدیل به على الاحوط کردن و يا يك على الاحوط را تبدیل به على الاقوى کردن، هنری نیست و این همه جار و جنجال لازم ندارد.

اجتهاد البته شرایط و مقدمات زیادی دارد، مجتهد علوم مختلفی را باید طی کرده باشد، از ادبیات عرب و منطق و اصول فقه و حتی تاریخ اسلام و فقه سایر فرق اسلامی و مدت ها ممارست لازم است تا يك فقيه واقعی و حسابی پیدا شود، تنها خواندن چند کتاب ادبی در نحو و صرف و معانی و بیان و منطق و بعد، سه چهار کتاب معین از سطوح از قبیل فرائد و مکاسب و کفایه و بعد چند سال درس خارج کسی نمی تواند طبق معمول ادعای اجتهاد کند و کتاب وسائل و جواهر را جلوش بگذارد و پشت سر هم فتوا بدهد، باید راستی از تفسیر و حدیث یعنی از چندین هزار حدیث که در طول 250 سال از زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و اله) تا زمان امام عسگری (علیه السلام) صادر شده و محیط صدور این احادیث یعنی تاریخ اسلام و فقه سایر فرق اسلامی و از رجال و طبقات رواة، آگاهی داشته باشد.

همین آقای بروجردی اعلی الله مقامه براستی فقیه بود، من عادت ندارم از کسی نام ببرم، ایشان هم تا زنده بود، در سخنرانی هایم از ایشان نام نبرده ام ولی حالا که ایشان رفته اند و مطمعی نیست می گویم که این مرد براستي يك فقيه ممتاز و مبرز

بود، بر همه این رشته ها از تفسیر و حدیث و رجال و درایه و فقه سایر فرق اسلامی احاطه و تسلط داشت.

فقیه و مجتهد کارش استنباط و استخراج احکام است اما اطلاع و احاطه او بموضوعات و باصطلاح طرز جهان بینش در فتواهایش زیاد تأثیر دارد، فقیه باید احاطه کامل بموضوعاتی که برای آن موضوعات فتوا صادر می کند داشته باشد، اگر فقیهی را فرض کنیم که همیشه در گوشه خانه و یا مدرسه بوده و او را با فقیهی مقایسه کنیم که وارد جریانات زندگی است، این هر دو نفر بادلۀ شرعیۀ و مدارک احکام مراجعه می کنند، اما هر کدام يك جور و يك نحو بخصوص استنباط می کنند، مثالی عرض می کنم، فرض کنید يك نفر در شهر تهران بزرگ شده باشد و یا در شهر دیگری مثل تهران که در آن جا کر و آب جاری فراوان است، حوض ها و آب انبارها و نهرا هست و همین شخص فقیه باشد و بخواهد در احکام طهارت و نجاست فتوا بدهد این شخص با سوابق زندگی شخصی خود وقتی که باخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند يك طوری استنباط می کند که خیلی مقرون باحتیاط و لزوم اجتناب از بسیار چیزها باشد، ولی همین شخص که يك سفر بزیارت خانه خدا می رود و وضع طهارت و نجاست و بی آبی را در آن جا می بیند نظرش در باب طهارت و نجاست فرق می کند، یعنی بعد از این مسافرت اگر باخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند آن اخبار و روایات برای او يك مفهوم دیگر دارد. مثال زیاد است. اگر کسی فتوای فقهاء را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً باحوال شخصیه و طرز تفکر آن ها در مسائل زندگی توجه کند می بیند که چگونه سوابق ذهني يك فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج در فتواهایش تأثیر

داشته؛ بطوری که فتوای عرب بوی عرب می دهد و فتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی می دهد و فتوای شهری بوی شهری.

این دین دین خاتم است، اختصاص بزمان معین و یا منطقه معین ندارد، مربوط بهمۀ منطقه ها و همه زمان هاست، دینی است که برای نظام زندگی و پیشرفت زندگی بشر آمده، پس چگونه ممکن است فقیهی از نظامات و جریان طبیعی بی خبر باشد بتکامل و پیشرفت زندگی ایمان نداشته باشد و آن گاه بتواند دستورهای عالی و مترقی این دین حنیف را که برای همین نظامات آمده و ضامن هدایت این جریان ها و تحولات و پیشرفت ها است کاملاً و بطور صحیح استنباط کند.

ما همین الان در فقه خودمان مواردی داریم که فقهاء ما بطور جزم بلزوم و وجوب چیزی فتوا داده اند فقط بدلیل اهمیت موضوع، یعنی با این که دلیل نقلی از آیه و حدیث بطور صریح و کافی نداریم و همچنین اجماع معتبری نیز در کار نیست فقهاء از نظر اهمیت موضوع و از نظر آشنایی بروح اسلام که موضوعات را بلا تکلیف نمی گذارد جزم می کنند که حکم الهی در این مورد باید چنین باشد، مثل آن چه در مسأله ولایت حاکم و متفرعات آن فتوا داده اند، حالا اگر با اهمیت موضوع پی نبرده بودند آن فتوا پیدا نشده بود، تا این حد که با اهمیت موضوع پی برده اند فتوا هم داده اند، موارد دیگر نظیر این مورد می توان پیدا کرد که علت فتوا ندادن توجه نداشتن بلزوم و اهمیت موضوع است.

در این جا من پیشنهادی دارم که برای پیشرفت و ترقی فقه ما بسیار مفید است، این را قبلاً مرحوم حاج شیخ عبد الکریم یزدی اعلی الله مقامه فرموده اند و من پیشنهاد ایشان را عرض می کنم.

ایشان گفته بودند چه لزومی دارد که مردم، در همه مسائل از یک نفر تقلید کنند، بهتر اینست که قسمت های تخصصی در فقه قرار دهند، یعنی هر دسته ای بعد از آن که یک دوره فقه عمومی را دیدند و اطلاع پیدا کردند، تخصص خود را در يك قسمت معین قرار دهند و مردم هم در همان قسمت تخصصی از آن ها تقلید کنند، مثلاً بعضی رشته تخصصی خود را عبادات قرار دهند و بعضی معاملات و بعضی سیاسات و بعضی احکام، (احکام باصطلاح فقه) همان طوری که در طب مثلاً این کار شده و رشته های تخصصی پیش آمده، عر دسته ای متخصص یک رشته از رشته های پزشکی هستند، بعضی متخصص قلب می باشند، بعضی متخصص چشم، بعضی متخصص گوش و حلق و بینی و بعضی متخصص چیز دیگر، اگر این کار بشود هر کسی بهتر می تواند تحقیق کند در قسمت خودش، گمان می کنم در کتاب الکلام یجر الکلام تألیف آقای آقا سید احمد زنجانی سلمه الله این مطلب از قول ایشان چاپ شده.

این پیشنهاد بسیار پیشنهاد خوبی است و من اضافه می کنم که احتیاج به تقسیم کار در فقه و بوجود آمدن رشته های تخصصی در فقه، از صد سال پیش باین طرف ضرورت پیدا کرده و در وضع موجود یا باید فقهاء این زمان جلورشد و تکامل فقه را بگیرند و متوقف سازند و یا باین پیشنهاد تسلیم شوند.

زیرا تقسیم کار در علوم هم معلول تکامل علوم است و هم علت آن؛ یعنی علوم تدریجاً رشد می کنند تا می رسند بحدی که از عهده یک نفر تحقیق در همه مسائل آن ها ممکن نیست، ناچار باید تقسیم بشود و رشته های تخصصی پیدا شود، پس تقسیم کار و پیدایش رشته های تخصصی در يك علم نتیجه و معلول تکامل و پیشرفت آن علم است، و از طرف دیگر با پیدایش رشته های تخصصی و تقسیم

کار و تمرکز فکر در مسائل بخصوص، آن رشته تخصصی پیشرفت بیشتری پیدا می کند.

در همه علوم دنیا از طب و ریاضیات و حقوق و ادبیات و فلسفه رشته های تخصصی پیدا شده و همین جهت آن رشته ها را ترقی داده است.

يك زمانی بود که فقه بسیار محدود بود، وقتی بکتاب فقهیه قبل از شیخ طوسی مراجعه می کنیم می بینیم چقدر کوچک و محدود است. شیخ طوسی با نوشتن کتابی بنام «مبسوطه» فقه را وارد مرحله جدیدی کرد و توسعه داد و همچنین دوره بدوره در اثر مساعی علماء و فقهاء و وارد شدن مسائل جدید و تحقیقات جدید بر حجم فقه افزوده شد تا آن جا که در حدود صد سال پیش که صاحب جواهر موفق شد یک دوره فقه بنویسد بزحمت توانست این کار را انجام دهد.

می گویند در حدود بیست سالگی باینکار شروع کرد و با استعداد فوق العاده و کار مداوم و عمر طویل در آخر عمر توانست دوره فقه را بآخر برساند. دوره جواهر در شش جلد بسیار ضخیم چاپ شده. تمام کتاب «مبسوط» شیخ طوسی که در عصر خود نمونه فقه مشروح و مفصلی بوده شاید از نصف یک جلد از شش جلد جواهر کوچک تر باشد. بعد از صاحب جواهر، مبانی فقهی جدیدی بوسیله شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه پی ریزی شد که نمونه اش کتاب مکاسب و کتاب طهارت آن مرحوم است، بعد از ایشان در مخیله کسی هم خطور نمی کند که یک دوره فقه با این شرح و تحقیق تألیف یا تدریس کند.

در این وضع حاضر و بعد از این پیشرفت و تکامل که در فقه ما مانند سایر علوم دنیا پیدا شده و این پیشرفت معلول مساعی

علماء و فقهاء گذشته بوده یا باید علما و فقهاء این زمان جلو رشد و تکامل فقه را بگیرند و مانع ترقی آن گردند، و یا باید آن پیشنهاد متین و مترقی را عملی کنند، رشته های تخصصی بوجود بیاورند و مردم هم در تقلید تبعیض کنند همان طوری که در رجوع بطیب تبعیض می کنند.

پیشنهاد دیگری هم دارم که عرض می کنم و معتقدم این مطالب هر اندازه گفته شود بهتر است و آن این که در دنیا در عین این که رشته های تخصصی در همه علم ها پیدا شده و موجب پیشرفت ها و ترقیات محیر العقول شده، يك امر دیگر نیز عملی شده که بنوبه خود عامل مهمی برای ترقی و پیشرفت بوده و هست، و آن موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان طراز اول و صاحب نظران هر رشته است، در دنیای امروز دیگر فکر فرد و عمل فرد ارزش ندارد، از تك روی کاری ساخته نیست، علماء و دانشمندان هر رشته دائما مشغول تبادل نظر با یکدیگرند، محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار می دهند، حتی علماء قاره ای با علماء قاره دیگر همفکری و همکاری می کنند، در نتیجه این همکاری ها و همفکری ها و تبادل نظر ها بین طراز اول ها اگر نظریه مفید و صحیحی پیدا شود زودتر منتشر می شود و جا باز می کند و اگر نظریه باطلی پیدا شود زودتر بطلانش روشن می شود و محو می گردد، دیگر سال ها شاگردان آن صاحب نظر در اشتباه باقی نمی مانند.

متأسفانه در میان ما هنوز نه تقسیم کار و تخصص پیدا شده و نه همکاری و همفکری و بدیهی است که با این وضع انتظار ترقی و حل مشکلات نمی توان داشت، راجع بمشاوره علمی و تبادل نظر هر چند بقدری واضح است که احتیاج باستدلال ندارد، اما

برای این که دانسته شود در خود اسلام این پیشنهاد و دستورهای مترقیانه هست بآیه ای از قرآن و جمله هائی از نهج البلاغه اشاره می کنم.

در خود قرآن در سوره مبارکه شوری می فرماید: (وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ).

این آیه کریمه مؤمنین و پیروان اسلام را این طور وصف می کند: دعوت حق را اجابت می کنند، نماز را بپا می دارند، کار خود را با شور و همفکری انجام می دهند، و از آن چه بآن ها عنایت کرده ایم انفاق می کنند. پس از نظر اسلام همفکری و تبادل نظر یکی از اصول زندگی اهل ایمان و پیروان اسلام است.

در نهج البلاغه می فرماید:

(وَاعْلَمُوا أَنَّ عِبَادَ اللَّهِ أَلْمَسَ تَحْفَظِينَ عِلْمَهُ يَصُونُونَ مَصُونَهُ وَ يُجَرُّونَ عُيُونَهُ يَتَوَاصَوْنَ لِمَوْنٍ بِالْوِلَايَةِ وَ يَتَلَقَّوْنَ بِالْمَحَبَّةِ وَ يَتَسَاقَوْنَ بِكُلْسٍ رَوِيٍّ وَ يَصَدُّونَ بِرِيَّةٍ). یعنی بدانید که آن دسته از بندگان خدا که علم خدا بآن ها سپرده شده سرّ خدا را نگه می دارند و چشمه های او را جاری می سازند، یعنی چشمه های علم را بروی مردم باز می کنند، با یکدیگر رابطه دوستی و عواطف محبت آمیز دارند با گرمی و بشاشت و محبت با یکدیگر ملاقات می کنند و یکدیگر را از جام اندوخته های علمی و فکری خود سیراب می کنند این یکی از جام اندوخته های فکر خود و نظر خود بآن یکی می دهد و آن یکی باین یکی، در نتیجه همه سیراب و ارضا شده بیرون می روند. اگر شورای علمی در فقاقت پیدا شود و اصل تبادل نظر بطور کامل جامه عمل بپوشد گذشته از ترقی و تکاملی

که در فقه پیدا می شود بسیاری از اختلاف فتواها از بین می رود. چاره ای نیست، اگر مدعی هستیم که فقه ما نیز یکی از علوم واقعی دنیا است باید از اسلوب هائی که در سایر علوم پیروی می شود، پیروی کنیم، اگر پیروی نکنیم معنایش اینست که از ردیف علوم خارج است. پیشنهادهای مفید و لازم دیگری هم داشتیم که وقت گذشت و نمی توانم ذکر کنم، زیرا در حدود سه ربع ساعت دیگر وقت می گیرد، و می دانم راه بعضی از آقایان دور است تا بمنزل برسند.

آیه ای که در طلیعه سخن خواندم این آیه کریمه بود: (فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ). این آیه کریمه صریحاً دستور می دهد که گروهی از مسلمین می بایست در دین تفقه کنند و دیگران را بیاموزند. تفقه از ماده فقه است، معنای فقه مطلق فهم نیست، بلکه فهم عمیق و بصیرت کامل بحقیقت يك چیز را فقه می گویند. راغب، در مفردات می گوید: الفقه هوا التوصل الى علم غائب بعلم شاهد. یعنی فقه اینست که از يك امر ظاهر و آشکار بیک حقیقت مخفی و پنهان پی برده شود. در تعریف تفقه می گوید: تفقه اذا طلبه فتخصص به. یعنی طلب کرد چیزی را و در آن تخصص پیدا کرد.

این آیه بمسلمانان می گوید که در فهم دین سطحی نباشند، عمیق فکر کنند، بمعنا و روح دستورها پی برند. آثار زیادی از دین رسیده که امر کرده در امر دین عمیق فکر کنیم نه سطحی و یا عمیق فکر کردن ستایش شده است.

جمله ای از وجود مبارك سيدالشهداء سلام الله عليه نقل

می کنیم که در شب عاشورا در میان آن غوغا و هیجان ایراد فرمود و همان جمله ذکر مصیبت من خواهد بود - در شب عاشورا همین که اوضاع بآن حالت درآمد اصحاب خودش را جمع کرد، امام سجاد زین العابدین سلام الله علیه فرمود من نزدیک رفته بینم پدرم چه می گوید و آن ها چه می گویند. گوش کردم دیدم پدرم این طور آغاز سخن کرد: (أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبُوَّةِ، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ). یعنی خدا را ثنا می گویم به بهترین ثناها، و در همه حال، چه در سختی و چه در سستی، چه در راحتی و چه در بلا او را سپاس می گویم و شکر می کنم. خدایا ترا حمد می کنم بر این نعمت عظمی که ما را بنبوت گرامی داشتی و خاندان ما را خاندان نبوت قرار دادی، علم قرآن را بما تعلیم دادی و ما را در دین فقیه و بصیر قرار دادی که حقیقت و روح تعلیمات دین تو را می دانیم.

بعد فرمود یارانی نیک تر و باوفاتر از یاران خودم و اهل بیتی فاضل تر و با مراعات تر از اهل بیت خودم سراغ ندارم. سپس رو کرد باصحاب و یاران و برادران و عموزادگان و همه مردان مجاهدی که آن جا بودند و فرمود، این گروه متعرض کسی دیگر غیر از من نخواهند شد، همه شما از طرف من آزادی از تاریکی شب استفاده کنید بهر جا که می خواهید بروید، فقط هر کدام از شما دست یکی از خاندان مرا که بتهایی نمی توانند بروند بگیرد و با خود ببرد.

استغناء و بلند نظری را ببینید، هیچ اظهار وحشت و ترس نمی کند، از احدی استمداد نمی کند، خود را بغیر از خدا باحدی محتاج نمی بیند، امام حسین (علیه السلام) اهل تعارف نبود، واقعاً همه

آن ها را از طرف شخص خودش مرخص کرد و آزاد گذاشت می خواست هیچ گونه خجالت و رودر بایستی در کار نباشد، همان طوری که مواقع دیگر نیز نظیر همین اظهارات را به بعضی از اصحاب یا نزدیکان خود فرمود. امام حسین می خواست هیچ گونه اجبار و الزام و رو در بایستی در کار نباشد.

از آن طرف اصحاب و یارانش هم نشان دادند که واقعاً و حقیقه فداکار و از خود گذشته اند، بدون هیچ اجبار و الزام و رودر بایستی فداکاری می کنند.

گاهی ممکن است يك فداکاری های بزرگ بشود اما بدنبال يك ضرورت و اجباری نظیر داستان معروف طارق بن زیاد همین که افراد خود را از دریا عبور داد و وارد اسپانیا شد کشتی ها را آتش زد و از آذوقه جز باندازه مختصری باقی نگذاشت. خطاب بجمعیت کرد و گفت که دشمن در جلو شما دریا در پشت سر شماست. از خوراکی و مایه معیشت هم جز مقدار کمی در دست ندارید، روزی شما همان است که دست دشمن است و با شجاعت و دلاوری و جوان مردی می توانید از چنگ آن ها بیرون بیاورید، اگر برگردید دریا کام خود را برای بلعیدن شما باز کرده است و اگر جلو بروید دشمن در برابر شما است و اگر بهمین حال باقی بمانید گرسنگی شما را از پا در می آورد. مردم را تحریص کرد بجهاد و مبارزه. آن ها هم مردانه جنگیدند و پیش بردند.

ولی برای اصحاب سیدالشهداء همچو اجباری بوجود نیامد. می توانستند از آن مهلکه جان بسلامت ببرند، حتی امام حسین (علیه السلام) سر مبارك خود را پائین انداخت که آن ها خجالت نکشند و مأخوذ بحیا نشوند، آن ها ثابت و پا برجا ماندند، همه هم صدا و هم آواز شدند گفتند: آیا ما چنین کاری کنیم و ترا تنها بگذاریم؟ تو را در

چنگال دشمن بگذاریم و خودمان برای زندگی برویم؟ بخدا که چنین چیزی امکان ندارد. اول کسی که این سخنان را در جواب ابا عبدالله (علیه السلام) گفت برادر رشیدش ابو الفضل العباس بود و بعد از او دیگران هر کدام جمله ای نظیر همین جمله ها گفتند. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

ص: 68

جناب آقاي علامه سيد محمد حسين طباطبائي

ولات و زعامت

اشاره

ص: 69

1- معنی ولایت

ما افراد انسان که در روی همین زمین روزگاران دراز سکونت گزیده، بتوالد و تناسل پرداخته، روزگار می گذرانیم، در عین حال که طبعاً زندگی دسته جمعی و حیات اجتماعی را برای خود انتخاب نموده ایم، در حد امکان دست بدست هم داده و بکار و کوشش دسته جمعی پرداخته محصول دست رنج خود را روی هم ریخته هر يك از ما تقریباً باندازه وزن اجتماعی خود از محصول نامبرده بهره مند می شویم و البته چنین روشی بی این که استقلال تام فردی از میان برود سر نمی گیرد، هر گز انسانی که جزو

ص: 71

جمعی شده و روش تعاون و تشریک مساعی را در پیش گرفته تصمیم خود را بتصمیم دیگران آمیخته است نمی تواند از هر جهت مطلق العنان و آزاد بوده، فعال ما یشاء گردد.

با این همه زندگی انسانی بی این که کم یا زیاد استقلال فردی داشته باشد، تحقق پذیر نیست. شخصیت های انسانی که بمنزله ماده اجتماع، و اجتماع بمنزله صورت آنست، با شعور و اراده های جزئی و شخصی متکی است که با از میان رفتن آن ها بی تردید از بین رفته در نتیجه بنیان اجتماعی (هر گونه اجتماعی فرض شود) منهدم شده ارکانش از هم خواهد ریخت.

هر فرد از افراد انسان در عین حال در آغوش اجتماعی (راقی یا وحشی) زندگی می نماید در کارهای مربوط بشخص خود شخصاً شعور خود را بکار انداخته در هر مورد مناسب همان مورد با اراده شخصی خود تصمیم می گیرد.

ولی بسیار اتفاق می افتد که شخصیت فردی از اداره امور زندگی خود که با بکار انداختن شعور و اراده انجام می گیرد عاجز می باشد و نمی تواند بار زندگی را با اتکاء بنفس خود بمقصد برساند مانند اشخاصی که اختلال حواس دارند یا اساساً ادراک و اراده شان کم تر از مقدار لازم است و طبعاً دیگران باید بداره امور زندگیشان بپردازند.

همچنین طبقه نوزادان تا موقعی که بحد بلوغ و رشد برسند همین حال را داشته دیگران یعنی بزرگان باید بداره امور زندگیشان پرداخته تدریجاً با تعلیم و تربیت بهمراهی مرور زمان آنان را بحد مردان و زنان معمولی برسانند. همچنین در هر جامعه از جوامع بشری ممکن است مواردی از فوائد و منافع پیدا شود که شخص یا اشخاص معینی نامزد استفاده از آن ها نباشد و طبعاً

متصدی معین هم نخواهد داشت. مانند اوقاف عامه و نظائر آن ها.

بالا تر از همه این ها نگهبانی و نگهداری خود جامعه ایست که از هر راه بوده در میان افراد انسان یا گروهی از افراد انسان بوجود آمده باشد. زیرا هر اجتماعی که فرض شود بدون يك سلسله رسوم و مقررات که اتفاق یا اکثریت افراد آن ها را مراعات کرده مقدس و محترم بشمارند قابل بقاء نیست مثلاً معامله ای که در میان دو نفر انجام می یابد، اگر بنا شود که طرفین معامله (خریدار و فروشنده) بهیچ يك از آثار و خواص معامله هیچ گونه التزام نداشته باشند، هیچ عاقلی گرد چنین معامله ای نمی گردد. همچنین وسائل بی شمار دیگری که انسان اجتماعی بوسیله آن ها شرائط زندگی خود را جمع و جور می نماید، باید اتفاق یا اکثریت جامعه اطراف آن ها بیک سلسله احکام و مقرراتی ملزم بوده نسبت باعتبار آن ها (صححه) گذاشته باشند. در نتیجه هیچ اجتماعی بدون يك سلسله رسوم و مقررات و سنن و قوانین، نمی تواند بزندگی خود ادامه دهد.

با این همه مجرد داشتن يك سلسله رسوم و مقررات در بقای جامعه ای هرگز کافی نیست، زیرا چنان که بثبوت رسیده است. هرگز دو انسان در طرز ساختمان وجودی و بالتبع در شعور و اراده و همچنین در طرز عمل از همه جهات مماثل هم دیگر نیستند. و بالتبع افراد انسان با این که در کلیات افکار خود ممکن است اتحاد و اشتراك داشته باشند در جزئیات افکار اختلاف قطعی داشته مسلماً در تصمیم مساوی هم نخواهند بود و در اثر همین اختلاف قطعی در همان قدم اول هر يك بسوئی تاخته مقررات و رسوم مشترک از میان خواهد رفت.

علاوه بر این چنان که تاریخ زندگی انسانیت (تا آن جا که در دست ماست) نشان می دهد و مشاهده جامعه های گوناگون بشری با رژیم های مختلفی که دارند تأیید می نماید، هر جامعه ای در بقای خود نیازمند بیک شخص یا مقامی است که شعور و اراده وی فوق شعورها و اراده های افراد حکومت کرده شعور و اراده دیگران را کنترل نموده به نگهبانی و نگهداری نظامی که در جامعه گسترده شده است بپردازد.

موارد و جهاتی که ذکر شد در همه اجتماعات بدون استثنا خودنمایی می کند و بشر با فطرت و نهاد خدادادی خود، نسبت بآن ها بی اعتنا نبوده آرام نمی نشیند و خواه ناخواه در هر يك از آن ها شخص یا مقامی را نامزد سرپرستی آن ها نموده اداره امور مربوطه بآن ها را بعهده وی گذاشته از وی می خواهد. چنان که مثلاً قیم سرپرست یتیم است و رئیس خانواده مسئول اداره اطفال خرد سال آن خانواده می باشد و وزارت یا اداره اوقاف اوقاف، عامه را اداره می کند و شاه یا رئیس جمهوری مثلاً در میان مردم حکومت می نمایند.

ما این سمت را که بموجب آن شخص یا مقامی متصدی امور دیگران شده، مانند يك شخصیت واقعی کارهای زندگی آن ها را اداره می نماید بنام ولایت می نامیم (تقریباً دارای معنایی است که در فارسی از کلمه سرپرستی می فهمیم).

2- طرز بحث

همین معنی است که درین مقاله مورد بحث ما است و می خواهیم نظر آئین مقدس اسلام را در این باره تشریح کنیم البته از نقطه نظر فلسفه اجتماعی اسلام، نه با طرز بحث فقه اسلامی، خاصه

فقه شیعه و کسانی که مخصوصاً بفقهِ شیعه آشنائی دارند می دانند که طرز استدلال در این مقاله، با طرز استدلالی که راجع باحکام شرعیه در فقه می شود تفاوت بسیار دارد.

3- جعل و اعتبار ولایت فطری است

چنان که توضیح داده شد، قلمرو ولایت يك سلسله امور ضروری است که در جامعه از آن شخص معین نیست و متصدی معینی ندارد و خواه شخصیت صاحب کار عرضه و کفایت اداره آن ها را نداشته باشد مانند مال ایتام و امور مربوطه به مجانین و محجورین و غیر آن ها و خواه اساساً ارتباط بشخصیت معینه نداشته باشد مانند اوقاف عامه و امور عامه اجتماعی مربوط بحکومت و بعبارت دیگر نوع کارهائی که بواسطه نداشتن متصدی معین بر زمین مانده و هرگز نمی شود در سر پا نگهداشتن آن ها فروگذاری کرد.

و چنان که گذشت هر جامعه از جامعه های بشری در گذشته و حال حاضر اعم از جامعه های مرقی و یا وحشی بزرگ و کوچک نسبت باینگونه امور هرگز بی اعتنا نبوده و نمی باشد و هر جامعه ای نسبت بموقعیت خود در این باب دست و پائی کرده ولایت و سرپرستی بوجود می آورد و این خود بهترین گواه است بر این که مسئله ولایت فطری است.

هر انسانی با نهاد خدا دادی خود درک می کند که هر کار ضروری، که متصدی معینی ندارد باید برای آن سرپرستی گماشت.

4- نظر اسلام درباره ولایت

اسلام نیز که دینی است فطری و پایه احکام و قوانین آن

بر روی اساس آفرینش گذاشته شده است مسئله ولایت را که يك مسئله ایست فطری الغاء و اهمال ننموده با اعتبار دادن آن يك حکم فطری انسانی را امضاء کرده بجریان انداخته است. خدای متعال در کتاب آسمانی خود می فرماید:

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (سوره روم آیه 30).

خلاصه ترجمه- دین اسلام را با مراعات اعتدال استقبال نمای، همان دینی که منطبق است بافرینش مخصوص خدائی که مردم را آفریده و روی آن استوار ساخته. خلقت خدائی تبدیل پیدا نمی کند که همان دین منطبق بفطرت و آفرینش است که می تواند مردم را اداره نماید ولی اکثر مردم نمی دانند.

توضیح آیه بر سبیل اختصار

جهان پهناور هستی با وسعت و عظمت حیرت انگیز خود چنان که در چندین مورد از آیات کریمه واقع است يك واحد واقعی را تشکیل می دهد که اجزاء و ابعاض آن از کوچک ترین ذره گرفته تا بزرگ ترین اجرام فضائی، انبوه ترین گروه ستارگانی که کهکشان های عظیم را بوجود آورده اند، همه با هم ارتباط وجودی داشته روی همدیگر تأثیر گذاشته از همدیگر متأثرند و در نتیجه هر پدیده ای کوچک و بزرگ که پای بدائرة هستی می گذارد و یا هر گونه تحولی که در مسیر هستی پیدا می کند همه اجزاء جهان آفرینش و هر يك از آن ها در آن سهیم و دخیل هستند البته انسان نیز یکی از اجزاء جهان بوده از دیگران کنار نیست و مانند یک طفره آبی که بنهر بزرگی چکانیده شود

و محکوم جریان و جنب و جوش نهر بود هیچ گونه استقلال فردی و فعالیتی ممتاز از پیش خود ندارد.

این سازمان پهناور جهانی، با سعی و حرکت و جنب و جوش عمومی که در مسیر وجود خود دارد تحولاتی عمومی بوجود می آورد. و ضمناً هر يك از انواع گوناگون و اجناس مختلف موجودات را بكمالات هستی اش رسانیده و بههدف های وجودش رهبری می نماید و چنان که مشاهده می کنیم هر يك از این انواع از راه آفرینش و تکوین با یک سلسله قوا و ابزاری مجهز است که با مقاصد وجودی و هدف های زندگیش کمال مناسبت را دارد و تنها با فعالیتی که بکار انداختن همان قوا و ادوات انجام می دهد حوائج وجودی خود را رفع نموده و نواقص خود را تبدیل بکمال می کند.

بهترین تأیید این مطلب را در آیه ذیل بطور بیان عمومی می توان یافت:

(الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (طه 50) (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى) (الاعلی 3).

و از همین جا می توان نتیجه گرفت که انسان پیوسته خیر و شر و نفع و ضرر خود را از راه الهام تکوینی و هدایت وجودی باید بداند زیرا انسان جزء غیر مستقلی است که از آفرینش عمومی منفصل نیست و طبیعت عمومی آفرینش هر یک از اجزاء خود را بههدف و کمال وجودی لایق خود می رساند و رهبری می نماید و چون انسان نوعی است که بسوی مقاصد زندگی و هدف کمالی خود با شعور و اراده رهسپار می شود ناچار هدایت و الهام تکوینی مزبور در مورد وی بصورت علوم و افکار جلوه خواهد کرد چنان که در این آیه کریمه بیان شده است:

ص: 77

(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (سورة الشمس 10)

از بیان گذشته روشن می شود که انسان از راه الهام تکوینی و هدایت فطرت و خلقت با يك سلسله معلومات و افکاری مجهز است که در تکاپوی زندگی ضامن سعادت وی می باشد و با بکار بستن آن ها انسان با سازمان آفرینش توافق پیدا کرده هیچ گونه تضاد یا تنافی و یا برخوردی با حرکت عمومی و کمالی جهان پیدا نخواهد کرد تا منجر با نهادمان سازمان کمالی خود بشود.

همین معنی است که حق سبحانه در آیه نامبرده بالا (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) تذکر داده بیان می کند که:

اولاً - چون سعادت و خوشبختی انسان در زندگیش واقعیت تکوینی دارد، باید در میان مردم روشی حکمفرما بوده باشد که از آفرینش عمومی جهان و خلقت خصوصی انسان سرچشمه گیرد.

ثانیاً - چون سازمان آفرینش ثابت و پابرجاست دین کامل و روش زندگی که از آن سرچشمه می گیرد نیز باید ثابت و پای برجا بوده باشد نه این که تابع هوی و هوس بوده هر روز بیک رنگی در بیاید و در نتیجه انسان را در عین این که با نهاد خدادادی خود راه صواب را می داند دچار خطا کرده و عالماً و عامداً بمنجلاب پستی و بدبختی بکشد چنان که در آیه دیگر می فرماید:

(أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ) (البجاثیه 23).

و همچنین در آیات بسیاری تذکر می دهد که انسان باید در

روش زندگی تابع حق بوده باشد نه تابع هوی و هوس، حکم عقل سلیم را بپذیرد نه حکم امیال و عواطف نفسانی را (و مَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) (سوره یونس آیه 32)

ثالثاً - چون مخالفت احکام و قوانین فطرت در حقیقت تضاد و مقاومت علیه دستگاه آفرینش جهانی است و ناچار این دستگاه عظیم با نیروی شگرف خود با همین انسان ناچیز مخالف، دست و پنجه نرم کرده خواه ناخواه او را با نابود ساختن یا مطیع نمودن بجریان موافق خواهد انداخت باید انسان مخالف دین فطرت، منتظر روزی سخت و عذابی ناگوار و دردناک بوده باشد چنان که آیات پس از آیه نامبرده در سوره روم بهمین مطلب اشاره می نماید.

برگردیم بسوی اصل مطلب

روی همین اصل کلی (پایه اسلام روی فطرت گذاشته شده است) احکام ضروری فطرت، در اسلام امضاء شده و یکی از ضروریات و واضحات احکام فطرت بمعنی که بیان کردیم، همان مسئله ولایت است.

و بواسطه نهایت وضوح مطلب بود که در زمان حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاصه پس از هجرت با این که همه طرق و شعب ولایت از قبیل اداره امور مردم و نصب ولات و قضات و اداره صدقات و اوقاف و تعلیم و تربیت عمومی و ارسال مبلغین و غیر آن ها عملی می شد، مسلمین از اصل لزوم این معنی، سؤالی نکردند با این که از بسیاری از امور غیر مهمه مانند حیض و اهل و انفاق سؤال شده و آیاتی از قرآن کریم در خصوص آن ها موجود است و همچنین جریان واقعه سقیفه بهترین گواه این مطلب است، در روز رحلت که هنوز جسد

مقدس رسول اکرم بخاک سپرده نشده بود عده ای از مهاجرین و انصار صحابه، جسد مقدس را رها کرده و در سقیفه بنی ساعده برای انتخاب خلیفه تجمع کردند و طرح های بسیار ریخته پیشنهاد می کردند. یکی می گفت خلیفه از انصار باید انتخاب شود و دیگری می گفت از مهاجرین و سومی می گفت از ما یک امیر و از شما یک امیر و همچنین در میان همه این گویندگان کسی پیدا نشد بگوید اصل انتصاب خلیفه لزوم ندارد یا دلیلی بلزومش نداریم و البته وجهی جز این نداشت که همه با فطرت خود درک می کردند که چرخ جامعه اسلامی بی گرداننده ای خود بخود گردش نخواهد کرد و دین اسلام این معنی را (در میان مسلمین باید حکومتی وجود داشته باشد) امضاء قطعی نموده است.

دلیل دیگر آیه شریفه (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (آل عمران 144).

از نقطه نظر اسباب نزول، مسلم است که آیه شریفه در خصوص واقعه احد و هزیمت یافتن مسلمین نازل گردیده است در اثر صدمه ناگهانی که روز اُحد از ناحیه دشمن بشخص رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) وارد آمد دفعه شیع یافت: محمد «صلی الله علیه و اله» کشته شد، و در دنبال همین شایعه لشکر اسلام جز معدودی، باین عذر که پس از کشته شدن رسول اکرم موجبی برای ادامه جنگ نیست دست از قتال کشیده منهزم شده فرار را برقرار ترجیح دادند.

خدای متعال آیه شریفه را در این خصوص نازل فرموده مسلمین را مخاطب نموده بجهت هزیمتی که یافتند مورد مذمت و ملامت و توبیخ قرار داده می فرماید «محمد پیامبری است مانند

پیامبران دیگری که پیش از وی آمده و دعوت کرده سپس در گذشته اند، وی نیز گذرا بوده و همیشه میان شما نخواهد ماند و دین نیز دین خدا است، نه دین محمد، که با از میان رفتن وی از میان برود او فقط سمت وساطت و رسالت را دارد. آیا اگر روزی بمیرد یا کشته شود، از دین روگردان خواهید شد؟»

چنان که معلوم است جماعت درین هزیمت پرستش بت ها بر نگشتند و مثلاً نماز و روزه را رد نکردند تنها چیزی که گفتند این بود که پس از کشته شدن رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) دیگر برای چه جنگ نما نمائیم یعنی یکی از فرائض دین را که نیازمند به سازمان اداره کننده تشکیل است و در زمان حیات رسول اکرم بوده می خواستند پس از وی ترک نمایند، خدای تعالی در خصوص همین نکته توییح و ملامتشان می نماید و تنها قتل را مورد گفتگو قرار نمی دهد بلکه پای موت طبیعی را نیز بمیان کشیده تنبیه می فرماید که:

پس از در گذشت رسول اکرم (خواه با موت خواه با قتل) سیرت و سنتی که با بعثت ایشان بوجود آمده است مطلقاً باید محفوظ مانده بهیچ وجه ترك نشود زیرا آن حضرت رسولی بیش نیست و دین از آن خدا است و تا خدا خدا است دینش نیز از آن اوست.

پس از رسول اکرم سازمان ولایت علی ما کان باید زنده بماند و جامعه اسلامی حکومتی بر پاداشته باشد، سازمان های اداری تعلیم و تربیت و تبلیغ و سازمان مالی و دفاعی و اقتصادی و قضائی و غیر آن ها جریان خود را ادامه دهند.

چنان که روشن است آیه شریفه بدلاله التزام بمسلمین ولایت می دهد که شئون اجتماعی اسلام را چنان که در زمان رسول

اکرم زنده بوده بهمان نحو زنده نگاه دارند یعنی مقام ولایت، احکام و قوانین ثابتۀ دین را که شریعت اسلام نامیده می شود و هرگز تغییر بردار نیست اجراء نموده و متخلفین را طبق دستورات روشن دینی مجازات کند و برای اداره امور کلیه شئون اجتماعی جامعه اسلامی بنحوی که مصلحت اسلام و مسلمین مقتضی است احکام و فرامینی که بحسب تغییر مصالح اوقات قابل تغییر است صادر نماید.

احکامی که در محیط ولایت جاری می شود.

چنان که پایان بیان گذشته نشان می دهد احکام و مقرراتی که در جامعه اسلامی اجرا می شود دو قسم مختلف می باشد: احکام ثابتۀ غیر قابل تغییر و احکام و مقررات قابل تغییر. برای توضیح این مطلب می توانیم شخصی را فرض کنیم که ملیت کشوری از کشورها داشته مثلاً رئیس خانواده ای بوده باشد، وی طبق موقعیت اجتماعی خود موظف است که دستگاه کوچک خانوادگی خود را براه انداخته بسوی مقاصد زندگی سوق دهد. وی می تواند در سایه مقررات غیر قابل تخلف کشور خود در گوشه و کنار محیط زندگی بحسب مصلحت از حقوق ملی خود استفاده کرده تصمیماتی گرفته بموقع اجرا گذارد. می تواند هر يك از خانواده خود را بکار مناسبی بگمارد یا از کار برکنار کند؛ می تواند در خصوص خوراك، پوشاك و مسكن و غیره دستور خاصی بدهد یا دستور خاصی را طبق صلاح وقت لغو نماید، می تواند روزی دستور تعطیل دهد یا روزی ساعات کار را مضاعف کند، می تواند در مقابل کسی که بمال یا شرافت وی تعدی نموده بدفاع بپردازد یا ساکت نشسته صلاح را در عدم دفاع تشخیص دهد و غیره ... ولی هرگز نمی تواند از مقررات لازم الجریان کشوری تخلف جوید و از وظائف قانونی

چنان که روشن است احکام و مقرراتی که در محیط این خانواده کوچک اجراء می شود دو قسم است: یکی مقررات لازم الاجراء کشوری که ثابت است و در هیچ حال تغییر آن ها در صلاحیت این سازمان نیست و دیگری مقررات لازم الاجرائی که از مقام ریاست و ولایت این خانواده سرچشمه گرفته بحسب مصلحت قابل تغییر بوده و تغییر و تبدیل آن ها منوط باقتضاء مصلحت و ارادة رئیس خانواده می باشد.

نسبت مقام ولایت و حکومت اسلامی بسازمان دینی و جامعه اسلامی همان نسبتی است که رئیس خانواده نامبرده بسازمان خانوادگی و افراد خانواده خود دارد. احکام و قوانین آسمانی اسلام که بواسطه وحی به رسول اکرم نازل شده و ما آن ها را شریعت اسلام و احکام الله می نامیم بموجب مدارك قطعی که در کتاب و سنت است مقرراتی است ثابت و غیر قابل تغییر و اجرای آن ها و مجازات متخلفین آن ها بدست مقام ولایت اسلامی انجام می گیرد و در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آن ها «ولی امر» می تواند يك سلسله تصمیمات مقتضی بحسب مصلحت وقت گرفته طبق آن ها مقرراتی وضع نموده بموقع اجرا بیاورد، مقررات نامبرده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر و مقررات وضعی قابل تغییر در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می باشند که آن ها را بوجود آورده است و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و روی بتکامل است طبعاً این مقررات تدریجاً تبدل پیدا کرده جای خود را ببهتر از خود خواهند داد.

از بیان گذشته چند نکته دستگیر می شود:

نکته اول - چنان که معلوم شد مقررات اسلامی بر دو قسمند؛ و عبارت دیگر در جامعه اسلامی دو نوع مقررات اجرا می شود: نوع اول احکام آسمانی و قوانین شریعت که مواردی ثابت و احکام غیر قابل تغییر می باشند، این ها يك سلسله احکامی هستند که بوحی آسمانی بعنوان دین فطری غیر قابل نسخ بر رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) نازل شده اند و برای همیشه در میان بشر واجب الاجراء معرفی گردیده چنان که در آیه گذشته اشاره شد: (فَطَرَتِ اللّٰهُ الْاِنْبِیَّ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیْلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذَلِكَ الدِّیْنُ الْقَیْمُ) و در سنت نیز وارد شده، حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه

البته بمخیله بسیاری از متفکرین امروزی خطوری می کند که جامعه انسانی بمتابعت از ناموس عمومی و تحول و تکامل پیوسته در معرض تغییر است و بنابراین قوانین و مقررات جاریه نیز عموماً بحسب پیشرفت تمدن باید تغییر پذیرد.

پاسخ تفصیلی این اشکال و تشریح روح دوام و ابدیت در هر يك از مواد شریعت اسلام از عهده این مقاله بیرون است. ولی اجمالاً باید متذکر بود که قوانین و مقررات مدنی هر چه و بهر نحو باشد بالاخره روی احتیاجات تکوینی و واقعی انسانی مستقر می باشند و بدیهی است که همه احتیاجات انسانی قابل تغییر و در معرض تحول نیست، بلکه یک رشته احتیاجات واقعی ثابت نیز داریم، در میان همین قوانین مدنی نیز نمونه های بسیار از مواد ثابته داریم، مانند وجوب زندگی اجتماعی، و اصل دفاع از مقدسات، و اصل اختصاص مالی، و تأسیس حکومت و نظایر

آن ها پس در هر قانون و روش اجتماعی که فرض شود از یک رشته مواد ثابتۀ چاره ای نیست، و مواد و قوانین ثابتۀ که اسلام تشخیص می دهد احکامی است که مجموعاً شریعت نامیده می شود.

نوع دوم- مقرراتی است که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته بحسب مصلحت وقت وضع شده و اجرا می شود، البته چنان که روشن شد این نوع از مقررات در بقاء و زوال خود تابع مقتضیات و موجبات وقت است و حتماً با پیشرفت مدنیت و تغییر مصالح و مفاسد تغییر و تبدیل پیدا می کند، آری خود اصل ولایت چنان که خواهد آمد چون يك حکم آسمانی از مواد شریعت است قابل تغییر و نسخ نیست.

نکته دوم- جامعه اسلامی در داشتن دو قسم مقررات ثابتۀ و متغیرۀ خود بجامعه های دموکراسی خالی از شباهت نیست، در جامعه های دموکراسی نیز دو قسم مقررات وجود دارد که یکی از آن ها در حکم ثابت می باشد و آن مواد قانون اساسی است که تغییر آن ها حتی از صلاحیت مجلس شوری و سنا نیز بیرون است و تنها خود ملت مستقیماً با آراء عمومی یا بوجود آوردن مجلس مبعوثان می تواند ماده یا موادی را از قانون اساسی لغو و ابطال نماید و قسم دیگر قوانین جزئی و مقرراتی است که در مجلسین شوری و سنا و در مراکز مختلفه اجراء و وضع می شود و بمنزله تفسیر موقت مواد قانون اساسی است، این قسم عموماً قابل تغییر است.

در عین حال نباید اشتباه نموده تصور کرد که روش اسلام با مارک آزادی که دارد يك روش دموکراسی یا کمونیستی است (چنان که از کلمات عده ای نویسنده اهل بحث دیده می شود) روش اسلامی نه روش دموکراسی است و نه روش کم و نیستی است

و در دو قسم از مقررات خود با روش های اجتماعی و سوسیالیستی فوق، تفاوت فاحشی دارد زیرا:

در مقررات ثابتۀ اسلام واضح قوانین خدا است - عزاسمه - و مقررات ثابتۀ سایر روش های اجتماعی مولود افکار جماعت و وضع شدۀ ملت می باشد.

و همچنین در مقررات قابل تغییر در روش های دیگر پایه اصلی اراده و خواست اکثریت افراد ملت است و همیشه آزادی و عبارت دیگر شعور و اراده اقلیت (نصف افراد منهای واحد) فدای خواست و پسند اکثریت ملت (نصف افراد بعلاوه واحد) می باشد خواه خواسته شان حق بوده باشد یا نه، ولی مقررات قابل تغییر در جامعه اسلامی با این که نتیجه شورای مردم می باشد پایه اصلی آن ها حق است نه خواست اکثریت، و روی واقع بینی باید استوار باشد نه روی امیال و عواطف. در جامعه اسلامی باید حق و صلاح واقعی اسلام و مسلمین اجراء شود خواه مطابق خواست اکثریت بوده باشد و خواه نه، البته در جامعه علم و تقوی که اسلام تربیت می کند هرگز اکثریت، خواسته های هوس آمیز خود را بحق و حقیقت ترجیح نخواهد داد.

خداوند عز شأنه - در دستورات آسمانی خود به پیروی از حق امر نموده آن را تنها ضامن سعادت بشر معرفی می نماید و از اتباع غیر حق نهی می کند اگر چه باهوی و هوس همه یا اکثریت مردم وفق دهد.

(فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) (یونس 32) (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى) (یونس 35) (أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ) (الصف 9) (لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) (الزخرف 78) (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ... (عصر 3) و آیات زیاد دیگر.

البته عده ای از دانشمندان حقوق، همین نکته را بروش اسلام خرده گرفته می گویند روشی از ناحیه مردم قابل پذیرش و در میانشان قابل اجرا است که با خواست اکثریتشان وفق دهد و اسلام فاقد این می باشد.

بحسب آزمایش نیز دیدیم که قوانین اسلام جز مدت بسیار کوتاهی جریان کامل نیافت ولی روش های دموکراسی چون بخواسته های مردم احترام و اعتبار قائل است در میان مردم دوام پیدا کرده و قرن های متوالی است دنیای متمدن را اداره کرده روز بروز با استحکام و زیبایی خود می افزاید و خواهد افزود. حد اکثر آن چه در حق روش اجتماعی اسلام می توان گفت اینست که نسبت باستعداد چهارده قرن پیش جامعه انسانی يك روش کاملی بوده، پس از گذشتن چهارده قرن و پیشرفت های تکاملی که نصیب بشر گردیده اکنون دیگر با فعلیت اوضاع جهان انسانی قابل تطبیق نیست.

در پاسخ این اعتراض می گوئیم

اولاً - اگرچه تأثیر موافقت خواست اکثریت، در پذیرش تا اندازه ای قابل انکار نیست ولی خواست اکثریت، بی تردید معلول نوع تعلیم و تربیت عمومی است. و این مطلب پس از بحث های اجتماعی و روانی کافی امروز دیگر بحد بداهت رسیده است و محیط خداشناسی و تقوای دینی که اسلام بوجود می آورد محیطی است که هرگز اکثریت آن عقل سلیم را تابع هوی و هوس، و حق و حقیقت را فدای دلخواه نمی کنند و پیوسته نظر اکثریت با حق وفق خواهد داد

چنان که محیط های دیگری نیز که در سایه جامعه های مترقی و منحط بوجود می آید خواسته های اکثریت هر يك از آن ها متناسب با عادت های مستقر و مقاصد همان جامعه است.

البته هر روشی در آغاز پیدایش خود با خواست اکثریت جماعتی که در میان آن ها استقرار می جوید موافق نخواهد بود، و این اختصاص بروش اسلام نداشته و سایر روش ها نیز همین حال را دارند بنابراین مؤاخذه روش اسلام باین جرم که با تعلیم و تربیت بی بند و بارانه ما دیگر قابل پذیرش نمی باشد مغالطه ای بیش نیست.

ثانیاً - سپری شدن روش اسلامی از میان مسلمین باین نحو نبوده که در ظرف چند سال پیدایش (زمان رسول اکرم صلی الله علیه و اله) عمر طبیعی خود را بآخر رسانیده زندگی عادی خود را بدرود گفته باشد، تاریخ حوادث در اسلام بهترین گواه است که از رحلت رسول اکرم روش اسلام را که مشخص آن سیرت رسول اکرم بود از میان برداشته سیرت های دیگر را بجای آن نشانیدند، و بفاصله کم ترین مدتی يك امپراطوری کاملاً عربی بجای روش و سنت اسلامی نشست، اگر چنان چه نام مرگ و میر باین گونه از میان رفتن گذاشته شود او را شهادت و کشته شدن باید نامید نه مرگ عادی.

البته در صورتی که اسلام در آغاز پیدایش مورد استقبال گرم و پس از چندسالی به مرور از پای در آمده باشد نباید نام پذیرفته نشده رویش گذاشته شود.

باید از یک طرف روش اسلامی را از کتاب و سنت و سیرت پاک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) بررسی کرد، و از طرف دیگر در صفحات تاریخ روش های شرم آور و ننگین حکومت های منسوب باسلام را

مطالعه دقیق نمود آن وقت دید سیرت حقیقی اسلام کی و در کدام جامعه اسلامی بموقع اجرا گذاشته شده تا ما بگوئیم جامعه بشری یا اکثریت مردم روش اسلامی را نمی پذیرند؟

باید بگوئیم (چنان که بعضی گفته اند) ناشایستگی اعمال مسلمین نشانه و بهترین دلیل ناشایستگی روش دینی آن هاست؟!!

در عین حال ما نظائر این گرفتاری ها و مشکلات را در روش های دیگر و مخصوصاً در روش های دموکراسی خودمان نیز می یابیم، بیشتر از نیم قرن است که ما حکومت و دستور رژیم دموکراسی را پذیرفته در ردیف ملل متمدنه غربی قرار گرفته ایم، عیاناً! می بینیم وضع ما روز بروز وخیم تر و فلاکت بارتر می شود و از این درخت که برای دیگران پر برکت و پر بار است جز میوه بدبختی و رسوائی نمی چینیم.

البته این مشکل بقیافه سؤال در می آید، جوابش يك كلمه بیش نیست و آن اینست که ما بقانون اساسی عمل نمی کنیم و از مسمای دموکراسی باسم آن قناعت نموده ایم. حالا این جواب چرا در موقع روش دموکراسی درست است و در مورد روش اسلام درست نیست؟ و چرا دموکراسی مسئول تخلف مردم نیست ولی اسلام مسئول است؟ سؤالی است که دیگران شاید برای وی پاسخی داشته باشند ما که نداریم.

ثالثاً - اگر چنان چه در اثر پیشرفت مدنیت، اسلام موقعیت اجتماعی خود را از دست داده و همانا عصر، عصر طلایی و دوره، دموکراسی است که مورد پذیرش اکثریت جهانی می باشد و پیوسته نیز پذیرفته خواهد شد، چرا پس از جنگ جهانی اول عده ای از ملل دموکراسی از این روش پسندیده روگردان شده بر رژیم کمونیستی روی آوردند؟ و روش دموکراسی هر روز سنگری را

از دست داده عقب نشینی می کند و کار در این مدت کم بجائی رسیده که نیمی از نفوس کره بکمونیستی گرویده اند؟

آیا روش کمونیستی مرحله تکامل دموکراسی است چنان که دموکراسی مرحله تکامل رژیم های قبلی بوده؟

و آیا روش دموکراسی در خودی خود مرحله تکاملی است؟.

مسائلی است که برای دریافتن پاسخ حقیقی آن ها، باید بیک بحث و کنجکاوی های دامنه دار که از عهده این مقاله بیرون است، دست زد. آن چه درین جا بطور اجمال می شود تذکر داد اینست که:

اولاً- وقتی که ما با دیده واقع بینی بروش دموکراسی که فعلاً در دست ملل متمدن جهان است نگاه کرده کیفیت استنباط جهانی این روش را دقیقاً بررسی نمائیم، می بینیم کاری که این روش (باصطلاح) راقی مترقی انجام داده اینست که روش ستمگرانه استبداد و بی بندوباری عهد اساطیر را از حالت فردی بیرون کشیده بشکل اجتماعی در آورده است:

ستمگری ها و پرده دری ها و خود سری ها که اسکندرها و چنگیزها در گذشته با منطق زور می کردند، فعلاً- جامعه های نیرومند دموکراسی و متمدن جهان بطور دسته جمعی در مورد ملت های ضعیف روا می دارند، با این تفاوت که زورگوئی ها و ستمگری های گذشته از راه جهالت بی پرده انجام می گرفت و در نتیجه حس انتقام را زودتر بیدار می نمود و در واژگون ساختن دستگاه بیدادگری نقش عاجل تری بازی می کرد، ولی مظالم امروزه با اصول فنی و روانی و در نهایت مهارت در لفافه احیاء حق و حقیقت و گسترش عدالت و بشر دوستی و نوع پروری انجام می یابد، و هر وقت

یکی از پرده های روزانه دریده شده مظالم پس پرده برای همه آفتابی می شود با تبدیل اسمی باسمى مانند استعمار و استملاك و قيمومت و حمايت و اشتراك منافع و اعانه و كمك بلاعوض و نظائر اين ها بهمان شيوه ظالمانه ادامه داده می شود. هنوز مناظر عبرت انگيز از عهد استعمار در هر گوشه و کنار كشورهاي خاوري پيش چشم است كه يادگار روشن دموكراسی می باشند، هنوز شاهدهای زنده ای مانند الجزاير و كنگو و كره بجاست، هنوز منطق دولت فرانسه (مشعل دار آزادی در بزم عدالت بين المللی) اينست كه فرانسه الجزائر را جزء خاك خود فكر می كند (1) و هنوز منطق دول معظمه در برابر دادخواهی ستمديدگان الجزائر اينست كه مسئله ايست داخلی و بيرون از صلاحيت مداخله ديگران. ووو

بالاخره نتيجه جريان جهانی روش دموكراسی را می توان در اين چند جمله خلاصه كرد كه جهان را به دو دسته مختلف تقسيم نموده: يك دسته ملل معظمه كه پيشروان تمدن و مالك الرقاب بقيه ملل جهان بوده، در جان و مال و عرض بيدست و پايان فعال ما یشاء می باشند، و دسته ديگر ملل دموكراسی عقب مانده كه غالباً بردگان مارك دار افرادی قرار گرفته اند كه ننگين ترين مراسم استبداد را در قیافه دموكراسی و در لباس قوانين دنيا پسند و آزادی بخش بطور دلخواه انجام می دهند.

بدیهی است روشی كه حقيقت و هويتش اينست و مخصوصاً با ملاحظه اين كه مهم ترين ركن انسانيت را كه معنويات است ببهانه اين كه ضامن اجراء ندارد بكلی از میان بر می دارد، نمی توان او را روش تكاملی برای انسانيت شمرد. و روش كمونيستی نیز

ص: 91

در حقایق و آثاری که ذکر شد دست کمی از روش دموکراسی معمول ندارد. اگرچه در طرز جهانگیری مختصر تفاوت مسلکی با هم دارند. نسبت تکامل دادن بروش کمونیستی نیز عجیب تر است، زیرا تحول و تکامل پدیده ای بی پیمودن مراحل قبلی خود معنی ندارد، و ما می بینیم که طبقه عقب افتاده و حتی ملل وحشی که هرگز بوی مدنیت و دموکراسی را نشنیده اند خیلی گرم تر و زودتر از دیگران این روش را استقبال می کنند.

آیا پیدایش وی از راه جهش است؟ شرایطی که فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک برای جهش ذکر می کند، با آن منطبق نیست!

حق مطلب این که وقتی ما با دیده انصاف نگاه کنیم، آن چه درک می کنیم اینست که نوع معترضین ما که با سلاح دموکراسی با سلام حمله می کنند، از آزادی اروپایی همان بی بند و باری ها و خوشگذرانی ها و شهوت رانی ها را می خواهند نه اصلاح مفاسد جامعه و ایجاد امنیت و رفاهیت عمومی. و از همین جاست می بینیم مفاسد اخلاقی اروپا و اروپائیان را در کم ترین وقت یاد می گیریم و باسان ترین وجهی بموقع در می آوریم در حالی که صحت عمل در اجراء يك ماده قانونی که صلاح ملك و ملت را در بر داشته باشد در میان ما از عنقای مغرب نایاب تر است.

و همچنین افرادی که سنگ کمونیزم بسینه می زنند غالباً طبقه محرومی هستند که بدون بررسی کامل این روش می خواهند انتقام خود را از طبقه ثروتمند کشیده و تلخی و ذلت و محرومیت خود را نیز بآن ها چشانیده آن ها را بحال خود بیندازند، دیگر پس از آن چه پیش آید کاری ندارند.

بدیهی است این گونه تغییرات را با هیچ منطقی نمی توان

تکاملی که برای روش های استبدادی فردی (استبداد باستانی) و استبداد اجتماعی (روش های فعلی دول بزرگ) می توان فرض کرد اینست که انسانیت در خط واقعیش در هر دو جهت مادی و معنوی تربیت شده منطق حق جای هر منطق دیگر را بگیرد و این همان روش اسلام است (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (اعراف - 128).

چنان که گفته شد دامنه این سخن بسیار دراز است و ما برای این که از مقصد دور نشویم بهمین اندازه قناعت ورزیدیم. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

نکته سوم - چنان که روشن شد احکام و مقرراتی که در جامعه اسلامی از مقام ولایت صادر می شود عموماً قابل تغییر بوده در بقاء و زوال تابع مصلحت وقت می باشند، و از این جهت شریعت نامیده نمی شوند، ولی خود مسئله ولایت و حکومت این طور نیست، مسئله ولایت مسئله ایست که هیچ اجتماعی در هیچ شرائطی نمی تواند از آن بی نیاز باشد و هر انسانی با ذهن عادی خود نیازمندی جامعه را (هر چه کوچک هم بوده باشد) بوجود ولایت درک می نماید و از این روی حکم ولایت يك حکم ثابت و غیر قابل تغییر فطری است و موضوعی است که هر روش اجتماعی استبدادی و قانونی وحشی و مترقی بزرگ و کوچک و حتی جامعه خانوادگی در سر پا بودن خود بوی تکیه دارد.

اسلام نیز که پایه و اساس خود را روی فطرت گذاشته، نهاد خدا دادی انسان را مرجع کلیات احکام خود قرار داده است، اولیات احکام فطرت را هرگز و بی تردید الغاء نکرده، راهر در اعتبار مسئله ولایت که مورد نیاز بودن آن را هر کودک خردسالی

نیز می‌فهمد مسامحه روا نخواهد داشت.

مسئله ولایت و این که جهات اجتماعی زندگی انسانی، اداره کننده و سرپرستی می‌خواهد، از بدیهیات فطرت است و چنان که گذشت آیات قرآنی که بنای دین را بر روی فطرت می‌گذارد در اثبات این که ولایت يك مسئله ثابت و غیر معتبر دینی و باصطلاح از مواد شریعت است کافی است.

گذشته از آن، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در حال حیات خود شخصاً بسرپرستی جامعه اسلامی پرداخته و در همه شئون مختلفه زندگی مسلمین والی‌ها و سرپرست‌هائی از قبیل ولات و حکام برای شهرها، قضات از برای خصومت‌ها و دعاوی، مبلغین و معلمین برای نشر دین و تعلیم و تربیت مردم، جباة و مأمورین برای جمع‌آوری اموال بیت المال، امرا برای جنگ‌ها می‌گماشت حتی گاهی که برای چند روز به‌مراه لشکر اسلام بعزم جهاد از شهر مدینه بیرون می‌رفت، برای ولایت و سرپرستی مردم جانشینی بجای خود می‌نشانید (این‌ها چیزهائی است که از راه تاریخ بثبوت رسیده است)

با بررسی این رویه چگونه می‌شود باور کرد که از بیان مسئله ولایت و این که دین اسلام که بنص قرآن شریف و اعتقاد خود آن حضرت جهانی و همیشگی است و هزار جهات اجتماعی و عمومی دارد که نیازمند سرپرستی است سر باز زند؟! یا بواضحات زندگی مانند اکل و شرب عنایت داشته امر کند و کارهای غیر معتنا بهی که بصورت طبیعت انجام می‌گیرد مانند تخلی تشریح نموده صدها حکم برای وی بیان کند ولی همین که بمسئله ولایت (که تنها روحی است که اجتماع از آن زنده است) رسید، از بیان آن لب‌ببندد. گذشته از آن آیات زیادی در قرآن شریف

این مسئله را تثبیت می کند مانند آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (احزاب 6) و آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (مائده 55) و آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (النساء 59) و آیه (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (توبه 71)

و آیات دیگری که نظائر این ها می باشند. البته جماعتی ولایت را در این آیات بمعنی دوستی یا بمعنی یاری گرفته اند ولی جز این که کلمه را از معنی حقیقی ماده اصلی آن سلخ نموده اند کاری انجام نداده اند.

نکته چهارم - نتیجه بحث های گذشته اینست که مسئله ولایت یکی از مواد شریعت است که مانند سایر مواد مشروعه دینی برای همیشه در جامعه اسلامی باید زنده باشد.

و البته در این صورت، مسئول اقامه و سرپا نگهداشتن این مقام، عموم مسلمین خواهند بود در حالی که پیوسته این مقام با يك یا چند فرد اشغال می شود.

اکنون باید دید آیا برای اشغال این مقام در اسلام افرادی تعیین شده اند یا پایه گذار اسلام این مسئله را با سکوت گذرانده است؟ و لازمه آن اینست که جامعه مسلمین هر جور خواستند و صلاح دیدند چرخ اجتماع دینی را بگردانند.

و در عین حال برای شعب خاصی از ولایت در شرع اسلام اشخاص معینی توصیف شده و از محل نزاع بیرون است، مانند ولایت پدر باولاد صغار و ولایت عموم مسلمین نسبت بهمدیگر در امر بمعروف و نهی از منکر.

عقیده شیعه امامیه اینست که رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) امیر المؤمنین

علی بن ابیطالب علیه السلام را برای این مقام برگزیده و پس از آن حضرت یازده نفر از اولاد گرام او یکی پس از دیگری برای این مقام تعیین شده اند.

شیعه برای اثبات عقیده خود در برابر اهل سنت که منکر این حقیقتند بحجت هائی از راه عقل و بآیات زیاد و اخبار متواتری که از طرق فریقین نقل شده تمسك جسته است که تعرض بآن ها از غرض بحث ما کنار می باشد.

آن چه تذکر دادن آن در این مقام لازم است اینست که نتیجه عقیده اختصاص که شیعه دارد این نمی باشد که در صورت غیبت امام (علیه السلام) مانند عصری که ما در آن زندگی می کنیم جامعه اسلامی بی سرپرست مانده، مانند گله بی شبان متفرق شده با سرگردانی بسر برند، زیرا ما دلائلی بثبوت اصل مقام داشتیم و دلائلی بانتصاب اشخاصی برای این مقام، و البته شخص غیر از مقام است، و در نتیجه نبودن یا از میان رفتن شخص مقام از بین نمی رود و چگونه متصور است که روزی این مقام بعلل و عواملی الغا شود و حال آن که این مقام از راه پایه گذاری فطری اسلامی بثبوت رسیده است و الغاء آن الغاء فطرت است و الغاء فطرت الغاء اصل اسلام است.

علاوه بر این احکام بسیاری راجع به حدود تعزیرات و انقال و نظائر آن ها در شریعت اسلام موجود است که منطوق ادله کتاب و سنت دوام و ابدیت آن ها است و متصدی اجراء آن ها همان مقام ولایت می باشد. در هر حال مسئله ولایت در حال غیبت، زنده است چنان که در حال حضور.

نکته پنجم - آیا ولایت از آن همه مسلمین است یا عدول مسلمین یا متعلق است بفقیه (باصطلاح امروزی)؟. در صدر

اسلام فقیه بکسی اطلاق می شد که به همه علوم دینی در اصول و فروع و اخلاق مجهز باشد نه تنها مسائل فروع دین چنان که اکنون مصطلح است.

در صورت سوم آیا متعلق بهر فقیه است که در صورت تعدد و کثرت هر کدام از آن ها بهر اندازه اقتدار پیدا کند تصرفاتش نافذ و غیر قابل نقض می باشد؟ یا متعلق است بفقیه اعلم؟ مسائلی است که از طرز بحث فعلی ما بیرون است و در فقه باید حل شود.

آن چه از نقطه نظر بحث این مقاله می توان استنتاج نمود اینست که حکم فطرت بلزوم وجود مقام ولایت در هر جامعه ای بر اساس حفظ مصالح عالیه جامعه مبتنی است، اسلام نیز پا بیای فطرت پیش می رود. نتیجه این دو مقدمه اینست که فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع از همه مقدم است برای این مقام متعین است و در این که اولیای حکومت باید زبده ترین و برجسته ترین افراد جامعه بوده باشند کسی تردید بخود راه نمی دهد.

اکنون باید دید آیا جامعه اسلامی در صورتی که وسعت پیدا کرده و دارای منطقه های مختلف و ملیت ها و قومیت های متنوع بوده باشد (چنان که در این اعصار همان طور است) باید تحت يك ولایت و حکومت اداره شود؟ یا بحسب اختلاف مناطق و ملیت ها حکومت های مختلفی تأسیس شود؟ یا حکومت های مؤتلف و متحدی که تحت نظر يك حکومت مرکزی یا سازمانی نظیر سازمان ملل متحد اداره شوند باید تشکیل داد؟

طرح هائی است که در شریعت اسلام دستوری مربوط بتعیین یکی از آن ها وارد نشده است و حقاً هم نباید وارد شود. زیرا شریعت

تنها متضمن مواد ثابتة دین است، و طرز حکومت با تغیر و تبدل جامعه ها بحسب پیشرفت تمدن قابل تغیر است، بنابراین آن چه درین خصوص می توان گفت اینست که طرز حکومت های اسلامی را در هر عصر با در نظر گرفتن سه ماده ثابت شرع اسلام باید تعیین نمود:

1- مسلمین تا آخرین حد ممکن باید در اتحاد و اتفاقه بکوشند.

2- حفظ مصلحت اسلام و مسلمین برای همه واجب است.

3- مرز جامعه اسلامی اعتقاد است و بس نه مرزهای طبیعی یا قراردادی.

مسئله مهمی که این جا است و هرگز مقام ولایت و کرسی حکومت اسلامی بهر شکلی بداره امور مسلمین پردازد نمی تواند از آن تخطی نموده قدمی فراتر گذارد، اینست که در جامعه اسلامی سیرت و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) باید اجرا شود و روش ولایت چند ساله آن حضرت معمول گردد. زیرا نظر باین که اصل مسئله ولایت (چنان که گذشت) در جامعه اسلامی جنبه ثابت دارد و بهمین جهت جزء شریعت است، از جهت اصل ثبوت و کیفیت آن نیازمند بحکم خدا می باشد و خدای متعال سیرت آن حضرت را بمنطوق آیات کثیره قرآنی پسندیده و امضاء نموده است و نسبت بمسلمین به بیشتر از این که از روش رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) تبعیت کنندادن نداده چنان که می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (احزاب 21) و بطرق معتبره از خود آن حضرت نقل شده است که:

(مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي) و در همین مضمون روایات زیادی از اهل بیت داریم.

توضیح سیرت رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) و تشریح خصوصیات آن خود بحث جداگانه ای می خواهد و آن چه بعنوان خلاصه گیری می شود در این جا یاد نمود اینست که: اولاً در اسلام امتیازی جز تقوی نیست و همه امتیازات طبقاتی ملغی می باشد. در عین حال که طبقات مختلف اجتماع مانند رئیس و مرئوس، خادم و مخدوم، کارفرما و کارگر، مرد و زن محفوظ است. همه با هم برابرند و هیچ گونه پس و پیشی در کار نیست، تنها خدا است که بی چون و چرا باید در برابر بزرگی او کرنش کرده سر فرو آورد.

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ) (آل عمران 64) (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُرُوبًا وَقِبَائِلَ لَتَعَارِفُوا إِنَّا أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (حجرات 13)

و ثانیاً مردم در برابر قانون مساوات کامل داشته و در اجراء مقررات کم ترین استثنائی در کار نیست.

(لَيْسَ بَأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ) (النساء 123) و ثالثاً - احکامی که از مقام ولایت صادر می شود از راه شوری و با رعایت صلاح اسلام و مسلمین صادر خواهد شد (و شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) (آل عمران 159) و پر روشن است که این سیرت مقدسه، سیرت و روشی است که در هیچ جامعه ای از جوامع بخلاف مصلحت آن جامعه تمام نمی شود و از این روی بهیچ وجه قابل تغییر نیست و از احکام ثابتة نظرت است که اسلام آن را امضاء می نماید.

گذشته از آن خود این سیرت از جزئیات روش رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) بدست می آید و بهمه موارد اعمال آن حضرت قابل انطباق می باشد.

بقلم مهدی بازرگان

انتظارات مردم از مراجع

اشاره

ص: 101

نویسنده این مقاله می خواهد سخنگوی مردم تقلید کننده ایران و مخصوصاً جوانان مسلمان باشد. خود جوان نیست ولی در سن و شغل و شرایطی قرار دارد که شاید بتواند واسطه مابین دسته ای بنام خواص که مراجع تقلید در میان آن ها تعیین می شوند و دسته ای موسوم بعوام که محتاج بتقلید هستند، قرار گیرد. علاقمند است با ارتباط و اطلاعی که از انتظارات و احتیاجات مقلدین و جوان های روشنفکر دارد و خود مقلدی بیش نیست از درد دل آن ها مانند فرد مسلمان جوانی صحبت کند. از قول آن افراد و آن مسلمانان جوانی صحبت کند که شنیده اند الاسلام یعلو و لا یعلی علیه

و می خواهند واقعیت و تحقق این وعده را حس کنند.

محتمل است این عرایض در طرف مقابل نیز میان طبقه جوان طلاب فروزانی که مساعی پسندیده در جهت تفاهم و تقارب دو دسته از مردم ابراز می دارند، پذیرش آسان بیابد.

البته در میان مقلدین عده ای هستند که انتظارشان از مراجع تقلید بیان مسائل طهارت و شکایات و دست گردان کردن مبلغی وجوهات است. ولی فکر می کنم این عده اگر امروز در اقلیت نباشند روز بروز از تعداد و اهمیتشان خیلی کاسته می شود. سایرین یعنی ما عوام، در عین آن که نه مرجع هستیم و نه فقیه ولی بسیار باین موضوع چه بلحاظ خودمان و عمل بدینمان و چه بلحاظ امت و ملت، اهمیت می دهیم. اگر بنا بود فقه انحصار به غسل و قرائت نماز و احکام بیع و اجاره می داشت، موضوع، ارزش و اثری را که شایسته آن است پیدا نمی کرد. فقه و اجتهاد راجع بهر مسئله شرعی مورد ابتلای مسلمان است. چه فرد مسلمان و چه اجتماع مسلمان از طرف دیگر هر مسئله و مطلبی که طرح شود چنان چه ارتباط با مصالح دین و دنیای ما داشته باشد مسئله شرعی است و اسلام نمی تواند نسبت بآن بی اعتنا و بی نظر باشد.

زیرا که مسلمان بر خلاف یهودی و مسیحی (و شاید بودائی و زرتشتی) بمصدق (إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) تمام اعمال و افکار خود را می خواهد برای خدا، در راه خدا و بر ملت رسول او انجام دهد. بنابراین کلیه مسائل زندگی اعم از فردی و اجتماعی مسائل شرعی هستند و ناچار فقه و اجتهاد باید راجع بآن بحثی و جوابی داشته باشد. همان طور که برای خوردن و خوابیدن و ناخن گرفتن و سوار شدن و زن گرفتن و شیر بکودک دادن و کوچک ترین حرکات و اعمال زندگی در احادیث و اخبار

دستورها و سفارش هایی داریم. اگر ما بقیه و تقلید اهمیت می دهیم از این جهت است که آئینه زنده و تمام نمای کلیه مظاهر و شئون زندگی مادی و معنوی و محور آمل و افکار و فعالیت های جامعه مسلمان باید باشد.

طرف صحبت در این مقال خصوصاً مراجع تقلید می باشند ولی باقتضای مطلب و ارتباط موضوع از مرجعیت به زعامت و ولایت و بطور کلی بروحانیت نیز تعمیم پیدا می کند.

چون آرزو بر جوانان عیب نیست، بلکه حسن هم هست زیرا که آینده از آن جوانان است و آینده با آرزوها پی ریزی می شود نویسنده می تواند خیلی بلند پروازی کند. بنماینده از طرف موکلین فرضی خود کمال را تا سر حد محال توقع نماید.

از طرف دیگر باقتضای جوانی و عامی بودن تا اندازه ای در خطا و جسارت مجاز است. چون بر عامی و جاهل حرجی نیست.

خصوصاً که با کسانی صحبت می کند که عارف اند، (وَالَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ). بنابر این از انتقاد و انتظار استقبال خواهند کرد:

دریای فراوان نشود تیره بسیل *** عارف که برنجد، تنک آب است هنوز

در مضان مرجعیت و مقام زعامت و ریاست اند و معتقد بفرموده حضرت رسالت که آلة الرئاسة سعة الصدر! ...

مردم از هر مقام و دسته انتظاراتی دارند. از پزشک درمان درد می خواهند، از کارگر زحمت و از کارمند خدمت و اداره مملکت در مقابل بهر يك حقوقی و پاداشی می دهند که کم و بیش متناسب با زحمات و اثر خدمات آن ها است. از روحانیون و از مراجع تقلید

انتظارات خیلی بیشتر و مشکل تر دارند و در مقابل عوض خیلی کم تر و شاید هیچ می دهند. توقعات خود را روز بروز زیادتر هم می کنیم

این بی تناسبی و بی حسابی و بی انصافی شاید از آن جهت باشد که طرف ما عنوان جانشینان و نمایندگی کسانی را دارند که شعارشان (وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) بوده است.

زاهد که درم گرفت و دینار *** رو زاهد دیگری بدست آر

وقتی قرار باشد در مقابل وظائف دینی و خدمات الهی حق الزحمه و پاداش گرفته شود اصل موضوع و شرط قضیه که خلوص و للّهی و بی غرضی است از بین می رود. این مقام ارزش خود را از دست می دهد. ممکن است بعوض مفید مضر هم بشود. بدیهیست که چنین شرایط و صلاحیت فقط بطور خیلی استثنا و در افراد زبده ای ممکن است تحقق پیدا کند. بنابراین با علم و اعتراف بچنین وضع خاص و با سپاس گزاری و شرمندگی بعرض مطالب خود می پردازیم.

مطلب اول: ما بین گذشته و آینده

در سال قبل در يك مجلس هفتگی با صفا و فضیلتی که از محاضره جمعی از روحانیون دانشمند و علاقمندان دیگر که با يك استاد مستشرق فرانسوی محقق در تشیع (آقای پرفسور کربن) تشکیل می شد، از آقای پرفسور سؤال شد: آیا راست است که در

سال های بعد از جنگ نهضت نسبتاً وسیع و بازگشت محسوس در اروپائی ها نسبت بمعنویات و دینداری پیدا شده است؟ مشارالیه که مرد مسیحی پروتستان با انصافی است جواب داد: کاتولیک ها خیلی فعالیت می کنند و پیشرفت هائی هم دارند ... پس از مکث مختصری نیمه آهی کشیده گفت ولی فایده ندارد! مسیحیت دین گذشته و مرده است. افکار و آمال مسیحی ها از اطراف حضرت عیسی و عصر دو هزار ساله گذشته او نمی تواند جلوتر بیاید و جواب مسائل روز و انتظارات آینده را بدهد. باز هم قدری تأمل کرده گفت اسلام نیز با آن که دین تازه تری است برای اکثریت مسلمان ها یعنی سنی ها که پا از زمان پیغمبر جلوتر نگذاشته اند با «خاتمیت» باب معنویت و تربیت بسته می شود و ناظر بآینده نیست. فقط اقلیت شیعه هستند که با اعتقاد و انتظار امام غایب امیدوار بآینده دنیا و دارای روح و دل زنده اند و مسائل فلسفی و مشکلات زندگی را با نظر و با اعتقاد و امید دیگری طرح می کنند (یا می توانند طرح کنند)...

شرح فوق تا حدودی که حافظه نویسنده خطا نکند مختصر گزارش مذاکراتی بود که در آن مجلس رفت...

چون گوینده يك نفر محقق غیر مسلمان غیر شرقی است، کلامش در عین آن که حقیقت تا اندازه ای مشهود و معلوم را می رساند، امتیاز و اعتبار خاصی پیدا می کند. جاداشت در مطلع مطلب اول ما گفته شود.

شیعه نه فقط برای آینده مهره معجز آسائی در چننه دارد و همین اعتقاد و انتظار فرج که از حسنات پر ثواب شمرده شده است سرمایه پرفایده قابل بهره برداری عظیم می باشد (ولی متأسفانه در جهت منفی و بصورت عامل یأس و واگذاری و بی کارگی گرفته

شده است) بلکه نسبت بگذشته نیز مایه های افتخار و اتکای فراوان دارد: پیشروش علی است که بتصدیق خودی و بیگانه مادر دهر مانند او نژائیده و نخواهد زائید! شاگرد اول استاد اکمل مکتب اسلام، مظهر اعلای فداکاری و تقوی و شجاعت، باب علم و کلید قضا، آئینه تمام نمای عدل و صفا و بطور کلی جمع اضداد و جامع جمیع صفات ... بعد از علی اصحاب علی و اولاد و جانشینان علی هر يك شمع های فروزان انسانیت و اسلامیت و امامت!

آن آینده امید بخش زنده کننده منتظر و این گذشته محکم متشعشع متبرک، يك حال مناسب و حاضر مساعد و متحرکی را ایجاب می نماید که پیوند ثابت و شاهد صادقی میان سلف با خلف باشد والادعوی ما به پیروی گذشته و بهره مندی از آینده، فریب باطلی خواهد بود.

آن زنجیری که باید ما بین سلسله امامان برحق و شهدای گذشته، با امام غایب غالب محبوب آینده پیوند داشته باشد، بدست و بوجود زعمای دین و مراجع تقلید اتصال و ارتباط پیدا کند.

بنابراین مرجع تقلید و روحانیت مورد احتیاج و انتظار، حقاً معرف و مسئول حال و حاضری باید باشد که متناسب و وارث گذشته پر افتخار و مبشر آینده نجات بخش جهان بشریت باشد. با سرمایه وسیع گذشته و امید و اعتماد محکم به آینده چنان قامت موزونی در قالب روز احراز کرده باشد که بتواند متناسب و مسلط بر اوضاع حاضر قیام و اقدام نماید. از کهنگی و اندراس وابستگان بگذشته بری و از بیچارگی و بیکارگی واگذار کنندگان به آینده برکنار باشد.

اصولاً این که ما براهل جماعت افتخار می کنیم و می گوئیم

آن‌ها در قرن هفتم هجری بعد از چهار مجتهد بزرگ معاصر خلفاء عباسی (مالک بن انس، ابو حنیفه، محمد بن ادریس شافعی، احمد بن حنبل) باب اجتهاد را بستند و فقاهت و فقه را منجمد کردند ولی ما شیعه‌ها ملزم بتقلید از مجتهد اعلم زنده بوده و باب اجتهاد را مفتوح گذاشته ایم تا دینمان تازه و زنده بماند و با تغییر و توسعه روزگار پیش برود، این افتخار و امتیاز وقتی تحقق پیدا می‌کند که با واقعیت تطبیق نماید. حقیقه باب اجتهاد باز بوده مسائل و موضوعات روز بهر شکل و اندازه که باشد از آن دروازه ورود و خروج نمایند. اگر بنا باشد افکار و معلومات و افق نظر مجتهدین ما در حدود و بر محور مطالب قرون گذشته دور بزند عوض شدن نام‌ها و انتقال مقام‌ها از آیه الله مرحومی به آیه الله مقبولی چه فایده دارد؟ باز هم اجتهاد بسته و مرده است!

رساله‌های عملی بحث از مسائلی می‌نماید که بعضی از آن‌ها مانند وضو و رکوع و طواف وضع ثابتی دارد ولی بسیاری از مسائل دیگر ناظر بر معاملات و ازدواج و امر بمعروف و دفاع و سایر اعمال و وظائفی است که خواه ناخواه با پیشرفت زمان و تغییر شرایط زندگی شکل‌های تازه و پیچیدگی‌های نوظهور پیدا می‌کند.

در این قبیل مباحث رساله‌های متداول، ما را بیاد تاریخ ده دوازده قرن گذشته عربستان می‌آورد که زراعت محدود به غلات و خرما بود و وسیله نقلیه و تغذیه، انحصار به شتر و گوسفند داشت. بعدها که در مناطق دیگر دنیا کشاورزی درآمدهای فوق العاده‌ای در زمینه برنج و قهوه و مرغداری و چای کاری و پنبه و غیره پیدا کرده این سؤال پیش نمی‌آید که چطور احکام زکوة فقط باین قبیل محصولات تعلق می‌گیرد؟

سابقاً نه بیمه تجارتي و اجتماعی وجود داشت، نه از شراب

الکل صنعتی و از خشخاش و مواد دیگر هروئین گرفته می شد، نه محور اقتصاد بر بانکداری و سفته بازی و تهاثرهای بین المللی بود، نه شخصیت های حقوقی عظیمی مانند شرکت ها و بنگاه ها درست شده بود، نه تلقیح مصنوعی کشف شده بود، نه موضوعات حقوقی و قضائی چنین توسعه یافته بود، نه اجتماعات بشری این طور متشکل و مرتبط شده هزاران مشکلات و مسائل مربوط به اداره امم و رژیم های گپیچ کننده و حکومت های محصور کننده پیش آمده بود! ...

بعلاوه قرن های چندی شیعه در حالت اقلیت و محرومیت بسر می برد. اختیار خلافت و حکومت یکسره در دست مخالفین بود. دائره اقتدار و سلطه او از حدود خویش و نزدیکان تجاوز نمی کرد. برای شیعه مسئله حکومت و اداره امت اصلاً مطرح نمی شد. بنابراین بیشتر بمسائل عبادی و خصوصی می پرداخت و اگر بموضوعات ازدواج و معامله و قضاوت و وقف و حدود، می پرداخت بمقیاس بسیار کوچک داخلی بود. بعدها که در ایران تشیع قوت و اکثریت یافت مثل این که علماء بنا بعبادت و میراث گذشته یا فراموشی، توجهی باین قبیل مسائل عمومی نکردند و در کتب فقه ما، باب مخصوصی با عنایت به طرز اداره امت و مباشرت در امور و اموال عمومی و کفالت و احتیاجات شهری یا مملکتی باز نشد. در صورتی که حکومت و اداره امت یا مملکت یا ملت خود موضوعی است و موضوع بسیار مهم و بزرگی است.

موضوعی که نه تنها با مصالح دنیائی و معاشی مسلمان ها سر و کار دارد بلکه بطور مستقیم و غیر مستقیم در اجرای فرائض دینی و در اشاعه عقاید و در تربیت و اخلاق پیر و جوان و بطور کلی در سرنوشت دنیوی و اخروی همه ما شدیداً مؤثر است.

حال آیا فقه اسلام باید نسبت بکلیه این موضوعات و مؤسسات ساکت و از جواب «حوادث واقعه» عاجز باشد؟ در اعماق و تفصیل هزاران فروع فرضی مسائل عبادی یا بدوی زندگی قدیم فروبرود ولی مسائل بی شمار زندگی فعلی را به نظر عرف و قیاس احاله دهد؟

نقاطی از زمین، امروز مسکون شده است که شبانه روزشان چندین ماه می شود. تکلیف مردم احیاناً مسلمان این سرزمین ها برای نماز و روزه نباید تعیین شود؟

خلاصه آن که زمان و مکان و زندگی و آدم ها همه چیز عوض شود ولی فقه و فقها تغییر نکنند؟!

آیا امکان دارد با صرف علوم و اطلاعات قدیم و طرز فکر سیصد سال پیش مسائل و مطالب امروز مردم دنیا را درک کرد؟ کدام طبیب یا تعمیر کار یا رهبر می تواند تا تشخیص درد و اشکال را ندهد و خواسته های مردم را نداند وظیفه خود را انجام دهد؟

در قرون اولیه اسلام علمای اسلام چنین نبودند و معلومات و مشغولیات آن ها انحصار بمسائل علمی فقهی بمعنای فعلی نداشت بلکه علم و تحقیق و مفهوم وسیع عام واقعی آن را داشت.

مسلمان ها را که نمی شود در چهار دیواری سرحدات حبس کرد و بمشاغل و افکار قرون گذشته و ادارشان نمود. ناچار با جهان گسترش یافته و گسترش یابنده عظیمی ارتباط و احتیاج دارند. اگر خودمان هم نخواهیم خارجی ها را حتمان نمی گذارند و خواه ناخواه در میدان عمومی واردمان می سازند و سوارمان می شوند. مسائل ما نمی تواند جدا از مسائل دیگران باشد.

حال برای آن که روحانیت و مرجعیت شیعه بتواند جواب گوی مسائل زمان و حلال مشکلات جهان باشد، چاره ای جز

توجه و بلکه تتبع و تبحر در کلیه علوم و شئون روز یا لااقل آشنائی با آن ها ندارد.

نگوئید که فقه و اصول و مقدمات و سطوح و دروس خارجی علوم دینی، خود بقدری وسیع و غامض است که مجال برای ورود در موضوعات دیگر را نمی دهد. علم طب و هیئت و فلسفه و ریاضی و سایر علوم نیز که سابقاً هر يك حکم شاخه یا درختی را داشت و حالا جنگل هائی شده است که در حال توسعه و تکثیر دائم التزاید است همین حال را دارند. یعنی آن ها نیز بتنهایی تمام عمر يك طلبه و شاغل را اشغال کرده با ریاضت و عسرت تحصیل می شد ولی در نتیجه دو عامل اصلی ذیل نه فقط توسعه فوق العاده یافته اند بلکه تسهیل و تعمیم فراوانی هم حاصل شده است:

1- تغییر روش و اتخاذ سبک های جدید تعلیم و تمرین و تحقیق و تسریع عظیم در پیشروی.

2- تقسیم کار و تحصیل توأم با شکل بطوری که امروز بجای يك دانشمند متبحر در تمام رشته های فیزیک هزاران دانشمند محقق ولی متخصص در شعبه ای از شعب رشته های فیزیک وجود دارد که بوسیله دانشگاه واحد یا سیستم علمی مرتبطی اداره می شوند و فیزیسین بجای شخصیت طبیعی احراز يك شخصیت حقوقی اعتباری کرده است. (1)

علوم دینی نیز از این جهت که علمی است فرقی با سایر علوم ندارد. با مختصر تحول و تجدیدی بخوبی می تواند از غل و زنجیرهای

ص: 112

1- اتفاقاً بطوری که آقای مطهری نیز در مقاله «اجتهاد در اسلام» اشاره کرده اند مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری پیشنهاد رشته های تخصصی در فقه و تبعیض در تقلید را می کرده اند

دست و پاگیر گذشته بیرون آمده بااستمداد معنویت و روحانیتی که خاص آن است پروازهای بسیار رفیع و وسیع نائل شود!

والا چرا نباید همان طوری که در دوران های ابتدای اسلام ابتکار بدست مسلمین بود و مسائل علمی و فلسفی و اقتصادی و سیاسی دنیا در جامعه اسلامی مطرح و حل و عقد می شد همیشه چنین نباشد؟!

چرا باید پیروان (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا) در تاریکی جهل و بی خبری فرو روند و در کشتزاری که باقر علوم النبیین برای آن ها شخم زده است بذر معرفت نگارند و بهره اکتشاف و اختراع نبرند و بالتیجه مسلمان ها جیره خور و توسری خور عالم مسیحیت و کفر باشند؟!

مطلب دوم: مرجع و ملجأ

از امتیازها و افتخارهای شیعه اینست که از ابتدا در دوران ائمه اطهار و بعداً طی قرون متوالی غیبت همیشه اقلیت مبارزی بوده است که به صرف نام یا عنوان خلافت و سلطنت و بحکم زور و زر زیر بار خلفای غاصب و سلاطین و حکومت های جابر نرفته است. علمدار حقیقت و خواهان عدالت بوده حق حکومت و فرض اطاعت را فقط برای صاحبان امری که منصوب از جانب خدا و رسول یا لا اقل صاحب عدالت و تقوی و منتخب و مورد قبول مردم باشند می دانسته است و می داند.

در مقابل مذهب تسنن که صرف صحابی بودن و بر مسند خلافت و امامت نشستن را حجت کافی دانسته علیرغم هر گونه خلاف و حق کشی و معصیت حکومت های ظلمه را صحه حقانیت و اسلامیت

گذارده اند و بنا بر این مورد احترام و بعنوان مذهب رسمی شناخته شده اند. شیعیان چون دارای عقاید و اعمالی بوده اند که بمذاق خلفا و امرا نمی ساخته است عناصر خطرناک و متهم به زندقه و رفض و مستوجب تعقیب و شکنجه ها گردیده اند.

مذهب شیعه در دوران های بعد از بنی امیه و بنی عباس حتی در ممالکی مانند ایران که بعنوان مذهب شناخته می شد و حمایت رسمی و آزادی تام داشت، این سنت سنیه را که حکومت باید با حقانیت و عدالت و تقوی توأم باشد و رخصت از امام و امت داشته باشد حفظ کردند.

حکام و عمال دولتی که نه مأموریتی از امام و نه مجوزی از امت داشتند تا پنجاه شصت سال پیش بعنوان ظلمه و نوکر و «در خانه» (1) خوانده می شدند.

این اقلیت مبارز در دوران قبل از غیبت تعلیم نظری و دستور عملی و پناه در خدمت ائمه جستجو می کردند و بعد از غیبت همیشه نواب امام و علمای بزرگ مرجع و ملجأ آن ها بوده اند.

خلاصه آن که روحانیت برای شیعه هم مرجع بوده است هم ملجأ. برای درک مطالب دینی علمی بآن ها رجوع می کردند و برای فرار از ستمگران و مأمورین دولت به آن ها پناه می آورده اند. خانه روحانیین مانند مزار امام ها و امامزاده ها بعنوان بست و تظلم گاه شناخته می شد و یکی از عوامل محبوبیت و اهمیت آن ها همین بود.

در دوران سلسله های متشیع متعصب نیز مانند صفویه و

ص: 114

1- اصطلاح قدیمی اخیر فارسی برای تعیین خدمه و کارمندان دولتی که در حقیقت و عملاً در حکم دربان و مستخدم در خانه وزراء و امراء بودند.

قاجاریه باز هم روحانیت این استقلال و استعلائی خود را نسبت بسلاطین وقت حفظ می کردند. بجز بعضی مقامات روحانی منصوب یا منسوب دربار و باستانهای دوره های اقتدار مخصوص شاه طهماسب و شاه عباس سایر روحانیون تمکین و تقویت از سلاطین نمی کردند. آن چه معمول گذشته بود شدیدتر و صحیح تر مورد انتظار حال و آینده است.

در کشوری که دولت ها همه چیز را از ملت گرفته قدرت، پول، فرهنگ، قضاوت، تعلیمات، تبلیغات، مطبوعات و امور شهری سراسر در قبضه اوست حتی انتخاب نمایندگان که حق طلق و ملك شش دانگ مردم می باشد مورد تصرف و تجاوز علنی هیئت های حاکمه است مردم می خواهند آخرین رمق زندگی و امید اخروی ایشان لا اقل مربوط و متعلق بخودشان باشد. در این يك کار یعنی انتخاب مرجع و اداره روحانیت دستگاه های دولتی و دست های خارجی دخالت ننمایند و مال آن ها باشد. بزرگ ترین اعراض و اعتراض مردم وقتی پیدا می شود که ببینند روحانیت و مرجعیت دانسته یا ندانسته خدای نکرده آلت دست سیاست ها یا حکومت های عامل آن ها و بطور کلی دستگاه های دولتی جور و فساد گردیده هیئت حاکمه فاسد از دیانت و روحانیت ما بسود خود تأیید و تقویت بگیرد و یا با و دستور دهد.

چه مصیبتی و چه خیانتی بالاتر از این که مردم بشنوند فلان آقای منبری یا روحانی، جیره ای از بعضی سیاست ها و مقامات ولو بطور غیر مستقیم و بدون شرط خدمت و اطاعت دریافت می دارد! واقعاً دیگر قدری و اعتباری برای روحانیت باقی می ماند؟!

تأسف بیشتر در اینست که غالب اوقات سیاستمداران کهنه کار و زورمندان غدار با استفاده از بی اطلاعی یا حسن نیت طرف به ثمن بخشی معامله را انجام داده با تظاهر بیک عمل تشریفاتی دینی یا تلفظ تجلیل و شهادتی بیک تیر سه نشان زده خط سفیدی بر سوابق ننگین و رنگین مفاسد خود می کشند و هم تأیید مؤثری در بزنگاه حساس سیاست از مقام روحانی دریافت می دارند. و بالاخره آن چه از همه خطرناک تر است پرونده شخص صاحب مقام و مقام روحانیت و دیانت را در نظر مردم خراب می کنند!

آن چیزی را که مردم هیچ انتظار ندارند و بزرگ ترین لطمه را به حیثیت و اساس دیانت می زند همین است که روحانیت را بجای ملجائیت و پشتیبانی و همصدائی ساکت یا احیاناً همگام یا جیره خوار مظاهر ظلم و فساد ببینند.

مطالب سوم: وزاده بسطة في العلم والجسم

بما چنین تعلیم داده اید و ما چنین ایمان داریم که با اسلام و با ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام دین ما کامل و نعمت خدائی بر ما تمام شده است. بر خلاف دین موسی که توجه بدنیا داشت و دین عیسی علی نبینا وعلیهم السلام که تعلیم اخلاق و آخرت را می داد دین آخر الزمان جامع دنیا و آخرت و اداره کننده کلیه شئون حیاتی اعم از مادی و معنوی یا فردی و اجتماعی است.

عمل پیشوایان گرامی و اثری که صدر اسلام در صفحه جهان گذاشت و سلامت و شوکت دنیائی را توأم با تربیت معنوی و تدارك اخروی تأمین نمود شاهد صادقی از دعوی فوق می باشد.

مرجع تقلید چون فرد مقدم و متبع امت و جانشین پیغمبر و امامان بوده در عین حال معرف تشیع و رئیس و رهبر شیعیان می باشد لازم است تا حدودی که وسع بشری و امکان عملی اجازه می دهد نمونه و نسخه بدلی از اصل ها بوده مظهر کمالات انسانی و جامع فضائل اسلامی و حاکم بر مسائل عمومی باشد.

بمصادق «زاده بسطة في العلم والجسم» و بنا بیداهت فطری، مقدم بر کمالات و فضائل معنوی سلامت و استقامت مزاج و استیلای کامل بر حواس است و الا با ضعف در نیروهای خدادادی از قدرت عمل و از درك و سلطه شخص مرجع بر مسائل و مشکلات شدیداً کاسته می شود و چگونه می تواند وظیفه تقریباً ما لایطاق رهبری را انجام دهد؟

البته شیخوخت و سنوات عمر معمولاً در نظر مردم بعنوان لوازم زعامت و مقبولیت شناخته شده از جهت تجربه و پختگی و اعتماد عمومی قابل توجه می باشد ولی نباید بعنوان شرط انحصاری نیز شناخته شود. کما این که انتخاب خدا و رسول نیز همیشه بجانب پیران نرفته است. چه بسا که در جوانان رشید بمصادق (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا) حرارت و تحرك و تجدد و دامنه عمل فوق العاده بیشتری یافت شود که آن ها را برای رهبری شایسته تر نماید.

در هر حال آن مجتهد عالی قدر و مرجع تقلیدی مورد انتظار و آرزوی ما است که ولو بمقیاس کوچک تر، مانند علی، هم عالم مطلع باشد، هم مرد میدان مبارزه، هم گوینده رشید، هم مردم شناس مردم دار مردم بر، هم فعال نان آور، هم مدیر مدبر ... و هم پاکدامن پاکباخته خدا! کسی که در کار دین و دنیا و امور نظری و عملی هر دو بصیر و رهبر باشد!

بدیهی است که علی منحصر بفرد بود و کسی را نرسد که نوع یا داعیه مشابهه با امامان را داشته باشد. مراجع تقلید و مجتهدین بزرگ ما بفرض هم که مانند بوعلی سینا از زبده های استعداد و صفات باشند معذک نمی توانند در دنیای پراکنده پر غوغای علوم و فنون امروز بحر العلوم و ذوالفنون باشند. تخصص و تمرکز، لازمه حیات بشری جدید و تکامل انسانی است. ولی این را می توانیم بگوئیم و بخواهیم که اولاً معتقد و علاقمند بمطلب فوق و خاصیت و ضرورت جامعیت بوده افق دید و میدان فکرشان وسیع و عام باشد و ثانیاً مرتبط و مدیر و مظهر دستگاهی باشند که آن دستگاه در مجموعه خود صاحب جامعیت کامل بمعنای فوق باشد. بعبارة اخری حوزه روحانیت، طوری باشد که با تقسیم وظائف و تخصص ها و همکاری و هم آهنگی های لازم بتواند از طریق نماینده والا مقام خود با هر مسئله و مشکلی مواجهه نماید.

مطلب چهارم: تفکر ساعة خیر من عبادة سنة

در سال های اخیر تحول بارزی در کتاب های تعلیمات دینی پیدا شده و آن ها را از شرعیات ها و رساله های عملی سابق متمایز کرده است. این تحول قبل از آن که روی کاغذ بیاید و چاپ شود در زبان معلمین تعلیمات دینی و حتی قبل از آن در سبک و روش بعضی از اهل منبر ظاهر گردید.

عامل اصلی این تحول البته نه نویسندگان بخشنامه های فرهنگ بودند، نه معلمین و مؤلفین و نه وعاظ بلکه ضرورت و احتیاج و نوع سؤالاتی که از ناحیه شاگردان یا مستمعین منبر و حتی غائبین و مخالفین بعمل می آمده، بوده است.

متأسفانه رساله های عملی و حوزه های اجتهادی ما هنوز تن بچنین تحولی نداده اند. زیرا چنان تماسی را که معلمین و وعاظ با مردم و با دنیا دارند، نداشته اند. و اگر داشته اند خیلی ضعیف و عقب تر از احتیاج و ضرورت بوده و هست.

توضیح مطلب آن که زمانی بود (مثلاً 60 سال قبل) که ایرانی مسلمان شیعه «بدنیا می آمد» اذان در گوش او می خواندند و نامی از اسامی خاندان پیغمبر بر او می گذاشتند. با آداب اسلامی بزرگ می شد. یعنی در خانه از پدر و مادر و خواهر و دیگران نماز و روزه و زیارت و امثال آن یاد می گرفت و در جامعه نیز در مکتب و پای منبر، قرآن و حدیث و اخبار بهشت و جهنم می شنید. خلاصه آن که با اسلامیت مأنوس بود و غیر آن چیزی را نمی شناخت. بنابراین وقتی بسن بلوغ می رسید فقط يك احتیاج داشت: تعلیم احکام و تمرین فروع. البته برای خالی نبودن عریضه و به پیروی از سنت ممتاز اسلام اصول دینی هم باو یاد می دادند که در آن فی الجمله استدلال و تعقل در میان می آمد.

اما امروز خیلی اوضاع عوض شده است. در و دیوار، به پیر و جوان و به مرد و زن تعلیم بی عقیدگی و تلقین شبهه و تردید می نمایند.

در برابر مکتب های مادی و ایرادهای علمی و اشکالات علمی و مسائل اجتماعی که از هر طرف عرضه می شود ورقابت و تبلیغات خارج، جوانان و مردم ما، به مسلمان شدن و قبول اصول و معتقدات اسلامی خیلی بیشتر احتیاج دارند تا به فروع و تفصیل های فقهی!

خانه از پای بست ویران است *** خواجه در بند نقش ایوان است!

يك روز در هفت هشت سال قبل بقصد محضر و درك فيض مرحوم آية الله بروجردی بخانه معظم له رفتیم و در مجلس استفتاء خصوصی وارد شدم. آقا هنوز به بیرونی تشریف نیاورده بودند ولی دور تا دور اطاق از عده ای مدرسین و از طلاب جوان و علمای مسن پر شده بود. مسئله بسیار دقیقی با حرارت و توجه تمام مورد بحث و مشاجره بود که در یکی از فتاوی آية الله عنوان شده بود. پس از چند دقیقه ای توانستم اجمالاً درك کنم راجع به کسی است که در خزانه حمام مشغول غسل کردن است ولی در نزدیکی او مشتری دیگری با لنگی که در دست دارد و این لنگ غصبی است آب خزانه را تکان می دهد. آیا غسل آن شخص باطل می شود یا درست است!... تشریف آوردن آقا قدری بطول کشید و فرصتی شد که باطراف با چشم و گوش تفحص نمایم. نظرم به دسته های نامه ها و پرسش هایی که رسیده و جواب هائی که برای امضای ایشان در ذیل نامه ها آماده شده بود افتاد. تصادفاً نامه ای را دیدم (باصطلاح استراق بصری کردم) که نوشته بود. این جانب فلان ... دانشجوی سال اول دانشکده پزشکی تهران جوانی مسلمان و نماز خوان می باشم، مسائل و اشکالاتی دارم که با عرض معذرت و ادب از محضر آية الله می خواهم استمداد نمایم...سؤالات را بترتیب نمره گذاری کرده بود. یکی از آن ها راجع به امامت و ظهور حضرت صاحب الامر بود. دیگری ایرادی بود که مادیون نسبت بیکدیگر از استدلال های توحید می کنند. سؤال آخرش کسب تکلیف راجع به عمل تشریح (کالبد شکافی) که جزو مواد برنامه دانشکده پزشکی است و می خواست حرام یا حلال بودن این عمل و تعداد و لزوم غسل مس میت را بدانند...

این سؤالات بنده را هم کنجکاو کرد و علاقمند کرد ببینم

چه جوابی در ذیل نامه نوشته شده است.

با اجازه فاضل محترمی که اوراق جلوی ایشان بود نامه را برداشتم. با کمال تعجب دیدم محور آقا یکی دو سطر کوتاه قریب باین مضامین نوشته اند :

راجع بسؤالات اول و دوم خوب است هر کس بفراخور فهم و مقام خود حرف بپرسد. راجع بسؤال آخر هم به رساله عملیه مراجعه کنید...

دود از کله ام بلند شد!

این مشاهده مرا بیاد حکایتی انداخت که در جوانی پای منبری شنیده بودم: در بحبوحه جنگ جمل موقعی که حضرت امیر علیه السلام فرمان حمله ای را صادر کرده بودند یکی از سواران بی مقدمه می پرسد «این خدائی که شما می گوئید پرستیم از کجا معلوم راست باشد؟» مالک اشتر نهیب سختی بآن عرب بی معرفت موقع نشناس آورده می گوید حالا چه جای این سؤال است؟ ولی حضرت امیر (کسی که باید ما شیعه پیرو او باشیم) به مالک اشتر اعتراض کرده می فرماید چه موقع بهتر از حالا؟ مگر ما برای چیزی غیر از این جنگ می کنیم؟ اصل خداشناسی است!

حکایت فوق چون از شنیده های قدیمست شاید با اصل حدیث فرق زیاد پیدا کرده باشد ولی اصل آن معتبر است و امر مسلم اینست و در شرعیات ها و رساله ها بما می گویند که نماز، روزه، حج، جهاد، خمس و زکوة فروع دین اند و اصل چیز دیگری است: خدا پرستی (قولوا لا إلهَ إِلَّا اللهُ تَقْلِحُوا).

خوشبختانه در حوزه علمیه قم در دوره مرحوم آیه الله بروجردی برای دروس غیر از فقه و فروع نیز اساتید عالی قدری

«از جمله علامه محقق آقای طباطبائی) پیدا و مورد تأیید واقع شدند که وجودشان فوق العاده مفید و مؤثر واقع گردیده است، ولی البته کافی نبود.

حق اینست که در برابر هر يك رساله عملیه که از طرف مراجع تقلید و روحانیت نوشته می شود، ده رساله علمیه و فکریه و اصولیه و اجتماعیه و اقتصادیه و سیاسیه بر طبق احتیاج و درك و قبول مردم و شأن زمان راجع به اصول و عقاید و افکار و مرام اسلام نیز نوشته شود. مخصوصاً آن چه اساس اسلام و اساسنامه مسلمانیت و کلام خدا می باشد یعنی قرآن در متن برنامه حوزه های علمی وارد شده و تعلیم و تفسیر آن رواج پیدا کند. حتی در مورد احکام نیز همان طور که روش قرآنست به صرف دستور خشک قناعت نشده با مثال و موعظه و ارائه حکمت و آثار، مقصود از این احکام و کیفیت آن ها ذکر شود.

ضمناً فراموش نشود که پیغمبر فرمود: (اَتَى بُعِثْتُ لِاتِمِّمْ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ). بنابراین تربیت اخلاقی و اشاعه و اجرای صفات عالیّه انسانی دست کمی از شکایات و سهویات و از غسل های مستحبی ندارد.

ای کاش حوزه های علمی ما حوزه های تربیتی و محل تمرین های اخلاقی نیز می بودند و بمصداق (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَّطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) مؤمنین ما نمونه های کاملی از جهت معلومات دینی، عصری، فکری، تربیت، تربیت، آداب و سلوک می بودند که با ظهور پاکیزگی و صفای باطن وجودشان و حضورشان خود گواه حقانیت و سر مشق هدایت می شد!

پاره ای انتقادهای جسورانه و آرزوهای جوانانه که بعرض رسید و امیدواریم بقلم عفو و عنایت اصلاح شود ظاهراً متوجه روحانیت و مرجعیت بود. ولی اولاً منحصر به این طبقه از طبقات جامعه ما نیست و ثانیاً مبدأ و منشأ آن آن جا نیست. بلکه کیفیات و خصوصیات در اثر میراث های نژادی و یک سلسله طولانی عوامل جغرافیائی و حوادث تاریخی وارد محیط و ملیت ما شده است که در تمام طبقات و شئون و امور ریشه دوانیده در هر قسمت نتایجی ببار آورده است. چاره آن ها البته باید توسط خود ما با توجه به احتیاجات و مشکلات باشد.

یکی از این خصوصیات نژادی روح انفرادی و انزواطلبی تا سر حد خود پائی و خود خواهی است که ملازم با عدم توجه با اجتماع و عدم طرح مسائل از دریچه های اجتماعی می باشد.

خصوصیت دیگر ما اعتبار و احترام انحصاری بی تناسبی است که برای کلام و بحث و فضل و موضوعات نظری و بلکه لفظی قائل شده ایم. به عمل و به کار و به آثار خارجی واقعی یعنی بطور کلی بواقعیات و ضروریات حیاتی التفاتی نمی نمائیم و گاهی با وسواس خاصی از آن ها پرهیز می کنیم.

قرن ها است که بحث و نظر و ادب در کشور ما از امتیازات خواص و لازمه شرافت و بزرگی شده است. کار و حرکت و تماس با واقعیات یا امور عینی مخصوص غلام ها، نوکرها و کارگرا یعنی طبقات ما دون جامعه گردیده است.

دنیای متمدن این طور نیست.

آیات و اخبار و احادیث زیادی بما تعلیم داده اید که اهمیت کار و اصالت عمل را در اسلام نشان می دهد (1) مثلاً حضرت امیر می فرماید: (عِلْمٌ بِلَا عَمَلٍ كَقَوْسٍ بِلَا وَتَرٍ) (علم بی عمل تیر بدون کمان است). یا: (الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ) (علم مقرون به عمل است). یا حدیثی که فرموده اند عبادت اگر ده باب باشد، نُه باب آن در کسب حلال است. و در قرآن خداوند در 125 مورد وعده بهشت می دهد که در 84 مورد آن شرط توفیق، داشتن ایمان و عمل صالح ذکر شده است. در 7 مورد تنها عمل شرط شده است، در 24 مورد ایمان و تقوی آمده و در 3 مورد آیه صراحت ندارد و در 7 مورد بذکر ایمان تنها قناعت شده است. ولی به آیاتی بر می خوریم که نشان می دهد هر سه شرط (ایمان - تقوی و عمل) ضرورت دارد و مخصوصاً تا عمل و کار یا سعی و کوشش و زحمت در میان نباشد شخص بهره ای نخواهد برد و به بهشتی نخواهد رفت.

من باب مثال دو آیه ذیل:

(لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى)

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا)

با عرض این مقدمه، پیشوای مورد انتظار و رهبر واقعی کسی می تواند باشد که تنها به تعلیم وظائف و بیان احکام اکتفا نکرده خود عامل بمشاغل و پیشرو و پیشاپیش مؤمنین صالح عامل باشد! آیا مؤثرتر از بحث در احکام وقف و نذر و صدقه، وقف کردن و

ص: 124

1- رجوع شود بمقاله کار در اسلام که سابقاً در نشریه انجمن اسلامی دانشجویان مورخ مهر ماه 1325 درج شده است شرکت انتشار در نظر دارد تکمیل شده آن را تجدید چاپ کند

صدقه دادن نیست؟ همان طور که علی خود قنات حفر می کرد و آن را وقف مسلمین می نمود و در جای دیگر می فرمود:

(ما أمرتكم بشئٍ إلا وقد سَبَقْتُكُمْ بالعمل)

اصولاً- نه فقط بهترین طریق تعلیم ارائه عمل و تمرین آن است بلکه انسان تا خود در کاری وارد و عامل نباشد نمی تواند درست درك مطلب و بیان و تعلیم آن را بنماید. بهترین آموزشگاه و مؤثرترین معلم همان آموزشگاه زندگی و برخورد با مشکلات واقعی است.

ولی نظر باین که از يك دست صدا در نمی آید و يك فرد هر قدر فعال باشد نمی تواند منشأ اعمال وسیع گردد و از طرف دیگر امروز مدار دنیا و شرط توفیق در کارها، اجتماع و همکاری عمومی است، این رهبری و پیشوائی لازم است بصورت فعالیت اجتماعی در آمده امام در رأس امت و اجتماعات مؤمنین دست با اقدامات عملی و فعالیت های عمومی مفید بزنند.

عملی که آقای حاج سیدرضا فیروز آبادی در شهر ری انجام داد و در اثر حسن نیت و همت او يك بیمارستان پر برکت مفصلی بوجود آمده است، و همچنین اقدامات بسیار آبرومند و ارزنده ای که مرحوم سید شرف الدین و مرحوم حاج سید محسن عاملی در لبنان و سوریه بیادگار گذاشته اند نمونه های زنده ای از امکان و موفقیت این قبیل امور می باشد. با کمال تأسف باید گفت که مسیحی ها خیلی در این زمینه ها از ما جلو افتاده اند.

هرگاه مجتهد متجدد متحرکی دست بالا بزند و جلو بیفتد مؤمنین کثیری با اعتماد و میل و رغبت بدنبال آن ها می آیند و صدها برابر آن چه بدولت ها می دهند پول و کار و فکر و عشق در این راه صرف خواهند کرد. آن وقت بیمارستان ها، دارالایتام ها، دبیرستان ها،

دانشگاه ها، پل ها، مهمان خانه ها، کارخانه ها، قنات، آبادی ها و هزاران مؤسسات خیریه و فرهنگی و اقتصادی و حتی اداری و حکومتی بوجود می آورند که شامل منافع کثیر دنیا و آخرت می شود. علاوه بر فوائد مادی و معنوی مستقیم در آن جا تربیت عمومی و تمرین همکاری اجتماعی که از اهم ضروریات امروزه مسلمین و ایران است فراهم می شود. (1)

اگر پیشوایان دینی ما چنین نقشه هائی و کارهائی را از روزگار پیشین در پیش گرفته بودند از دیر زمانی حکومت اسلامی واقعی که هم ملی و دموکراتیک است و هم خدائی، نصیبمان شده بود. بدون توسل به انقلاب و خونریزی حق بحق دار می رسید و جور و فساد و معصیت از صحنه کشور پاک می شد! بازهم وقت آن نگذشته است و باصطلاح معروف ماهی را هر وقت از آب بگیرد تازه است.

فایده دیگر این قبیل اقدامات اجتماعی آن است که بروحانیون اجازه می دهد، در تماس با مردم، دردها و احتیاجات را بهتر ببینند و همدرد و همزبان با مردم شده بهتر علاج کنند.

بطور خلاصه اسلام دین عمل و نفع است. بفرموده قرآن حق

ص: 126

1- از طرف دبیرخانه انجمن های اسلامی ایران پس از زلزله شهریورماه اخیر دست به اقدامی زده شده و سازمانی بنام «سازمان امدادی انجمن های اسلامی ایران» تأسیس گردیده است که هدف آن محدود و متوقف به خانه سازی جهت زلزله زدگان نخواهد بود بلکه انتظار و تقاضا دارند که با رهبری و پیروی روحانیون عالی قدر يك سازمان وسیع ملی اسلامی مورد وثوق و علاقه عمومی بوجود بیاید که در تمام حوادث، غمخوار و دادرس مصیبت زدگان ایران و جهان گردد!

آنست که (يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكُّهُ فِي الْأَرْضِ) و بالعکس آن چه میان خالی و بی اثر و بی ثمر است و جلوه عاجل دارد کف باطل است.

دست خدا هم با جماعت است. پس اگر روحانیت حق است و خدائی است باید همراه و مفید بحال اجتماع باشد.

مردم گر برای برای مرجعیت اختصاصاً و برای روحانیت عموماً احترام و ارزش بزرگ قائل می شوند از جهت مسئولیت عظیم و وسعت امکانات و عظمت آثاری است که می تواند (و لازم است) داشته باشد.

ممکن است عرایض و اظهارات فوق قدری تلخ و زیاده روی از حدود ادب و میزان لیاقت بوده باشد. ولی مسلم خالی از حسن نیت و ارادت و حقیقت نیست. نه تنها روحانیت بلکه هر شخصیت و موجودی که نخواست یا نتوانست جوابگوی احتیاجات و مفید فایده بوده خود را متناسب و مسلط بر اوضاع نماید مقهور مضمحل خواهد گردید. بنابراین اگر روحانیت می خواهد بقا و رقاء داشته باشد ناگزیر است تحول و تکانی بخود بدهد. همان طوری که اشاره شد امتیاز تشیع و فلسفه وجودی اجتهاد و تقلید همین تناسب با زمان و جوابگویی حادثات و تحولات است.

توقعات و انتظاراتی که در این مقاله بر شمرده شد ممکن است محال یا فوق العاده مشکل بنظر آید ولی برای بشر کدام خواستن است که بتوانستن منتهی نشده باشد و اگر ضعف و کسری در توانائی بشری بود کدام خواسته از خدار است که به اجابت نرسیده باشد؟

(وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ)

از جناب آقای سید محمد بهشتی

روحانیت در اسلام و در میان مسلمین

اشاره

ص: 129

بررسی تاریخ نشان می دهد که در میان پیروان ادیان بزرگ و كوچك آسمانی و غير آسمانی غالباً طبقه خاصی بنام روحانی بوده که موقعیت و وظائف مخصوص داشته و همواره از مزایای مالی و غير مالی اجتماعی برخوردار بوده است.

روحانیان در این گونه جوامع كم و بیش طبقه ای ممتاز در میان طبقات دیگر و عنصر مؤثری در سازمان طبقاتی جامعه بوده اند.

دریافت این معنی برای کسانی که با تاریخ، بخصوص تاریخ ادیان و تحقیقات جامعه شناسان سروکار دارند بسی آسان و در شمار

واضح‌ات است. حتی مشاهده کنند؛ دقیق و آشنا می‌تواند با بررسی اوضاع و احوال بسیاری از جامعه‌های معاصر این مطلب را دریابد و نمونه‌های زنده و گوناگون آن را بخوبی بشناسد. ولی برای آن که خوانندگان بجای دیگر حواله نشوند قسمت‌های زیر از ترجمه تاریخ تمدن ویل دورانت جلد اول نقل می‌شود:

در میان یهود:

...دستگاه روحانیت دستگاه بسته‌ای بود و جز فرزندان لاوی کسی نمی‌توانست در این طبقه وارد شود. این طبقه حق میراث بردن نداشتند ولی از پرداخت مالیات و باج سرشماری و انواع دیگر عوارض معاف بودند. (1)

در میان برهمنیان:

...قانون نامه مانوبه پادشاه اخطار می‌کند که هرگز از برهمن مالیات نگیرد ولو همه منابع درآمد او (2) از میان رفته باشد. زیرا اگر برهمن بخشم آید می‌تواند در دم شاه و سپاهیان او را با لعن و نفرین و خواندن متون رمزی از میان بردارد. (3)

قدرت بر همن بر پایه انحصار دانش قرار داشت، برهمنان متولی و مفسران سنت، مربیان اطفال، مؤلفان یا گردآورندگان ادبیات و کارشناسان آیات و داهای مهم و خطا نا پذیر بودند. اگر یک نفر از فرقه شود را بتلاوت کتاب‌های مقدس گوش می‌داد بر طبق قوانین بر همن در گوش‌های او باید سرب

ص: 131

1- ترجمه احمد آرام ص 466

2- ص 695- ترجمه آرام

3- یعنی پادشاه

گداخته ریخته شود ریخته شود. و اگر نوشته های مقدس را تلاوت می کرد زبانش بایستی نصف شود و اگر مطالبی از آن را از بر می کرد باید پیکرش بدو پاره شود. (1)

... اگر برهمن مرتکب جنایت می شد نباید کشته می شد. ممکن بود پادشاه او را تبعید کند ولی باید اجازه می داد که اموال خود را همراه ببرد. (2)

مکرر خواندن وداها بتنهائی برهمن را از سعادت ابدی برخوردار می کرد ولو این که هیچ يك از آداب مذهبی را مورد عمل قرار نمی داد. اگر ریگ ودا را از بر می کرد می توانست تمام دنیا را ویران کند بدون این که کم ترین گناهی مرتکب شده باشد. بر همن نباید خارج از فرقه خود با کسی ازدواج کند. (3)

شاید این انحصارات و امتیازات در روحانیت ایران و روم و جامعه های بزرگ و كوچك دیگر در شرق و غرب بخصوص روحانیت مسیحی در قرون وسطی وجود داشته است.

چه بسا که این امتیازات و حقوق و حدود انحصاری باصل ادیان و مقررات اصلی دین ارتباطی نداشته و فقط خواسته های روحانیان جاه طلب و دنیا پرست آن ها را بوجود آورده. بعد کم کم صورت عادت و سنت بخود گرفته و بعد در شمار مقررات و آئین های دین در آمده است.

اکنون از ما می پرسند نظر اسلام در این باره چیست؟ آیا اسلام هم خواسته است چنین طبقه ای در میان مسلمانان بوجود آید تا همواره نگهبانان خاص دین و علوم دینی بوده و آشنائی بقرآن و حدیث مخصوص آنان و دیگران از آن محروم باشند؟

ص: 132

1- ص 696

2- ص 697

3- ص 697

هم نگرهبانی دین و نوامیس دینی وظیفه اختصاصی آن ها است و بقیه در این قسمت وظیفه و تکلیفی ندارند و هم در ازاء این مسئولیت و این گونه اختصاص ها و انحصارهای علمی و عملی در قوانین اسلام برای آن ها مزایای مالی و غیر مالی خاص مقرر شده است؟

اسلام

پاسخ ما منفی است زیرا امتیازات طبقاتی را در ردیف امتیازات نژادی لغو کرده است و در سازمان اجتماعی اسلام هیچ گونه طبقه بالا و پائین توأم با انحصار علمی و عملی وجود ندارد.

برای این که این پاسخ درست روشن شود باید نخست بدانیم طبقه و جامعه طبقاتی یعنی چه، امتیازات طبقاتی چیست و با امتیازات یعنی اختلافات طبیعی یا شبه طبیعی چه فرق دارد؟

امتیازات یا اختلافات طبیعی و شبه طبیعی

تا آن جا که بررسی احوال انسان و دقت در اوضاع جوامع مختلف بشر نشان می دهد افراد انسان، در هر محیط و میان هر جامعه از جهت برخورداری از مواهب مادی و معنوی صد درصد یکسان نیستند و میان آن ها امتیازاتی هست. برخی در يك یا چند جهت از دیگران بهره مندترند.

این وضع در ساده ترین شکل جامعه های چند نفری ابتدائی یا نیمه ابتدائی تا پیچیده ترین شکل جوامع متمدن و پیشرفته همواره وجود داشته است. در پرتو دقت علمی در ساختمان سلولی، استخوانی، عضلانی و عصبی انسان و تأثیر شایان آن در سر نوشت او و تأثیر عمیق محیط طبیعی در تن و جان آدمی و تعیین مقدرات

و مقدورات او و اختلافات طبیعی بسیار که در این دو زمینه وجود دارد، می توان این اصل را بروشنی دریافت که اختلاف و تفاوت میان انسان هائی که بر سطح پهناور کره زمین زندگی می کنند فی الجمله امری ضروریست.

مقصود این نیست که همه وجوه اختلاف میان افراد بهمان حال و صورت که در اجتماع هست ناشی از ضرورت طبیعی تخلف ناپذیری در خود آن ها یا محیط طبیعی آن هاست و هیچ عامل انسانی که ساخته دست انسان ها یا قابل تغییر و تصرف بوسیله آن ها باشد، وجود ندارد. بعکس بدون شك با کوشش در اصلاح محیط اجتماعی و تربیتی و با تصرف در شرائط محیط طبیعی بسیاری از وجوه اختلاف میان افراد را می توان بدست توانای انسان، بخصوص انسان مسلح بعلم، از بین برد. بسیاری از محرومین جامعه مردم مستعدی هستند که نابسامانی های اجتماعی آن ها را بکنج بیغوله های تیره بختی افکنده است وعده زیادی از متنعمین عزیزان بی جهتی هستند که بی نظمی و فساد دستگاه های اجتماعی آنان را بنعمت و شوکت و جاه و مال بی حساب رسانده است. این گونه امتیازات کاذب نه تنها ضرورت طبیعی ندارد بلکه مخالف ضرورت های طبیعی نیز هست.

آن چه در این جا می خواهیم بپذیریم اصل اختلافات طبیعی یا شبیه طبیعی است که مجالی برای انکار آن بنظر نمی رسد، زیرا بفرض آن که گفته ها و آزمایش ها و آمارهای علمی طرفداران اصل توارث طبیعی را ناتمام بشمریم و در اصالت محیط و برد تأثیر آن تا آن جا پیش رویم که با تصرف در محیط هر موجود می توان کلیه خواص و حتی ساختمان طبیعی او را تغییر داد و بنابراین در ساختمان جسمی و روحی يك انسان هیچ عنصر ارثی تغییر ناپذیر

وجود ندارد، باز بدست آوردن چنین تسلط کامل و همه جانبه بر محیط همه افراد بسیار بعید بنظر می رسد. آیا می شود انسان بر همه اختلافات محیطی تا آن پایه مسلط شود که بتواند با حفظ محیط های گوناگون طبیعت انسان های کاملاً یکنواخت و یکسان پرورد؟ یا کلیه اختلافات طبیعی محیط ها را از میان بردارد تا در شرایط مساوی همه یکسان پرورده شوند؟ با این که دلیل قاطعی در دست نیست که بگوئیم تسلط انسان بر طبیعت تا این پایه ناممکن است ولی این تسلط آن قدر رویائی و بعید بنظر می رسد که ما در مطالعات اجتماعی خود فعلاً ناچاریم لااقل بعنوان يك اصل موضوعی بپذیریم که اختلاف میان انسان ها فی الجمله ضرورت طبیعی دارد.

از این گذشته گردش چرخ های زندگی هر جامعه بهر شکل که تصور شود مستلزم آن است که هر دسته بکار معینی بپردازد. پس ناچار باید هر کس برای کاری که بعهدده خواهد گرفت تربیت و آماده شود. بنابراین بر فرض که روزی همه افراد از جهت استعدادهای طبیعی یکنواخت شوند و در هر کس آمادگی طبیعی برای همه گونه ترقی در همه کارها بیک اندازه باشد باز ضرورت های اجتماعی این یکنواختی را بر هم می زند و چنان می کند که از این استعدادهای طبیعی متساوی فعلیت های گوناگون و نامتساوی پدید آید و کارگردانان گوناگونی در درجات مختلف برای کارهای متنوع پرورده شوند. یکی کشاورز شود یکی پزشک، یکی فلزکار، یکی بافنده، یکی معلم، یکی قاضی، یکی نظامی و ... حتی در یک رشته کار معین یکی مهندس و طراح که بیشتر مغزش بکار افتد و دیگری کارگر مباشر عمل که عضلاتش برای حرکت و کار آماده تر باشد.

پس این اختلافات اگر معلول ضرورت های طبیعی نباشد

لا اقل معلول ضرورت های اجتماعی است و ضرورت های اجتماعی، گذشته از این که از ضرورت طبیعی کم تر نیست با يك نظر دقیق، از يك ضرورت طبیعی سرچشمه می گیرد.

این است که گفتیم برخی از امتیازات میان افراد انسان فی الجمله طبیعی یا شبه طبیعی است.

امتیازات مزبور میان افراد خواه ناخواه در جامعه دسته های گوناگون بوجود می آورد، وقتی يك پزشك با يك کشاورز تفاوت هائی داشت بالطبع دسته پزشکان با دسته کشاورزان متفاوت و متمایز می شوند ولی این تمایز دسته ها و اصناف غیر از امتیازات طبقاتی است.

امتیازات طبقاتی - گاهی این تمایز دسته های سازمان- دهنده اجتماع بتمایز طبقاتی اشتباه می شود، در صورتی که این ها امتیازات طبقاتی نیست؛ امتیاز طبقاتی در اصطلاح بآن مزایای مصنوعی قراردادی گفته می شود که در طول تاریخ زندگی بشر، تحت تأثیر خودخواهی ها و خود پرستی های گوناگون بسود یک عده کم و زیان یک عده زیاد یعنی توده های وسیع مردم بوجود آمده است. امتیازات طبقاتی نوعاً با مشخصات زیر همراه است:

1- امتیازات ناروای حقوقی: در جامعه های طبقاتی بسیاری از حقوق اجتماعی عمومیت ندارد یعنی مشاغل و مناصب بر حسب لیاقت و کردانی و داشتن صفات و معلومات لازم برای کار تقسیم نمی شود.

افراد هر طبقه حق دارند فقط خود را برای مشاغل خاص آن طبقه آماده کنند و راهی برای بدست آوردن مشاغل و مناصب بهتر که مخصوص طبقات بالاتر است ندارند. مشاغل و مناصب پر ارزش که در آن جاه و مال و فراغت بال بیشتری یافت می شود

بخانواده های معینی اختصاص دارد که طبقات عالی را تشکیل می دهند. مشاغل زحمت و کم ارزش از آن بقیه مردم است که طبقات عادی شمرده می شوند، حتی کسب علم و دانش مخصوص طبقات عالی است و همین انحصار دانش پایه ای برای قدرت آن ها است.

در مورد طبقه روحانی، دیدید که چگونه برهمن هند علوم دینی را حق منحصر بفرد خود می داند. اگر کسی از طبقه شود را نوشته های مقدس را تلاوت می کرد زبانش نصف و اگر مطالبی از آن را از بر می کرد پیکرش پاره پاره می شد!

2- امتیاز نابجای قانونی: در جامعه طبقاتی بسیاری از قوانین عمومیت ندارد. نمونه های آن را در مورد طبقه روحانی ملاحظه کردید.

لاوی یهود از پرداخت مالیات معاف است حتی اگر خزانه مملکت تهی باشد. برهمن هند نه تنها مالیات نمی دهد بلکه از مجازات های سخت نیز معاف است. اگر مرتکب خلافی شود که مجازات آن برای دیگران اعدام است او اعدام نمی شود فقط پادشاه حق دارد او را تبعید کند.

برهمن حتی در عبادات نیز حریم هایی دارد. او می تواند هیچ يك از فرائض دینی را انجام ندهد و بجای آن پشت سر هم ودا بخواند.

در جامعه های طبقاتی از این گونه امتیازات حقوقی و قانونی برای طبقات دیگری از قبیل خاندان های سلطنتی، نظامیان، اشراف، مالکین، سرمایه داران بزرگ و غیره نیز هست که توده های مردم عادی و بی بهره از عناوین و القاب نه تنها از آن محرومند بلکه باید فشار فراوان این امتیاز طلبی طبقات عالی را

نیز تحمل کنند.

3- بسته بودن يك طبقه و میراثی بودن عضویت در آن: عضویت در هر طبقه از جامعه های طبقات میراثی است، عناوین و القاب و مناصب و مشاغل بارث از پدر بفرزند منتقل می شود. يك نمونه بارز آن را در روحانیت یهود ملاحظه گردید. مقام روحانیت مخصوص يك خاندان، یعنی، لاوین، فرزندان لاوی است که یکی از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل اند، گاه نیز می شود که با تشریفات خاصی کسی را از يك طبقه بطبقه بالاتر برند و عضو آن طبقه سازند.

محرومیت هائی که طبقات عالی بدست خود برای خود ایجاد می کنند:

اشاره

طبقه عالی برای حفظ امتیازات خود ناچار بود میان خود و طبقات پائین حصاری از رسوم و آداب و قیود اشرافی بوجود آورد و باین ترتیب خود را از بسیاری از حقوق و آزادی های فردی از قبیل آزادی در انتخاب همسر و مسکن و لباس و غیره محروم سازد.

این ها است امتیازات مصنوعی طبقاتی که در ادوار مختلف حاکم بر قدرت بسیاری از مردم بوده و برای برانداختن آن نهضت ها پیا خاسته است.

در اسلام

کرده است.

دین آسمانی اسلام این گونه امتیازات ناروا را بکلی الغا کرده است.

ص: 138

در اسلام امتیاز طبقاتی بهیچ وجه و هیچ رنگ وجود ندارد.

افراد انسان، سفید و سیاه، عرب و عجم شرقی و غربی، شهری و روستائی، عالم و جاهل، فقیر و غنی، سردار و سرباز، شاه و رعیت و سایرین همه در استفاده از کلیه حقوق و آزادی های اجتماعی برابرند.

ملاك بدست آوردن مشاغل و مناصب شایستگی شخصی و معلومات و صفات و ملکات لازم برای تصدی آن ها است و هیچ عامل خانوادگی و ارثی در آن دخالت ندارد. از هر کس می پرسند خودت کیستی و چیستی؟ نمی پرسند پدرت کیست و از کدام قبیله، خانواده، و طبقه هستی. همه کس می تواند با پشت کار و کوشش و بکار انداختن استعدادهای خداداد خود بهر کار که بخواهد و شایستگی آن را پیدا کند بپردازد. حتی عالی ترین مناصب و مقامات اجتماعی حکومتی و عالی ترین مدارج علمی و معنوی در گرو هیچ چیز جز شایستگی نیست.

در اسلام کسب علوم و معارف گوناگون در انحصار طبقه معینی نیست. همه بکسب علوم و معارف دین و آشنائی بقرآن و روایات تشویق شده اند. زبان کسی برای خواندن آیات قرآن یا روایات بریده نمی شود. حافظ قرآن و حدیث، هر که باشد مورد تشویق و تکریم است و پیکر هیچ کس برای از بر کردن آیات قرآن یا احادیث پاره پاره نمی شود. این حقوق همگانی و تشویق عمومی از صدر اسلام تاکنون همواره برای همه محفوظ بوده است.

در اسلام همه مردم در برابر کلیه قوانین و دستگاه های قانونی برابرند. هر کس از هر طبقه و دارای هر شغل و مقام و

منصب باشد مشمول کلیه قوانین هست. قوانین اسلام و دستگاه های قضائی و اجرائی آن شغل و مقام و مزایای فردی نمی شناسد. رئیس حکومت با يك فرد عادی، مالك عمده با کشاورز، کارفرمای بزرگ با کارگر ساده، عالم و جاهل مرجع تقلید و مقلدین او، شاه و رعیت و.... همه در برابر قانون و مجریان آن یکسانند. در دادگاه ها و سازمان های دیگر حکومتی حتی انجام تشریفات خاص برای اشخاص ممنوع است.

در دادگاه باید جای طرفین دعوی و طرز صحبت قاضی با آن ها کاملاً مساوی باشد اگرچه یکی از آن دو فرمانروای مسلمین و دیگری يك فرد معمولی باشد. مالیات های اسلام عمومی است و هیچ کس بهیچ عنوان از پرداخت مالیات معاف نمی گردد.

در اسلام تنها چیزی که بارث منتقل می شود، املاك منقول یا غیر منقول اشخاص است. مناصب و مشاغل اشخاص بارث بکسی نمی رسد. مقام و منصبی در اسلام یافت نمی شود که از پدر بفرزند بارث برسد. نه تنها وراثت بلکه هیچ عامل خانوادگی و طبقه ای در بدست آوردن مقام و منصب دخالت ندارد.

برخی از اهل تسنن خلافت را مخصوص قریش، برخی دیگر مخصوص بنی هاشم و برخی از فرق شیعه مخصوص خاندان علی (علیه السلام) دانسته و باین ترتیب پای حقوق خانوادگی و طبقاتی را در اسلام باز کرده اند، ولی طبق عقیده شیعه دوازده امامی مطلب بصورت دیگری است. آن ها امامت را حق انحصاری خانواده نمی دانند بعقیده آن ها امامت حق اختصاصی دوازده نفر معین از خاندان علی (علیه السلام) آن هم بعلت انحصار در موهبت الهی یعنی علم مرتبط بوحی و تقوی و مصونیت در درجه عصمت در آن ها است و نظیر انحصار مقام نبوت در افراد معین با صفات و مشخصات معین است بی آن که

جنبه امتیاز طبقاتی داشته باشد.

با غیبت امام دوازدهم حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و کوتاه بودن دست مردم از حکومت علم و عدل آن حضرت شؤون غیر اختصاصی امامت بهمه کسانی که شرایط آن ها را داشته باشند منتقل می شود. این شرائط اکتسابی و در دسترس همه هست و در بدست آوردن آن کم ترین عامل خانوادگی یا ارثی دخالت ندارد نه فرزند مرجع تقلید، مرجعیت را از پدر بارث می برد و نه فرزند قاضی، منصب قضاء را. و اگر فرزند صفات و شرائط لازم برای شغل و منصب و مقام پدر را دارا نباشد هیچ اولویتی بر دیگران ندارد.

بنا بر این در اسلام هیچ چیز طبقاتی نیست و مناصب و مشاغل بنابراین و حدود و حقوق و اصناف گوناگون و مزایای هر صنف متناسب با وضع طبیعی یا شبه طبیعی افراد و امتیازاتی است که واقعاً دارا هستند و با کار و کوشش بکسب آن ها نائل شده اند.

روحانیت و شؤون گوناگون آن نیز مخصوص طبقه معین یا خانواده معین نیست و برای روحانی هیچ گونه امتیاز طبقاتی مقرر نشده است.

از این بالاتر:

از این بالاتر در اسلام سمت خاصی بنام روحانیت، نظیر آن چه در میان پیروان بسیاری از ادیان هست و تقریباً شغل و حرفه خاص روحانیون شمرده می شود سراغ نداریم.

آن چه در اسلام هست؛ يك سلسله تكالیف واجب یا مستحب عمومی است که برخی عینی و اغلب كفائی است بی آن که کم ترین رنگ شغل و حرفه ای برای یک دسته داشته باشد.

وجوب كفائی با مسئولیت مشترك اجتماعى:

تأمین نیازمندی های مادی یا معنوی جامعه مسلمین، بر همه آن ها واجب است. باین صورت که باید با کوشش همه مسلمانان کلیه نیازمندی های عمومی تأمین شود و هر يك از آن ها تأمین نشود و زمین بماند، کلیه کسانی که می توانسته اند به تأمین آن اقدام کنند مسئول و مورد مؤاخذه خواهند بود.

این مسئولیت مشترك اجتماعى برای انجام امور ضروری جامعه از عالی ترین تعالیم اسلام است و علماء ما برای بیان آن، اصطلاح وجوب كفائی را که مختصر و در عین حال رسا است بکار برده اند.

اما یک نفر نمی تواند در تأمین همه نیازمندی ها مستقیماً تلاش کند و شخصاً بهمه کارهای ضروری پردازد، پس چطور ممکن است نسبت بهمه کارها مسئول باشد؟ معنی این مسئولیت چیست و از چه راه می توان از عهده آن برآمد؟

معنی این مسئولیت آن است که باید همه مسلمانان بکوشند و طرحی بریزند تا هر دسته بکاری که بهتر از عهده آن بر می آید پردازد و يك نوع مراقبت همگانی در کار باشد که کارهای ضروری جامعه انجام شود و هر فرد یا دسته ای که کاری را بعهده گرفته آن را درست انجام دهد. رهبری و هدایت این تعاون اجتماعى و تنظیم برنامه تقسیم کار از وظائف حکومت است نیز هستند و اگر حکومت در کارهایی که بعهده او است مسامحه کند بر همه لازم است کوشش کنند و با استفاده از همه طرفی که در قوانین اسلامى مقرر شده حکومت را بانجام آن ها و ادارند و اگر نشد از پای نایستند تا حکومتی سرکار آید که برای انجام وظائف خود قادر و کوشا باشد.

اهمیت واجبات کفائی و تأثیر فراوان آن‌ها در پیشرفت جامعه و بهبود وضع و استوار ساختن پیوندهای اجتماعی با تفصیل بیشتر و شمردن يك يك آن‌ها بهتر روشن می‌شود ولی چون دنبال بحث دیگری هستیم از آن می‌گذریم و فقط بآن چه مربوط ببحث فعلی است می‌پردازیم.

یکی از نیازمندی‌های ضروری جامعه، یاد گرفتن و یاد دادن معارف و احکام دینی است. یاد گرفتن معارف و احکام دو مرحله دارد:

اول در حدود احتیاج شخصی. این مرحله بر همه کس واجب عینی است: (طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ).

دوم افزون بر احتیاج شخصی و باندازه لازم برای یاد دادن ب دیگران. این مرحله واجب کفائی است و در اسلام بسیار بآن اهمیت داده شده است. باید در میان مسلمانان عده کافی بمعارف و دین آشنا و برای یاد دادن آن ب دیگران مجهز باشند.

برای تأمین این مقصود، دو جور ممکن است عمل شود: یکی آن که هر يك از افراد جامعه مقداری از وقت خود را بیاد گرفتن قسمتی از معارف و احکام اختصاص داده یکی بیک قسمت آگاه باشد و دیگری بقسمت دیگر، بطوری که همه باهم از مجموع معارف و احکام اسلامی آگاه باشند و هر يك بتوانند آن قسمت را که خود تحصیل نکرده از دیگری که کرده بپرسد و بعکس. دیگر آن که عده ای کوشش کنند و با صرف وقت بیشتر بهمه معارف و احکام شوند و دیگران در موارد احتیاج بآن‌ها مراجعه کنند. مطلب خود را بپرسند و جواب کافی بشنوند.

نتیجه آن که در هر گوشه از سرزمین اسلام باید وسیله یاد گرفتن معارف و احکام دین باندازه کافی در اختیار مسلمانان باشد

و اگر در يك محل اين وسيله نباشد لازم است عده ای بروند، معلومات لازم را فراگیرند و بمحل خود برگردند و معلومات خود را در اختیار دیگران گذارند و برای آن که انجام این تکالیف الهی آن ها را از کسب و کار و زندگی باز نکند نوبت بعد، عده دیگری بروند.

آیه 123 سوره توبه این دستور را چنین بیان می کند:

(وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ): دستور این نبود که مؤمنان همه کوچ کنند - چرا از هر دسته چند نفر کوچ نکردند تا دنبال یاد گرفتن دین باشند و هنگام بازگشت مردم «محل» خود را «از بی دینی و لا ابالی گری و عواقب بد آن» بترسانند بدین امید که بترسند «و از انحراف و آلودگی نجات یابند»؟

مفسرین نقل کرده اند بعد از نزول این آیه در هر نوبت یک دسته می رفتند و آن ها که دفعه پیش رفته بودند می ماندند تا همیشه عده لازم برای یاد گرفتن آیات قرآن و معارف و احکام دین نزد پیغمبر باشند.

تکلیف خدا چنین انجام می گرفت، هر يك از مسلمانان می کوشید چیزی از اسلام یاد بگیرد و بدیگران یاد دهد و اگر آن ها چیزی می دانند که او نمی داند از آن ها بپرسد و یاد بگیرد. هم یاد می داد و هم یاد می گرفت. همه بسهم خود در انجام این وظیفه خطیر شرکت می کردند.

بعضی که استعداد و فراغت و علاقه بیشتری داشتند می کوشیدن تا بقرآن و حدیث بیشتر آشنا باشند، بعضی همه قرآن را از حفظ داشتند و برخی بیش از یکی دو آیه نمی دانستند. کسانی صدها حدیث

از بر داشتند و اشخاصی جز چند حدیث بیاد نداشتند. البته آن ها که قرآن و حدیث بیشتر می دانستند عده خاصی بودند و این فضیلت برای آن ها امتیازی شمرده می شود ولی نه آن که بعثت داشتن این فضیلت امتیازات حقوقی و قانونی نظیر آن چه در لاوی یهود و برهمن هند گفتیم بدست آرند. یا آن که یاد گرفتن و یاد دادن حقایق اسلام شغل و حرفه برای آن ها شود و از راه آن درآمدی بدست آرند و هزینه زندگی خود و عائله خود را تأمین کنند.

در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و اله) و ائمه (علیهم السلام) همین اندازه کافی بود. در عصر ما این اندازه لازم است ولی کافی نیست.

باز هم بر مردم هر محل لازم است معارف و احکام اسلام را بدانند و اگر مطلب تازه ای پیش آمد که هیچ يك از آن ها نمی دانند یکی از آن ها برود و بپرسد و برگردد. ولی از که بپرسد؟ از پیغمبر یا امام؟ یا از کسی که پیغمبر یا امام را ملاقات کرده و مطلبی از حضرتش پرسیده است؟ هیچ کدام چون دیگر بهیچ يك از این ها دسترسی نیست. نه پیغمبر و نه امام و نه کسی که بتواند مستقیماً از آن ها چیزی بپرسد. پس چه باید کرد؟ در این جا مرحله سوم پیش می آید که باید برای آن هم فکری شود. باید در میان مسلمانان کسانی باشند که در پاسخ سئوالات و حل مشکلات دینی مردم از جهت علمی جانشین امام باشند.

پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله) بدرود حیات گفت، دوران ظهور ائمه سپری شد، امام دوازدهم از دسترس مردم بیرون رفت و وضع تازه ای پیش آمد. فهم قرآن و روایات جدا کردن روایات درست از روایات مجعول و نادرست، مقایسه دلایل گوناگون درباره هر موضوع و استنباط حقایق از میان آن ها خود بصورت يك بلکه چند علم تخصصی جدید در آمد. تفسیر، فقه، حدیث، رجال و ... که

رسیدن بحد کمال در آن‌ها متوقف بر کسب علوم دیگر نیز هست، دفاع از حقایق اسلام در برابر حملات گوناگون زبانی و قلمی مخالفین اسلام نیز به پیدایش علم تخصصی دیگر یعنی علم کلام اسلامی منجر گردید. باید در میان مسلمین کسانی همت گمارند تا این علوم پهناور را فراگیرند و در آن‌ها مجتهد و صاحب نظر شوند و کمال علمی خود را بکمال تقوی و عدل بیارایند تا بمقام جانشینی علمی پیغمبر و امام برسند و مرجع مسلمانان در سؤالات مختلف دینی گردند.

تخصص در هر يك از رشته‌های مذکور باندازه مشکل‌ترین رشته‌های علمی دیگر کوشش، فرصت، فراغت و کتاب و وسایل دیگر لازم دارد.

گذشته ما محققان پر ارج و نامور در این فنون داشته و رشته تتبع و تحقیق از نخستین قرون اسلامی تا عصر حاضر همواره کشیده و هیچ‌گاه قطع نشده است. در روایات ما این مجاهدین راه حق، تکریم و تجلیل و تشویق فراوان شده و ثواب‌های بی‌مانند برای انجام این وظیفه و جهاد مقدس نوید داده شده است. پاداش آن‌ها مال دنیا نیست. کسانی که عمر خود را در راه انجام يك تکلیف مقدس صرف می‌کنند مبادله محصول کار خود را با مال و جاه، پست و ناچیز می‌شمردند. علاوه بر این، دنیا طلبی از راه دین و علوم دینی در روایات ما سخت مذموم و بد فرجام شمرده شده است. تحصیل علوم دینی يك واجب کفائی است که بااستناد بعضی روایات باید از اغراض مادی و امتیاز طلبی منزله باشد. تحصیل علوم و فنون لازم دیگر از قبیل پزشکی، داروسازی فنی و نظایر آن‌ها نیز واجب کفائی است ولی در این میان فرقی هست. آن‌ها که این فنون زندگی را تحصیل می‌کنند پس از فراغ از تحصیل می‌توانند آن را شغل و

حرفه خود قرار دهند و کار و معلومات خود را با پول مبادله و هزینه زندگی خود را از این راه تأمین کنند ولی بکسانی که علوم اسلامی تحصیل می کنند چنین حقی داده نشده است. کار آن ها باید برتر و منزّه تر از آن باشد که بصورت حرفه و کسب معیشت در آید. گرفتن مزد برای فتوی دادن یا بیان مسائل و احکام و معارف دین در فقه ما از محرمات شمرده شده است.

باین جهت باید کسانی که بمطالعات تحقیقی در رشته های مختلف علوم دینی می پردازند هزینه زندگیشان از راه درآمدهای شخصی دیگری که دارند تأمین شود و اگر از این قبیل افراد باندازه کافی در میان مسلمانان پیدا نشد باید حکومت اسلامی که مسئول تأمین مصالح عمومی است عده ای را با انجام این مهم بگمارد و وسائل کار و هزینه زندگی آنان را از بیت المال مسلمین بپردازد.

و اگر حکومت حکومت اسلامی و پایبند بمقررات اسلام نیست یا بوظیفه خود عمل نکرد مسلمانان باید همچون موارد دیگر، او را باین اقدام وادارند و گرنه تشکیلاتی فراهم سازند که انجام این کار خطیر را بعهده گیرد و هزینه این تشکیلات را خودشان بپردازند.

بنابراین یاد گرفتن و یاد دادن احکام و معارف دین چه در مرحله دوم و چه در مرحله سوم انجام يك وظیفه الهی و پاك از هرگونه مقاصد مادی است. اسلام در این زمینه وضعی مقرر کرده است که اگر مسلمانان بیدار و هوشیار باشند، دین و علوم دینی هیچ گاه وسیله سوء استفاده و دنیا طلبی اشخاص قرار نگیرد و از این راه طبقه خاصی که برای خود حریم اجتماعی و مزایای مخصوص مالی و غیر مالی فراهم آورند بوجود نیاید.

آیات قرآن، بخصوص آن قسمت که مربوط بروحانیون یهودی و مسیحی است، و روایات ما، در ابواب علم و مقام عالم و معرفی علمای حق و علمای باطل، علمائی که اسلام می پسندد و آن ها که اسلام نمی پسندد و طرد می کند، راه را بروی سوداگران زهد فروش یا علم فروش که بخواهند علم دین و تظاهر بتقوی را وسیله کسب مال و شهرت و تفوق مردم دیگر قرار دهند، بسته است. ولی ضامن اجراء هر طرح صحیح در هر زمان و مکان، بیداری افکار عمومی و مراقبت همگانی است. در این مورد و موارد دیگر اگر عملاً انحرافات پیش آمد معلول نا آشنائی مسلمانان بحقایق و کوتاهی آن ها در عمل است. بهمین جهت نخستین قدم برای مبارزه با این انحرافات آن است که حقائق اسلامی بهمان صورت که پیشوایان الهی گفته اند، بی پرده و صریح برای عموم گفته شود. با وسائل ارتباطی امروز و با تسهیلات فراوان که در کار طبع و نشر و طرق دیگر انتشار افکار پدید آمده کمک به بیداری افکار در هر قسمت آسان تر و بهمان اندازه ضرورتی شده است.

روحانیت در میان مسلمین

اشاره

باید اعتراف کرد که بهره مندی از علوم اسلامی و تظاهر بزهد و تقوی و افتخار مصاحبت با پیغمبر (صلی الله علیه و اله) و نظائر این ها از همان آغاز مورد سوء استفاده قرار گرفت. ابو هریره ها برای گفتن يك حديث دروغ و مجعول که بسود یک دستگاه یا زیان مخالفین آن دستگاه بود و گاهی برای کتمان حديث دیگر که زیان دستگاه یا سود مخالفین آن بود از معاویه و امثال او پول ها گرفتند و مقام ها و منصب ها یافتند. زاهد نمایان دکان های تازه باز کردند.

کم کم کار بآن جا رسید که بسیاری از آلودگی های دستگاه های

روحانی ادیان دیگر به مسلمانان نیز سرایت کرد. در گوشه و کنار سرزمین اسلام مردمی بی کاره بعنوان عابد و زاهد بجای آن که تن بکار و کوشش دهند و بکسب و کار و حرفه ای پردازند، در گوشه ای خزیدند و نماز و عبادت خدا و گفتن اذکار یا خواندن آیات قرآن را حرفه خود قرار دادند و بعنوان این که بندگان مقرب خداوند بهیچ گونه وظیفه و مسئولیت دیگری در امور اجتماعی مسلمین تن در ندادند. خود را مستجاب الدعوه و گره گشای مشکلات مردم در درگاه خدا شمردند و برای دعا کردن در حق این و آن که وظیفه دینی هر مسلمانی است با نوشتن ادعیه و طلسمات و نظائر این ها پول گرفتند. برخی از آن ها بخود حق دادند بنام رسیدن بمقام یقین خود را از عبادات پروردگار بی نیاز شمردند و از خواندن نماز و گرفتن روزه و انجام عبادات عملی دیگر نیز سر باز زدند. و بعنوان این که کسب علوم صناعی مانع سیر و سلوک و رشد و تکامل معنوی است، مردم را از کسب علم و دانش حتی علم قرآن و حدیث و سیره پیغمبر (صلی الله علیه و اله) منع کنند تا راه برای تسلط آن ها بر مردم باز بماند. آلودگی های دیگر از این قبیل که ناشی از خود پرستی و انحصار طلبی برخی از عناصر ریاکار بود، پدید آمد تا آن جا که در میان برخی از فرق صوفیه، اسماعیلیه، زیدیه و نظائر این ها که بیشتر پیرو آراء و عقاید مذاهب غیر اسلامی بودند و روحانیتی بسیار شبیه به روحانیت همان مذاهب داشتند. رهبری دینی مردم را در دست گرفتند و کتاب ها و رسائلی پرداخته شد که برای این نوع روحانیت و مزایای طبقاتی آن اسناد و مدارک اسلامی تراشیده اند. ولی در میان اکثریت مسلمین، سنی یا شیعه، هیچ گاه انحطاط باین پایه نرسیده است. اگر عملاً کسانی از عنوان و مقام روحانی سوء استفاده کرده و بدان رنگ و شغل حرفه داده اند

یا از این راه امتیازاتی کسب کرده اند، اغلب تحت تأثیر رسوم و عادات عصری و محلی یا عوامل سیاست های داخلی و خارجی بوده و جهالت مردم و بی اطلاعی آن ها از حقایق اسلامی نیز بدان کمک کرده و زمینه را برای این گونه عناصر دنیا پرست فراهم کرده است.

در کتب و رسالات مورد اعتماد نه تنها باین امتیاز طلبی ها صحنه نگذارده اند بلکه شدیداً با آن مخالفت شده است. همه کس با مراجعه بکتاب های مربوط بعلم و عالم و تقلید و امر بمعروف و نهی از منکر و غیره حتی کتاب ها و رساله های عربی و فارسی ساده که برای استفاده عموم نوشته می شده می تواند این انحرافات را بشناسد و از منحرفین و آلوده ها اجتناب کند. در همه ادوار علماء دینی پاک و منزّه می زیسته اند و اغلب با فساد وضع و آلودگی و امتیاز طلبی که در عصر آن ها رواج داشته مبارزه کرده اند. حتی همان عناصر خودخواه هیچ گاه موفق نشدند علم دین را بخود و مشاغل دینی را بخاندان خود اختصاص دهند. آشنائی عموم بعلم دین اغلب در حال گسترش بود. روستا زادگان دانشمند در جامعه اسلامی همیشه فراوان بوده اند. هرگز کسی نتوانست راه کسب و علم و دانش و ترقی و تعالی در مراحل روحانی را بروی مردم و بر خانواده های گمنام و فقیر و بی بضاعت ببندد بعکس بسیاری از بزرگان علم و دانش، مراجع تقلید، وعاظ و خطبا و قضات بزرگ ادوار مختلف تمدن اسلامی از خانواده های فقیر و گمنام برخاسته اند. از این گونه رجال بزرگ که از خانواده های عادی بیرون آمده اند در همین قرن در مقامات گوناگون روحانی فراوان می توانید پیدا کنید.

بجرات می توان گفت که اگر مردم درباره روحانی و وظائف و مشخصات و شرایط او باشتباه می روند علت آن فقط کوتاهی و مسامحه آن ها در این گونه امور است.

در عصر ما بسیاری از مردم، حتی برخی از خواص بجای آن که اشخاص را بملاك علم و فضیلت و تقوی بشناسند، بلباس می شناسند. در محیط ما لباس شخص اساس روحانیت شمرده می شود. بسیاری از مردم هر که در این لباس باشد روحانی می شمردند بی آن که بخود زحمت دهند درباره علم و تقوای او که دو رکن اصلی روحانیت است باندازه کافی تحقیق کنند. از یک طرف اگر از یک نفر که از علائم روحانیت فقط لباس آن را دارد گناه و خطائی سرزد یا خیانتی دیده شد بحساب همه کسانی که در این لباسند می گذارند و به اغلب آن ها بدبین می شوند. و از طرف دیگر اگر مردی دارای کمال علم و فضل و تقوی بیابد که در این لباس نیست بندرت اتفاق می افتد که با او چون يك روحانی رفتار کنند و قدر علم و تقوایش را بشناسند و از او درست استفاده کنند. حتی اگر وقت نماز ظهر رسید و همه بنماز ایستادند بندرت باین فکر می افتند که با او نماز جماعت بخوانند تو گوئی چنین می پندارند که فقط کسانی می توانند امام جماعت باشند که لباس مخصوص داشته باشند. ولی آیا می توان این پندار بی اساس مردم را بحساب فقها و علما و دانشمندان گذاشت؟ در کدام کتاب، کدام رساله عملی دیده اید و از زبان کدام عالم یا مسأله گو شنیده اید که در شرائط امام جماعت چنین یا چنان گفته باشد؟ اگر این گونه پندارهای عامیانه که ناشی از سهل انگاری مردم در شناخت حق و باطل است بعلماء نسبت داده شود آیا افترا و تهمت بآن ها نیست؟ در همین موضوع لباس، مردم عملاً آن قدر پای بند آن شده اند که در بسیاری از امور اجراء صیغه عقد و طلاق، وعظ و اندرز دینی، تبلیغ دین در میان مسلمین و غیر مسلمین و امر بمعروف و نهی از منکر، نماز بر مرده و بسیاری از کارهای دیگر خود را مقید می دانند که از کسانی

استفاده کنند که در این لباس باشند. در صورتی که در همان رساله های عملی شرایط صحت هر يك از کارهای فوق با کمال صراحت بیان شده و يك کلمه درباره شرط بودن لباس نوشته نشده است، شما بهمان صفحات اول رساله ها نگاه کنید ببینید در کار خطیر مرجعیت تقلید با کمال صراحت گفته شده است که از هر مرد زنده آزاد پرهیزگار پاک زاد که در فقه شیعه مجتهد و صاحب نظر باشد و در فقه دانایتر از او شناخته نشود می توان تقلید کرد. کدام يك از این شرایط که همه جوانب احتیاط در آن مراعات شده بلباس ارتباط دارد؟ این پندار مردم بی اطلاع است که در همه امور دخالت می کنند و هزار و يك شرط من در آوردی بر هر چیز می افزایند. در مورد تقوی و عدالت، بیشتر مردم کسانی را عادل و پرهیزگار می شناسند که تقریباً بهیچ کار دست نزنند. بهمین جهت يك شرط اساسی روحانیت در نظر آن ها اجتناب از شغل و حرفه و فعالیت های اجتماعی، بخصوص اقدامات سیاسی است. اگر در میان کشاورزان يك دهکده مردی با علم و تقوی و فضیلت یافت شود که مانند دیگران در مزارعه کار کند کم تر حاضرند با او چون پیشوای دینی ده رفتار کنند. همین طور در میان صنعتگران، پیشه وران، بازرگانان و اصناف دیگر مردم اگر عالم و پرهیزگاری هم شغل خود آن ها یافت شود با او در همان حدود علم و تقوایش، معامله يك روحانی نمی شود، در صورتی که هر کتاب دینی را باز کنید بروشنی می یابید که ملاك روحانیت در همه جا تقوی و عدالت و در موارد لازم علم و کاردانی و قابلیت و اعتماد است و بس. علماء و فقهاء نیز نه تنها این شرایط موهوم را نمی پذیرند بلکه اغلب از ناراحتی ها و محدودیت هایی که همین اوهم برای آن ها و خانواده آن ها ایجاد می کند و موانعی که چه در کارهای شخصی و چه در وظایف دینی و

اجتماعی بر سر آن ها می تراشد رنج می برند. آن ها از این که استفاده دینی مردم از روحانیان گذشته از تقلید و پرسیدن مسائل بامامت جماعت، اجراء صیغه عقد و طلاق نامگذاری مولود جدید، استخاره، خواندن دعا در گوش مسافر، نماز بر مرده، برچیدن مجالس ختم، روضه خوانی و نظائر این ها منحصر شده است نا خرسندند. آن ها از این که مردم بدون تحقیق درباره علم و تقوای اشخاصی که بلباس روحانیت در آمده اند بآن ها اعتماد دینی می کنند رضایت ندارند. هر کس مختصر مطالعه ای داشته باشد لااقل از طرز لباس پوشیدن مردم نقاط مختلف می تواند بآسانی بفهمد که اولاً عبا و عمامه و قبا در هیچ دوره لباس منحصر علماء دین نبوده و حتی در عصر ما مردم عادی بسیاری از بلاد قبا می پوشند و عمامه بر سر می گذارند.

ثانیاً در هیچ زمان از طرف روحانیان تشکیلات و مقرراتی وجود نداشته که کسی را از پوشیدن این لباس محروم کنند. هر کس می تواند این لباس را بپوشد بی آن که کم ترین فضیلت و تقوی و مایه علمی داشته باشد. تنها يك رسم و عادت در این چند قرن اخیر بوده که علماء دین بعلت سادگی و بی آلایشی یا بعلت دیگر معمولاً این لباس را پوشیده اند. ولی این عادتی بیش نبوده و هیچ گاه نباید بیش از آن چه هست تلقی شود. همان طور که در کتب دینی و رساله های عملی صریحاً ذکر شده وظیفه همه آن است که در هر مورد بدقت تحقیق کنند تا شخصاً بصلاحیت اشخاص مطمئن شوند یا بگواهی دو نفر که جزماً بتقوی و کاردانی آن ها مطمئن شده اند اعتماد کنند. یا صلاحیت کسی آن قدر محرز باشد که جای تجسس و تحقیق نماند. اگر مردم ما در همه امور دینی و اجتماعی یا کارهای شخصی از همین راه بروند و باین سنت اسلام مقید باشند دیگر کم تر فریب

لباس یا ظاهر سازی ها، عوام فریبی ها و جنجال های بی اساس را می خورند. عادت دادن مردم بمراعات این اصل راهی مؤثر برای جلوگیری بسیاری از مفاسد است.

از آن چه باجمال بیان کردیم معلوم شد که:

1- بر طبق تعالیم اسلام روحانیت جنبه سمت و مقامی که در سایه آن روحانیون امتیازات مادی کسب کنند یا حرفه ای که نظیر حرفه های دیگر یک دسته آن را پیشه و وسیله امرار معاش خود قرار دهند ندارد. روحانیت اسلام بمعنی آراسته بودن بفضیلت علم و تقوی و مجهز بودن برای انجام يك سلسله وظایف اجتماعی دینی و واجبات کفائی است. بی آن که علم و تقوی سرمایه دنیا طلبی گردد.

2- باید اعتراف کرد که روحانیت در میان مسلمین عملاً دچار انحرافات شده برنگ و شکل خاصی در آمده و آلودگی ها و نواقصی در آن راه یافته است که مورد قبول اسلام نیست ولی در عین حال باید انصاف داد که صرف نظر از دستگاه های روحانی برخی از فرق از قبیل اسمعیلیه و غیره روحانیت رائج میان اکثریت مسلمین، هرگز با ندازه دستگاه روحانیت پیروان بسیاری از ادیان و مذاهب دیگر دچار انحطاط و فساد و امتیاز طلبی های طبقاتی نشده است.

3- برای مردم مسلمان در هر عصر وسیله بازشناختن نیک از بد و درست از نادرست فراهم بوده و دانشمندان بزرگ و پرهیز کار منزّه از این آلودگی ها در گوشه و کنار می زیسته اند. بعلاوه مراجعه ساده بکتاب ها و حتی رساله های عملی که برای استفاده عموم نوشته می شود می تواند بمقدار زیادی راهنمای مردم در این مورد باشد.

با این ترتیب فسادهایی که در روحانیت مسلمین راه یافته همیشه بعنوان فساد شناخته شده و عناصر فاسدی که در این دستگاه راه یافته اند هرگز نتوانسته اند آیات و روایاتی را که مشت آن ها را باز می کند از دسترس مردم بیرون ببرند یا تحریف کنند یا زبان و قلم دانشمندان منزهی را که با این فساد مبارزه می کرده اند از کار انداخته راه را برای سلطه طبقاتی خود کاملاً هموار سازند.

4- بی اطلاعی، بی توجهی، و سهل انگاری توده مسلمانان و اوهام و پندارهای بی اساسی که بر فکر و عمل آنان مسلط شده مشکل اساسی عصر ما در امر روحانیت و امور مشابه آنست.

پس باید در آشنا ساختن آن ها بحقائق و عادت دادن آنان بتفکر صحیح و عمل صحیح قدم های مؤثری برداشته شود.

در شرایط حاضر و با توجه بامکانات موجود برای فهم صحیح دین و غرس نهال ایمان در دل مردم و بارور کردن آن و تبلیغ اسلام در خارج و بهتر ساختن وضع مذهبی مسلمین، نیازمندی های ضروری فراوانی هست که بر همه واجب است در تأمین آن ها بکوشند. و برای هر قسمت افراد و سازمان های مجهزی بوجود آورند که بخوبی از عهده کار خود بر آیند و به بی سر و سامانی های موجود پایان دهند. بشرح ذیل:

الف) کارهای علمی:

1- اجتهاد در فقه و علوم وابسته بآن برای فتوی و مرجعیت تقلید.

2- تحقیق و اجتهاد در مسائل دیگر اسلامی مربوط باصول

ص: 155

عقاید، اخلاق، تاریخ، تفسیر و نظایر این ها.

3- تدریس علوم مذکور در درجات مختلف ابتدائی (مقدمات)، متوسطه (سطح)، و عالی (خارج) برای خواستاران این علوم.

(ب) تبلیغات:

4- تبلیغات اسلامی در خارج از کشورهای اسلامی، يك قسمت بمنظور حفظ مسلمانان مقیم خارج و قسمت دیگر بمنظور توسعه اسلام در خارج و جلب مردم دیگر باسلام.

5- ادامه و بهتر ساختن وضع تبلیغات دینی در داخل بلاد اسلامی بصورت های موجود از قبیل بیان مسائل و احکام، ایراد سخنرانی های دینی در مساجد و تکایا و مجامع دیگر، نوشتن مقالات اسلامی ساده برای فهم عموم و نشر آن ها بصورت کتاب، مجله، روزنامه و مانند این ها و پاسخ کتبی یا شفاهی بسؤالات دینی مردم.

تعلیم و تربیت:

6- تربیت دینی نوآموزان و دانش آموزان در کودکانستان ها، دبستان ها و دبیرستان ها و راهنمایی و تهذیب دینی دانشجویان در دانشگاه ها بصورت های اساسی و مؤثر و توأم با عمل.

7- تشکیل و اداره انجمن های تهذیب دینی برای عموم.

يك قسمت مهم دیگر:

8- وادار کردن مردم بانجام واجبات و جلوگیری آن ها

ص: 156

از ارتکاب محرمات از راه های مناسب و مؤثر و مراقبت عمومی بر جریان امور اجتماعی مذهبی و بعبارت جامع، امر بمعروف و نهی از منکر.

این ها قسمت های مهم و حساس از نیازمندی های دینی جامعه مسلمین است. برای انجام هر يك از این امور باید عده کافی تربیت شوند و بآن پردازند. تربیت افراد مناسب و مجهز برای هر قسمت موقوف بر ایجاد مؤسسات صحیح و متشکلی است که هدف آن ها روشن و روش آن ها مشخص باشد.

برای انجام بسیاری از این امور می توان بآسانی در هر صنف، از افراد خود آن صنف، استفاده کرد و آن ها را مدتی تحت تعلیم و تربیت منظم قرار داد تا برای انجام وظیفه ای که بعهدہ آن ها قرار می گیرد آماده شوند. ولی انجام پاره ای از آن ها کاری بدین پایه ساده و آسان نیست. مثلاً بعهدہ گرفتن مواد يك و دو و قسمتی از مواد سه و چهار و پنج متوقف بر کسب معلومات بسیار وسیع و دامنه داری از علوم اسلامی است. مخصوصاً برای مواد يك و دو باید متخصصین ورزیده و متبحر تربیت شوند. زیرا اظهار نظر در مسائل اسلامی چه در فقه و چه در رشته های دیگر کار فنی پیچیده و دشوار است. آن چه امروز در میان مردم مخصوصاً تحصیلکردگان رشته های مختلف علوم دیگر رائج شده که با مختصر اطلاع از قرآن و حدیث و تاریخ اسلام بخود حق می دهند در مسائل فقهی عملی فتوی دهند، در مسائل اعتقادی و تاریخی اظهار نظر کنند و گاهی نظرات دانشمندان بزرگ اسلامی گذشته یا معاصر را تخطئه نمایند انحرافی سخت ناپسند و زیان آور است و باید برای جلوگیری از آن اقدام مؤثری بعمل آید. این انحراف تا حدودی عکس العمل يك انحراف دیگر است که برخی از متدینین و حتی برخی

از گویندگان و نویسندگان دینی هر چه را در هر کتاب بنام حدیث و روایت بیابند بعنوان حقائق اسلام نقل و بر آن تکیه می نمایند و هر چه مخالف آن بیابند بی تأمل تخطئه می کنند بی آن که درست تحقیق کنند یا اصولاً صلاحیت تحقیق داشته باشند، این گونه انحرافات بهر شکل و از هر کس در هر لباس و عنوان باشد نا پسند و زیان بخش است.

همان گونه که یک پزشک بطبابت های سطحی افراد پر ادعا که اطلاعات مختصر و پراکنده ای از پزشکی دارند می خندد و آن را بی ارزش می شمرد، همان گونه که یک مهندس ساختمان باظهار نظرهای بی پایه و مضحک افراد ظاهر بین و ناوارد بفنون معماری پوزخند می زند، همان گونه که یک سیاستمدار ورزیده بیحث ها و سیاست بافی های مردم پرچانه ای که اطلاعات سیاسی آن ها از مسموعات و شایعات یا مندرجات چند روزنامه و مجله داخلی و خارجی تجاوز نمی کند بدیده تحقیر می نگرد، همان گونه هم یک فقیه یا محقق اسلام شناس باظهار نظر افرادی که در علوم اسلامی تخصص ندارند و درباره مسائل اسلامی نظر می دهند، ارزش نمی گذارد و نمی تواند بگذارد هر چند اظهار نظر کننده پزشکی دانشمند، مهندسی عالی مقام یا سیاستمداری دانا و ورزیده باشد. بلی، اگر یک پزشک یا مهندس یا نظائر این ها دامن همت بکمر زند و پس از فراغت از تحصیل در رشته خود روزانه دو سه ساعت بکار و شغل خود پردازد و بقیه وقت خود را در تحصیل یک رشته از علوم اسلامی صرف کند و پس از گذراندن دوران تحصیل هدف اصلی زندگی را تحقیق در آن رشته قرار دهد و بمقام یک فقیه مجتهد صاحب نظر یا مفسر عالم و محقق برسد، بدون شک حق اظهار نظر در مسائلی را که تحقیق کرده خواهد داشت و شغل یا عنوان پزشکی و مهندسی او اگر

بر ارزش کار او نیفزاید از آن نخواهد کاست. در گذشته چه بسا افرادی از این قبیل بوده اند و چه آثار تحقیقی پر ارزش و سودمندی که از آن ها بیادگار مانده و در گنجینه آثار اسلامی درخشندگی خاصی دارد. بدین جهت برخی از علاقمندان باصلاحات دینی و اجتماعی طرح های روشن و نسبتاً پخته ای برای تربیت این گونه افراد تهیه کرده اند که اگر هزینه و وسائل لازم در اختیار آن ها قرار گیرد با انجام يك طرح کامل پانزده ساله افراد مجهزی را تربیت و آماده کار خواهند ساخت.

در مورد ماده هشت تذکر این نکته لازم است که امر بمعروف و نهی از منکر چند مرحله دارد؛ برخی از مراحل آن، آن ها که بتصادم و اعمال قدرت قانونی کشیده می شود از وظائف خاص حکومت اسلامی و مأمورین است که از طرف حکومت برای هر قسمت گمارده می شوند. ولی مراحل دیگر آن يك وظیفه عمومی است نه آن طور که پاره ای از مردم می پندارند تکلیف خاص روحانیون باشد. شرط اساسی این مراحل عمومی امر بمعروف و نهی از منکر، یکی درست شناختن معروف و منکر و جوب و بد است نه آن که کسی ندانسته در کار دیگران دخالت کند. دیگر شناختن و بکار بردن روش صحیحی است که در اشخاص حسن اثر داشته باشد، نه آن که بدتر آن ها را علیه وظائف دینی برانگیزد و بر عصیانشان بیفزاید یا ایمانشان را سست و از توجه بدین بیزارشان سازد.

برای انجام این وظیفه برزگ همگانی کسب اطلاعات لازم دینی و صفات و ملکات فاضله نفسانی و آداب و عادات مؤثر و نفوذ صحیح و حسن تأثیر در دیگران یکی از مواد اساسی برنامه تعلیم و تربیت عمومی مسلمانان می باشد.

در هر يك از قسمت هائی كه گفتيم بايد برنامه هاى اساسى و ريشه دار، و اغلب كم عرض و طول ولى عميق بوسيله افراد مطلع و صلاحيتدار تنظيم و اجرا شود و كليه وسائل و هزينه هاى لازم با كمك و همكارى مسلمانان با ايمان و پرگذشت و علاقمند تهيه و پرداخت گردد.

ص: 160

مشکل اساسی در سازمان روحانیت

اشاره

ص: 162

علاقه و مسئولیت

کسانی که آرزوی اعتلاء آئین مبین اسلام را در سر دارند و درباره علل ترقی و انحطاط مسلمین در گذشته دور و نزدیک می اندیشند، نمی توانند درباره دستگاه رهبری آن یعنی سازمان مقدس روحانیت نیندیشند و آرزوی ترقی و اعتلاء آن را در سر نداشته باشند و از مشکلات و نابسامانی های آن رنج نبرند.

زیرا قدر مسلم اینست که هر گونه صلاح و اصلاحی در کار مسلمین رخ دهد یا باید مستقیماً بوسیله این سازمان که سمت رسمی رهبری دینی مسلمین را دارد صورت بگیرد، یا لاقلاً این سازمان

با آن هماهنگی داشته باشد.

اگر بفرض، حرکتی اصلاحی و دینی از ناحیه فرد یا افرادی آغاز گردد و سازمان روحانیت آمادگی و هماهنگی نداشته باشد گمان نمی رود موفقیت زیادی نصیب گردد.

از خصوصیات دین مقدس اسلام اینست که مسئولیت مشترك بوجود آورده است. همه مسئول حفظ و رعایت و راهنمایی و هدایت یکدیگرند، هر کس که خود را در برابر اسلام مسئول می شمارد خود بخود نسبت بسازمان رهبری آن احساس مسئولیت می کند.

برخی از اندیشمندان اجتماعی ما بواسطه عدم علاقه و اعتقاد ممکن است هیچ گاه درباره سازمان روحانیت و مشکلات آن و راه حل آن ها نیندیشیده باشند، همان طوری که همه علاقه مندان کوتاه فکر و بی خبر نیز هیچ گاه این گونه اندیشه ها در مغز ساده شان راه نمی یابد. اما علاقه مندان روشن اندیش اسلام یکی از مهم ترین موضوعات، که فکر آن ها را بخود مشغول می دارد، همین موضوع است.

این بنده که همه افتخارش اینست که در سلك این طبقه منسلک است و خوشه چینی از این خرمن بشمار می رود و در خانواده ای روحانی رشد و نمو یافته و در حوزه های علوم دینی عمر خویش را بسر برده، تا آن جا که بیاد دارد از وقتی که می توانسته اندکی در مسائل اجتماعی بیندیشد در اطراف این موضوع فکر می کرده است .

علت اصلی

یادم هست در حدود سیزده سال پیش شبی در قم محفلی دوستانه از گروهی از اساتید و فضلا تشکیل شده بود و این جانب

نیز افتخار حضور در آن جلسه را داشت. تصادفاً سخن مشکلات و نواقص سازمان روحانیت بمیان آمد، سخن در این بود که چرا در گذشته حوزه های علمی و روحانی ما از لحاظ رشته های مختلف علوم از تفسیر و تاریخ و حدیث و فقه و اصول و فلسفه و کلام و ادبیات و حتی طب و ریاضی جامع و متنوع بود و در دوره های اخیر تدریجاً بمحدودیت گرائیده است گذشته و باصطلاح در گذشته بصورت جامع و دانشگاه بود و اخیراً بصورت کلیه و دانشکده فقه در آمده و سایر رشته ها از رسمیت افتاده است؟ چرا افراد بی کار و مزاحم و علف هرزه در محیط مقدس روحانیت زیاد است بطوری که يك زعيم روحانی مجبور است برای آب دادن يك گل خارها و علف هرزه هائی را هم آب بدهد؟ چرا اساساً در میان ما سکوت و سکون و تماوت و مرده وشی، بر حریت و تحرك و زنده صفتی ترجیح دارد و هر کس بخواهد مقام و موقع خود را حفظ کند ناچار است که زبان در کام کشد و پای در دامن بیچد؟ چرا نامه های تحصیلی ما مطابق احتیاجات تنظیم نمی شود؟ چرا تصنیف و تألیف و نشریه و مجله بقدر کافی نداریم؟ چرا بازار القاب و عناوین و ژست و قیافه و آراستن هیکل در میان ما این قدر رایج است و روز بروز مع الاسف زیاده تر و رایج تر می گردد؟ چه رمزی در کار است که زعماء صالح و روشن فکر ما همین که در رأس کارها قرار می گیرند قدرت اصلاح از آن ها سلب می گردد و مثل اینست که اندیشه های قبلی خود را فراموش می کنند... و امثال این مشکلات و نواقص.

پس از پاره ای گفتگوها سخن از علت اساسی مشکلات بمیان آمد و قرار شد که هر کس نظر خود را درباره علت اساسی همه این مشکلات اظهار کند. هر کدام چیزی گفتند، این بنده نیز نظر خود را گفت، ولی یکی از دوستان نظری ابراز داشت که من

نظر او را بر نظر خودم و سایر نظرها ترجیح دادم و اکنون نیز بر همان عقیده ام. او گفت علت اصلی و اساسی نواقص و مشکلات روحانیت، نظام مالی و طرز ارتزاق روحانین است. عبارتی که او ادا کرد این بود: «علت العلل همه خرابی ها سهم امام است».

البته مقصود او و مقصود من این نبوده و نیست که علة العلل نواقص ما وضع و تشریع ماده ای در دین و مذهب بنام سهم امام است. بعقیده من وضع و تشریع این چنین ماده ای برای چنان منظوری یعنی ابقاء و احیاء دین و اعلاء کلمه اسلام یکی از حکیمانه ترین دستورهائست که می توان فرض کرد، و چنان که بعداً خواهیم گفت این ماده بهترین ضامن قدرت و استقلال سازمان روحانیت است، و نیز مقصود این نیست که متصدیان آن در انجام وظیفه خود کوتاهی می کنند، مقصود سنت و روشی است که تدریجاً در طرز اجراء و استفاده از این ماده معمول شده و بدستگاه روحانیت ما سازمان مخصوصی داده، و در نتیجه، این طرز سازمان، منشأ مشکلات و نواقص فراوانی شده است.

سازمان و نظام صالح

ابتداءً چنین بنظر می رسد که صلاح و فساد اجتماع بزرگ یا كوچك منحصرأ بستگی دارد بصلاح و عدم صلاح افراد آن اجتماع و بالاخص زعماء آن ها، یعنی فقط افرادند که همه مسئولیت ها متوجه آن ها است، بسیاری از افراد این چنین فکر می کنند و بر این پایه نظر می دهند.

این دسته هنگامی که متوجه برخی مفاسد اجتماعی می شوند چاره کار را زعیم صالح می دانند و باصطلاح اصالت فردی هستند.

اما کسانی که بیشتر و عمیق تر مطالعه کرده اند باین نتیجه رسیده اند که تأثیر و اهمیت سازمان و تشکیلات و رژیم اجتماعی از تأثیر و اهمیت زعماء بیشتر است، در درجه اول باید درباره سازمان صالح اندیشید و در درجه دوم درباره زعماء صالح.

افلاطن نظریه اجتماعی معروفی دارد که بنام «مدینه فاضله افلاطن» معروف است، در میان حکماء اسلامی، حکیم ابونصر فارابی به پیروی از افلاطن کتابی تألیف کرده بنام «آراء اهل المدینه الفاضله». این دو حکیم اساس نظر خود را صلاحیت افراد قرار داده اند و اصالت فردی اندیشیده اند. تمام توجه خود را باین نکته معطوف کرده اند که زمام امور اجتماع را چه افرادی باید در دست بگیرند، آن افراد باید دارای چه فضائل علمی و عملی بوده باشند. اما این که تشکیلات و نظامات اجتماعی باید چگونه بوده باشد و آن افراد «ایده آل» در چه نظاماتی زمام امور را در دست بگیرند چندان مورد توجه این دو حکیم واقع نشده است.

بر این نظریه انتقاداتی شده، از جمله این که این دو حکیم تأثیر شگرف و عظیم سازمان را در افکار و اعمال و روحیه افراد (و از آن جمله خود زعماء) مورد توجه قرار نداده اند. باین حساب نرسیده اند که اگر نظام، صالح بود کم تر فرد ناصالح قدرت تخطی دارد و اگر نظام ناصالح بود فرد صالح کم تر قدرت عمل و اجراء منویات خود را پیدا می کند و احیاناً منویات و افکار خود را می بازد و هم رنگ سازمان می شود.

یکی از دانشمندان در مقام انتقاد نظر افلاطن می گوید:

«افلاطن با بیان مسئله شوم «چه کسی باید بر جامعه حکومت کند؟» يك اشتباه و خطر پر دوامی در فلسفه سیاسی ایجاد

کرده است، مسئله عاقلانه تر و خلاق تر اینست که: چگونه می توانیم سازمان های اجتماعی را چنان ترتیب دهیم که زعماء بد و ناصالح نتوانند اسباب ضرر و زیان وی شوند».

اهمیت زعماء صالح فقط از نظر طرز تفکری است که در مورد اصلاح و بهبود و تغییر سازمان های اجتماعی دارند، و اما زعماء صالحی که طرز تفکرشان در اساس و تشکیلات با ناصالح ها یکی است و تفاوتشان از لحاظ اخلاقی و شخصی است و بنا است همگی در يك قالب کار کنند، اثر وجودی شان با ناصالح ها آن قدر زیاد نیست و منشأ تحولات اجتماعی قابل توجه نخواهند گشت.

اگر بخواهیم نظر افلاطن و فارابی را توجیه کنیم باید بگوئیم آن ها بآن افراد صالح اهمیت داده اند که حاکم بر سازمان های اجتماعی می باشند نه محکوم آن ها.

تشکیلات و نظامات اجتماعی نسبت با افراد اجتماع بمنزله خیابان ها و کوچه ها و خانه های یک شهر است نسبت بمردم و وسائط نقلیه ای که در آن شهر حرکت می کنند، هر شهری بهر نحو که خیابان کشی و کوچه سازی شده باشد مردم شهر مجبورند از پیچ و خم همان خیابان ها و لابلای همان کوچه پس کوچه ها و از همان چهار راه ها حرکت کنند، حداکثر آزادی عمل مردم آن شهر اینست که در میان همان خیابان ها و همان کوچه ها هر کدام که نزدیک تر یا خلوت تر یا پاکیزه تر و باصفاتر است انتخاب کنند.

اگر فرض کنیم که آن شهر تدریجاً بدون نقشه و حساب توسعه پیدا کرده باشد نه روی اصول شهرسازی، در همچو شهری افراد چاره ای ندارند از این که زندگی و رفت و آمد خود را با وضع موجود تطبیق دهند، و رفت و آمد و رانندگی و اداره امور چنین شهری دشوار خواهد بود؛ با وجود چنین ترتیبی در ساختمان

آن شهر، از افراد کاری ساخته نیست. تنها کاری که ساخته هست اینست که تغییراتی در وضع خیابان ها و کوچه ها و منزل های آن شهر بدهند و خود را راحت کنند.

اگر فرض کنیم زعماء صالحی در رأس سازمان هائی قرار بگیرند که دارای نواقصی می باشد، حدود تفاوت کار آن ها با دیگران همان اندازه است که يك نفر بخواهد از میان خیابان های پر پیچ و خم و نامنظم و کوچه و پس کوچه های بی ترتیب، بهترین و نزدیک ترین راه ها را انتخاب کند.

مشخصات محیط روحانی ما

محیط حوزه های علوم دینی ما امتیازات و مشخصات مخصوص بخود دارد که در سایر محیط ها نظیر آن را نمی توان یافت.

محیط حوزه های علوم دینی، محیط صفا و صمیمیت و اخلاص و معنویت است، یعنی آن روح عمومی که بر این حوزه ها حکومت می کند همین روح است، افراد فاقد این خصوصیات افراد استثنائی و مخالف روح آن اجتماعات می باشند، امتیازی که طلاب برای یکدیگر می شناسند، جز امتیاز علمی و تقوائی نیست، تقدم و احترام واقعی يك طلبه نسبت بدیگران جز بر مبنای تحصیلات و قدس و تقوا نمی تواند باشد، در میان طلاب، فقیر و غنی، دهاتی و شهری، بچه عمله و تاجر زاده و آقازاده هست، در قدیم از طبقات اشراف و شاهزادگان هم بودند، اما همه چیز ارزش خود را از دست می دهد و تنها امتیازات تحصیلی و معنوی است که احترام طلاب را نسبت بیک فرد بخصوص جلب می کند و ارزش او را در نظر آن ها بالا می برد.

محیط حوزه های علوم دینی محیط زهد و قناعت است، از اسراف و عیاشی و مجالس شب نشینی که در سایر طبقات است و احیاناً دانشجویان غیر رشته علوم دینی در آن مجالس شرکت می کنند، خبری نیست، و حتی اندیشه این گونه امور نیز در دماغ يك محصل دینی پیدا نمی شود، و اگر کسی کوچک ترین تمایلی باین امور نشان بدهد سقوطش قطعی است. روی هم رفته طلاب، مردمی قانع و کم خرجند و تحمیلی بر بودجه مردم بشمار نمی روند.

روابط استاد و شاگرد در میان طلاب فوق العاده صمیمی و احترام آمیز است؛ شاگردان، احترام استادان خود را در حضور و غیاب با کمال ادب رعایت می کنند و حتی بعد از فوت آن ها همواره آن ها را بنیکی و دعای خیر یاد می کنند. این اندازه حفظ حرمت استاد، مخصوص محصلین علوم دینی و مولود تعلیماتی است که از اولیاء دین درباره قداست علم و احترام معلم رسیده است. در سایر محیط های تحصیلی - چنان که می دانیم - این امور کم تر وجود دارد.

عادت طلاب بر اینست که روی درسی که از استاد می گیرند بعد خودشان فکر کنند، لذا درس خود را از روی کتاب مطالعه می کنند، بعلاوه بعد با یکی از همدرس های خود آن درس ها را مباحثه می کنند. در درس های عالی آن چه را از استاد در مجلس درس فرا می گیرند بذهن می سپارند و شب می نویسند. بناء دروس طلاب بر حفظ کردن و طوطی واری یاد گرفتن نیست، چنان که عادت معمول تحصیلات جدید است بر تعمق و تفکر و تجزیه و تحلیل است. و چون حق تدریس انحصاری نیست و انتخاب استاد با خود شاگردان است، برای هر کسی که استعدادی داشته باشد میسر

است که کتاب های پائین تر را تدریس کند، از این رو یک نفر دانشجوی دینی در عین حال که دانشجو است و درس می خواند، ممکن است تدریس هم بکند.

امتیاز متد تحصیلی طلاب نسبت بسایر متدها همین است که طلاب، درسی را که از استاد فرا می گیرند، دقیقاً مطالعه می کنند و سپس مباحثه می کنند و می نویسند و در همان حال دروس دیگر را تدریس می کنند. این جهات سبب می شود که طلاب در حدود تحصیلات خود عمیق می گردد.

هدف طلاب تحصیل دانشنامه نیست، نمرات استاد معرف مقام شاگرد نیست، مجالس مباحثه و اشکال و ایراد شاگرد در حوزه تدریس استاد، و حوزه تدریس خود او و توجه قهری طلاب پائین تر، بهترین معرف يك دانشجوی علوم دینی است.

طلاب علوم دینیه مقامات تدریسی و استادی را خیلی بطور طبیعی طی می کنند، تعیین استاد انتخابی است نه انتصابی، یعنی فقط خود طلاب هستند که در ضمن آزمایش ها و اختبارات استاد بهتر را انتخاب می کنند. از این نظر يك نوع آزادی و دموکراسی در حوزه های علوم دینی وجود دارد که در جاهای دیگر نیست. از این نظر در میان آن ها قانون انتخاب اصلح حکمفرما است، در مؤسسات فرهنگی جدید تعیین استاد در کلاس ها با انتصاب از طرف مقامات بالاتر است، و بهمین دلیل بسیار اتفاق می افتد که استاد مربوط متناسب با کلاس تدریس خود نیست لایق درسی بالاتر یا پائین تر است، شاگردهای آن ها ممکن است نه راضی باشند و نه احترام قائل باشند، فقط بخاطر ترس از نمره ندادن و مردود شدن - درعین عدم رضایت- از آن استاد تمکین و اطاعت کنند، این گونه بی نظمی ها و بی حسابی ها در تحصیلات کلاسیک بطور فراوان وجود دارد. اما

در تحصیلات علوم دینی ما اثری از این گونه بی‌نظمی‌ها و بی‌حسابی‌ها وجود ندارد.

روی این اصل جلو افتادن افراد در حوزه‌های علوم دینی، طبق ناموس طبیعی انتخاب اصلح صورت می‌گیرد، همان‌طور که علی‌علیه السلام در وصف علماء الهی می‌فرماید:

(فَكَانُوا كَتَفَاضِلِ الْبَدْرِ يُنْتَقَى فَيُؤْخَذُ مِنْهُ وَيُلْقَى قَدْ مَيَّرَهُ التَّخْلِيصُ وَهَذَّبَهُ التَّمْجِيسُ).

یعنی مانند بذر انتخاب شده و تصفیه شده می‌باشند که بهترین و خالص‌ترین آن‌ها برای کاشتن انتخاب می‌شوند.

طلاب پله پله روی همین ناموس بالا می‌روند تا پله ماقبل آخرین پله که مرجعیت است، تا قبل از پله آخر فقط ذوق و عقیده طلاب است که اساتید را بالا می‌برد ولی همین که پله آخر رسید پای وجوهات و سهم امام و تقسیم و شهریه بمیان می‌آید، فقط در همین جا است که گاهی حساب‌ها بهم می‌ریزد و دیگر قانون انتخاب اصلح حکمفرما نیست.

این‌ها مزایائی است که در زندگی و طرز تحصیل طلاب علوم دینییه هست، ضمناً نواقصی هم هست که باید گفته شود.

طلاب علوم دینییه کنکور ورودی ندارند و لذا ممکن است کسی که صلاحیت ورود در این مؤسسه مقدس را ندارد وارد شود، و چون امتحانی در کار نیست طلاب در بالا رفتن از کتاب پائین‌تر بکتاب بالاتر آزادند و بدیهی است که بسیار اتفاق می‌افتد که افرادی پیش از آن که مراتب پائین‌تر را طی کنند گام بالا می‌گذارند و تحصیلاتشان متوقف و خودشان دلسرد می‌گردند.

طلاب استعدادیابی نمی‌شوند و در نتیجه ممکن است کسی که استعداد فقاهاست یا تبلیغ یا رشته تاریخ یا تفسیر و غیره دارد،

در غیر رشته ای که استعداد دارد بیفتد و استفاده کامل از وجودش نشود.

رشته های تحصیلی علوم دینیهِ اخیراً بسیار بمحدودیت گرائیده و همه رشته ها در فقاہت هضم شده و خود رشته فقه هم در مجرائی افتاده که از صد سال پیش باینطرف از تکامل باز ایستاده است. (1)

یکی از نواقص دستگاه روحانیت آزادی بی حد و حصر لباس روحانیت است. تدریجاً روحانیین از لحاظ لباس با دیگران متفاوت شده اند و لباس مخصوص پیدا کرده اند همچنان که سپاهیان و نظامیان و برخی اصناف دیگر نیز لباس مخصوص دارند:

در تشکیلات روحانی - برخلاف سایر تشکیلات - هر کسی بدون مانع و رادع می تواند از لباس مخصوص آن استفاده کند، بسیار دیده می شود که افرادی که نه علم دارند و نه ایمان بمنظور استفاده از مزایای این لباس باینصورت در می آیند و موجب آبروریزی می گردند.

در حوزه های علوم دینی ادبیات عرب خوانده می شود، اما با متد غلطی. نتیجۀ طلاب علوم دینی پس از سال ها تحصیل ادبیات عرب با آن که قواعد زبان عرب را یاد می گیرند خود زبان عرب را یاد نمی گیرند، نه می توانند با آن تکلم کنند و نه می توانند از عربی فصیح استفاده کنند یا بعربی فصیح بنویسند.

افراط در مباحثه و شیوع علم اصول درعین این که يك نوع قدرت و هوشیاری در اندیشه طلاب ایجاد می کند يك نقص دارد، و آن اینست که طرز تفکر طلاب را از واقع بینی در مسائل اجتماعی دور می کند و بواسطه این که حتی منطق تعقلی ارسطویی نیز بقدر کافی

ص: 174

تحصیل و تدریس نمی شود، روش فکری طلاب بیشتر جنبه جدلی و بحثی دارد. و این بزرگ ترین عاملی است که سبب می شود طلاب در مسائل اجتماعی واقع بینی نداشته باشند.

مهم ترین نقضی که در دستگاه رهبری دینی ما فعلاً بوجود آمده مربوط به بودجه و معاش و نظام مالی و طرز ارتزاق روحانیین است.

مسئله بودجه

در این که معاش روحانیین بهتر است از چه راه تأمین شود چند نحو می توان نظر داد:

الف- عقیده بعضی اینست که روحانیت بودجه مخصوص نمی خواهد، افراد روحانی لازم است مانند سایر طبقات مردم کار و شغل و منبع درآمدی از برای خود داشته باشند، از دسترنج شخصی خود زندگی کنند، قسمتی از وقت خود را صرف تهیه امر معاش و قسمت دیگر را صرف شئون روحانی از تحصیل و تدریس و افتاء و ارشاد و تبلیغ بنمایند.

این عده معتقدند که روحانیت و شئون روحانیت در اسلام يك شغل و حرفه مخصوص نیست که بشود برای او بودجه مخصوصی در نظر گرفت، هر کس که قادر است ضمن تأمین امر معاش خود عهده دار شئون روحانی بشود حق دارد وارد بشود و اگر کسی می خواهد این شئون را بعهدہ بگیرد و آن گاه کلّ بر اجتماع گردد بهتر اینست که از اول وارد چنین مجاهده ای نشود.

استدلال این عده اینست که در صدر اسلام، یعنی زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) و زمان ائمه اطهار (علیهم السلام) اشخاصی بودند که همین وظائف را بعهدہ داشتند، حلال و حرام تعلیم می کردند.

نصیحت و موعظه می کردند، در حوزه های درس شرکت می کردند و خودشان حوزه درس داشتند، در عین حال هر کدام از آن ها شغل و حرفه ای برای زندگی داشتند. بسیاری از آن ها با عنوان شغل و حرفه خود از قبیل تمار و عطار و بزاز و خزاز و طحان و سمان و حذاء و وشاء و غیره در کتب حدیث و فقه و تاریخ شناخته می شوند. هیچ دیده نشده که رسول خدا یا ائمه اطهار يك یا چند نفر را دستور داده باشند از همه کارها دست بکشند و منحصرأ بمشاغلی که امروز مشاغل روحانی نامیده می شود از قبیل افتاء و تدریس و امامت جماعت و وعظ و تبلیغ بپردازند. اینست نظر عده ای.

حقیقت اینست که اگر افرادی زندگی خود را از راه دیگر تأمین و با این حال متصدی شئون روحانی بشوند بسیار خوب است، همیشه افراد کمی از این قبیل بوده و هستند، اما نمی توان گفت همه افراد باید این چنین باشند و در غیر این صورت وارد نشوند، زیرا با تغییراتی که در وضع زندگی مردم نسبت بصدر اسلام پیدا شده و با توسعه روز افزون علوم و احتیاجات ضرورت دارد که گروهی همه عمر ممحض باشند برای تحصیل و اداره شئون دینی مردم، و ناچار بودجه مخصوصی لازم است که با طرز صحیحی در این راه مصرف شود.

در صدر اسلام احتیاج این قدر نبوده، عقده ها و شبهه ها و همچنین معاندین و دشمنان اسلام این قدر نبوده اند. حتما ضرورت دارد همیشه گروهی ممحض برای دفاع از اسلام و جواب گویی باحتیاجات دینی مردم بوده باشند. آری انصاف اینست که برخی شئون روحانی که فعلاً معمول است از قبیل امامت جماعت نه يك شأن مخصوص روحانی است و نه کسی حق دارد آن را بهانه

قرار داده و عمری کلّ اجتماع بوده باشد.

بهر حال این جمود فکری است که صرفاً بحکم این که يك چیزی در صدر اسلام نبوده اکنون هم که احتیاج و ضرورت ایجاب می کند نبوده باشد.

ب- فرض دیگر اینست که روحانیت بودجه مخصوص خود را از اوقاف و صدقات جاریه استفاده کند.

شاید همه دستگاه های روحانی جهان - غیر از شیعه- بودجه شان منحصرأ از راه موقوفات و صدقات جاریه بوده باشد.

در اکثر شهرستان های ایران مدارس علوم دینی ساخته شده و املاك زياد با عایدات سرشار وقف آن مدارس شده، در گذشته موقوفات آن مدارس در طهران و اصفهان و مشهد و تبریز و شیراز و سایر شهرستان ها کمک بزرگی بتحصيل علوم دینیه بوده است.

اما متأسفانه فعلاً بعلى که نمی توان شرح داد بسیاری از این موقوفات بصورت ملك شخصی در آمده و بعضی دیگر که بنام وقف باقی است در اختیار روحانی نمایانی است که بنفع دستگاه هائی علیه مصالح عالیه اسلام و مسلمین فعالیت می کنند و بعضی هم در اختیار اداره کل اوقاف است و بشکل دیگری تضییع می گردد، فقط موارد کمی باقی مانده که بمصرف حقیقی و شرعی می رسد.

موقوفاتی که ممکن است یا لازم است در اختیار سازمان روحانیت قرار بگیرد منحصر بموقوفات مدارس نیست، قلم ها و رقم های درشت تری هست که شرعاً جایز یا لازم است در اختیار سازمان روحانیت قرار بگیرد. تاکنون بارها این مسئله بین مقامات عالی روحانی و مقامات دولتی مطرح شده که این بودجه

در اختیار سازمان روحانیت قرار بگیرد، ولی بعلمی که بر ما مجهول است به نتیجه نرسیده است.

اگر وضع اوقاف سر و صورتی پیدا کند و سازمان معقول و منظمی پیدا نماید نه تنها بودجه عادی روحانیت را تأمین خواهد کرد بلکه بطور کلی کمک بزرگی بدین فرهنگ و تربیت و اخلاق عمومی خواهد بود و اما اگر بشکلی باشد که هست مایه بزرگی است برای فاسد پروری و تقویت افرادی که عملاً همیشه مانع هر اصلاح و سدّ راه پیشرفت جامعه اسلامی می باشند.

ج- فرض و صورت دیگر استفاده از سهم امام علیه السلام است. از ادیان دیگر اطلاعی ندارم که آیا در متن آن ادیان قانونی مالی وضع شده که با زندگی روحانین و اداره سازمان رهبری دینی آن ها قابل انطباق باشد یا نه؟ اما در اسلام طبق نظر شیعه از آیه مبارکه خمس چنین قانونی استفاده می شود.

خمس تعلق می گیرد بغنائم جنگی و معادن و عوائد خالص سالانه و بعضی چیزهای دیگر که يك پنجم آن ها را هر کسی باید بعد از وضع هزینه شخصی در اختیار دستگاه امامت و رهبری دینی قرار دهد.

نیمی از خمس، سهم امام نامیده می شود که بحسب نظر فقهاء شیعه مصرفش حفظ و ابقاء دین است و مصرف نیمی دیگر سادات فقیر می باشند.

در حال حاضر یگانه بودجه ای که عملاً سازمان روحانیت ما را می چرخاند و نظام روحانی ما روی آن بنا شده و روحانیت ما طرز و سبک سازمانی خود را از آن دریافته و تأثیر زیادی در همه شئون دینی ما دارد سهم امام است.

روحانیین و مجتهدین برای وصول این بودجه که نوعی مالیات است هیچ گونه الزام و اجباری بوجود نمی آورند، این خود مردم مؤمن مسلمان هستند که با کمال رضایت و طیب خاطر بروحانیینی که مورد اعتماد و اطمینانشان هست مراجعه می کنند و این مالیات شرعی را می پردازند روحانیین سازمان ممیزی برای این مالیات ندارند، خود مردم بحکم وجدان و ایمان تمام وجوهی که بمالشان تعلق می گیرد چه کم و چه زیاد، از رقم های كوچك گرفته تا رقم های صد هزار تومانی و چند صد هزار تومانی می پردازند.

امتیاز روحی سهم امام بر بودجه اوقاف، ضمیمه شدن عواطف و تواضع و اظهار ارادت پرداخت کنندگان است.

توجه سهم امام از طرف عامه مردم بکسی تابع تشخیص و حسن ظن آن هاست. و اما این که طرف واقعاً صلاحیت دارد یا ندارد تابع اینست که عامه مردم تا چه اندازه در تشخیص خود اشتباه نکرده باشند و عواملی غیر از صلاحیت واقعی طرف دخالت نکرده باشد. بهر حال برنده نهائی سهم امام است. يك سلسله علل و معلولی منظم بین معرفی شدن کسی و سپس حسن ظن مردم و بعد رسیدن سهم امام و آن گاه در دست گرفتن زعامت و ریاست برقرار است.

تا صد سال پیش که تمدن جدید بایران نیامده بود و وسائل ارتباط بین شهرها کم تر بود مردم هر شهری معمولاً وجوهات خود را بعلماء همان شهر می پرداختند و در همان جا مصرف می شد، ولی در يك قرن اخیر در اثر پیدایش وسائل جدیدار تباطات و نزديك شدن منطقه ها بیکدیگر عادت بر این شد که وجوهات بهمان کسی داده شود که مرجع تقلید است، نتیجه سهم امام تمرکز

پیدا کرد و ریاست ها و زعامت ها و قدرت های بزرگ بوجود آورد.

شخصیتی که برای اولین بار در قرن اخیر ریاست و زعامت کلی پیدا کرد و وسائل ارتباطی جدید کمک بزرگی شد برای توسعه دامنه ریاست و زعامت وی، مجتهد بزرگ مرحوم حاج میرزا محمدحسن شیرازی اعلی الله مقامه بود. اولین مظهر این قدرت و ریاست، فتوای معروف ایشان در مورد قرارداد معروف تنباکو بود. بعد از ایشان نیز برای اخلافشان کم و بیش همچو زعامت ها و ریاست ها پیش آمده است.

طرز وصول سهم امام همان طور است که گفته شد، کیفیت مصرف رساندن آن هم طبق سنت معمول صددرصد بستگی دارد بنظر شخصی که بدست او رسیده است، تاکنون معمول نبوده که دفتر و حساب و رسیدگی و بیلانی در کار باشد. خوب بمصرف رسیدن آن بستگی داشته به تقوا و خداترسی شخص مرجع وجوهات، و دیگر حسن تشخیص و اشتباه نکردن او، سوم امکانات و قدرت حسن اجراء وی.

نقطه قوت، نقطه ضعف

سهم امام بطرزی که الان جاری و معمولست محاسنی دارد و معایبی، حسنش از این جهت است که پشتوانه اش فقط ایمان و عقیده مردمست، مجتهدین شیعه بودجه خود را از دولت دریافت نمی کنند و عزل و نصبشان بدست مقامات دولتی نیست. روی همین جهت همواره استقلالشان در برابر دولت ها محفوظست، قدرتی در برابر قدرت دولت ها بشمار می روند و احیاناً در مواردی، سخت مزاحم دولت ها و پادشاهان بوده اند.

ص: 181

همین بودجه مستقل و اتکاء بعقیده مردمست که سبب شده در مواقع زیادی با انحراف دولت ها معارضه کنند و آن ها را از پای در آورند، ولی از طرف دیگر نقطه ضعف روحانیت شیعه نیز همین است، روحانین شیعه اجبار و الزامی ندارند که از دولت ها اطاعت کنند اما ناگزیرند سلیقه و عقیده عوام را رعایت کنند و حسن ظن آن ها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیت شیعه هست از همین جا است.

اگر روحانیت ایران را با روحانیت مصر و زعامت دینی جامع از هر مقایسه کنیم می بینیم که هر کدام از این دو از نظر سازمان امتیازی بر دیگری دارد.

در مصر بععل خاصی که مهم ترین آن ها نداشتن بودجه مستقل و دیگر طرز تفکر است که درباره اولی الامر دارند، رئیس جامع ازهر با انتخاب رئیس جمهور مصر تعیین می گردد، رئیس جامع ازهر در مصر از این نظر مانند دادستان کل کشور است در تشکیلات دولتی ما که با فرمان شخص اول مملکت تعیین می شود، اما در روحانیت ایران هرگز چنین چیزی نیست، بلکه اگر تمایل مقامات دیگر نسبت بریاست و زعامت شخصی محرز گردد موجب شکست و سقوط او خواهد بود.

در سه سال پیش در یکی از روزنامه ها عکس علامه شیخ محمود شلتوت مفتی اعظم و رئیس جامع ازهر را در اطاق کار خودش دیدم در حالی که بالای سرش عکس جمال عبدالناصر بود، در ایران ممکن نیست حتی در اطاق محقر يك طلبه کسی عکس یکی از مقامات را ببیند، زعیم روحانی مصر هرگز آن قدر قدرت پیدا نخواهد کرد که در مقابل دولت ها قدرتی بشود و در قضیه ای مانند قضیه تنباکو حکومت وقت را از پا در آورد. چرا؟ چون متکی بدولت است.

ولی از طرف دیگر روحانی مصری چون زندگی و معاش و مقام خود را در دست مردم نمی بیند و متکی بعوام نیست خود بخود حریت عقیده دارد. مجبور نیست بخاطر عوام حقایق را کتمان کند، گمان نمی کنم هیچ وقت يك زعيم روحانی شیعه در وضع حاضر هر اندازه روشن ضمیر و اصلاح طلب و مخلص باشد بتواند فتوائی مانند فتوای دو سال پیش شیخ شلتوت که يك طلسم هزار ساله را شکست صادر کند و قدمی مانند قدم او بلکه خیلی کوچک تر از قدم او بردارد.

در قرون اولیه اسلامی که علماء دینی ایران و مصر از نظر معاش وضع مشابهی داشتند روحانیین ایران از لحاظ روشن بینی و تألیفات متنوع در رشته های مختلف و ابتکار در علوم از مصري ها عقب نبودند، بلکه باعتراف خود مصري ها ایرانیان در همه علوم اسلامی پیشقدم بودند؛ اما امروز کار بعکس است، روشنفکران مسلمان ایران چشمشان بدانشمندان مصر است که در مسائل علمی و اجتماعی اسلامی تألیف جدیدی بیرون دهند، از روحانیین خودشان مأیوسند، زیرا در وضع و شرایط حاضر از این ها جز رساله عملیه که بکار عوام می خورد و یا تألیفات سطحی که از حدود فکر عوام تجاوز نمی کند نمی توان انتظار داشت.

قدرت و حریت

اگر اتکاء روحانی بمردم باشد قدرت بدست می آورد، اما حریت را از دست می دهد؛ و اگر متکی بدولت ها باشد قدرت را از کف می دهد اما حریتش محفوظ است، زیرا معمولاً توده مردم معتقد و با ایمانند اما جاهل و منحط و بی خبرند و در نتیجه با اصلاحات مخالفند، و اما دولت ها معمولاً روشنفکرند ولی ظالم و متجاوزند،

روحانیت متکی بمردم، قادر است با مظالم و تجاوزات دولت‌ها مبارزه کند اما در نبرد با عقاید و افکار جاهلانه مردم ضعیف و ناتوان است، ولی روحانیت متکی بدولت‌ها در نبرد با عادات و افکار جاهلانه نیرومند است و در نبرد با تجاوزات و مظالم دولت‌ها ضعیف است.

بنظر ما صرف اتکاء بودجه روحانیت ایران بعقیده مردم ضعیف آن نشده است، بلکه سازمان نداشتن این بودجه سبب این نقص بزرگ شده است و می‌توان با سازمان دادن این بودجه این نقص بزرگ را رفع کرد تا روحانیت شیعه، هم قدرت داشته باشد و هم حریت. بعداً این مطلب را تحت عنوان راه اصلاح ذکر خواهیم کرد.

عوام زدگی

جامعه در بسیاری از حالات مانند فرد است، از آن جمله آفت زدگی است، البته آفت اجتماع متناسب و مخصوص بخود اجتماع است، هر جامعه ای نیز يك نوع آفت مخصوص بخود دارد، آفتی که جامعه روحانیت ما را فلج کرده و از پا در آورده است «عوام زدگی» است، عوام زدگی از سیل زدگی، زلزله زدگی، مار و عقرب زدگی بالاتر است، این آفت عظیم معلول نظام مالی ما است.

روحانیت ما در اثر آفت عوام زدگی نمی‌تواند پیشرو باشد و از جلو قافله حرکت کند و بمعنی صحیح کلمه هادی قافله باشد، مجبور است همیشه در عقب قافله حرکت کند، خاصیت عوام اینست که همیشه با گذشته و آن چه بآن خو گرفته پیمان بسته است و حق و باطل تمیز نمی‌دهد، عوام هر تازه ای را بدعت یا هوی و هوس می‌خواند،

ناموس خلقت و مقتضای فطرت و طبیعت را نمی شناسد و از این رو با هر نوی مخالفت می کند و طرفدار حفظ وضع موجود است. ما امروز می بینیم که عوام الناس بمسائلی جدی از نوع توزیع عادلانه ثروت و عدالت اجتماعی و تعلیمات عمومی و حاکمیت ملی و امثال این ها پیوند ناگسستنی با اسلام دارد و اسلام است که عنوان کننده این حقایق و مدافع آن ها است، بآن چشم نگاه می کنند که بیک هوس کودکانه نگاه می کنند.

روحانیت عوام زده ما چاره ای ندارد از این که هر وقت يك مسئله اجتماعی می خواهد عنوان کند، بدنبال مسائل سطحی و غیر اصولی برود و از مسائل اصولی صرف نظر کند؛ و یا طوری نسبت باین مسائل اظهار نظر کند که با کمال تأسف علامت تأخر و منسوخت اسلام بشمار رود و وسیله بدست دشمنان اسلام بدهد.

افسوس که این آفت عظیم دست و پاها را بسته است و اگر نه معلوم می شد که اسلام در هر عصر و زمانی تازه است (لا یَقْنی عَجَائِیُّهُ وَلَا یَنْقَضِی غَرَائِیُّهُ)، معلوم می شد که حتی عمیق ترین سیستم های اجتماعی قرن ما قادر نیست با آن چه اسلام آورده است رقابت کند.

روحانیت عوام زده ما چاره ای ندارد از این که همواره سکوت را بر منطق و سکون را بر تحرك و نفی را بر اثبات ترجیح دهد. زیرا موافق طبیعت عوام است.

حکومت عوام منشأ رواج بی حد و حصر ریا و مجامله و تظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن بهیکل و شیوع عناوین و القاب بالا بلند در جامعه روحانیت ما شده که در دنیا بی نظیر است. حکومت عوام است که آزاد مردان و اصلاح طلبان روحانیت ما را دلخون کرده و می کند. (1)

ص: 185

1- مرحوم ملك الشعراء بهار قصیده مستزادی دارد در مذمت و شکایت از عوام، می گوید: از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام *** داد از دست عوام کار اسلام ز غوغای عوام است تمام *** داد از دست عوام ز آن چه پیغمبر گفته است و در او نیست شکی *** نپذیرند یکی وحی منزل شمرند آن چه شنیدند از امام *** داد از دست عوام عاقل از بسمله خواند بهوایش نچمند *** همچو غولان برمند غول اگر قصد کند گرد شوند از در و بام *** داد از دست عوام عاقل آن به که همه عمر نیارد بزبان *** نام این بی ادبان که در این قوم نه عقل است و نه ننگ است و نه نام *** داد از دست عوام دل من خون شد در آرزوی فهم درست *** ای جگر نوبت تو است جان بلب آمد و نشنید کسی جان کلام *** داد از دست عوام غم دل با که بگویم که دلم خون نکند *** غم افزون نکند سر فرو برد بچاه و غم دل گفت امام *** داد از دست عوام پیش جهال ز دانش نسراید سخن *** پند گیرید ز من که حرام است حرام است حرام است حرام *** داد از دست عوام

در سال های اول زعامت مرحوم آیه الله آقای بروجردی اعلی الله مقامه يك روز در ضمن درس فقه، حدیثی بمیان آمد که از حضرت صادق علیه السلام سؤالی می کنند و ایشان جوابی می دهند. شخصی بآن حضرت می گوید قبلاً همین مسئله از پدر شما امام باقر (علیه السلام) سؤال شده ایشان طور دیگر جواب داده اند، کدام يك درست است؟ حضرت صادق (علیه السلام) در جواب فرمود آن چه پدرم گفته درست است. بعد اضافه کردند:

(إِنَّ الشَّيْعَةَ أَتَوْا أَبِي مُسْتَرْشِدِينَ فَأَفْتَاهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ وَاتَّوْنِي شُكَاكَاً فَأَفْتَيْتُهُمْ بِالتَّيَمِّيَّةِ):

یعنی شیعیان آن وقت که سراغ پدرم می آمدند با خلوص نیت

می آمدند و قصدشان این بود که ببینند حقیقت چیست و بروند عمل کنند، او هم عین حقیقت را بآن ها می گفت، ولی این ها که می آیند از من سؤال می کنند قصدشان هدایت یافتن و عمل نیست، می خواهند ببینند از من چه می شنوند و بساهست که هر چه از من می شنوند باین طرف و آن طرف بازگو می کنند و فتنه بپا می کنند، من ناچارم که با تقیه بآن ها جواب بدهم.

چون این حدیث متضمن تقیه از خود شیعه بود، نه از مخالفین شیعه، فرصتی بدست آن مرحوم داد که درد دل خودشان را بگویند، گفتند: «تعجب ندارم، تقیه از خودمانی مهم تر و بالا-تر است، من خودم در اول مرجعیت عامه گمان می کردم از من استنباط است و از مردم عمل، هر چه من فتوا بدهم مردم عمل می کنند، ولی در جریان بعض فتواها (که بر خلاف ذوق و سلیقه عوام بود) دیدم مطلب این طور نیست».

البته نوع تقیه ای که در متن حدیث است با نوع تقیه ای که ایشان فرمودند یکی نیست، دو نوع است، آن نوع تقیه که در حدیث است بمحیط روحانی ما اختصاص ندارد، در همه جای دنیا معمول است و چاره ای از آن نیست، ولی نوع تقیه ای که در محیط روحانی ما معمول است از اختصاصات طرز تشکیلات ما است که اخیراً پیدا شده. ایشان هم بیک مناسبت کوچکی خواستند درد دل خود را اظهار کنند.

مرحوم آیه الله حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی - اعلی الله مقامه - مؤسس حوزه علمیه قم، بفکر افتادند یک عده از طلاب را بزبان خارجی و بعضی علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتوانند اسلام را در محیط های تحصیل کرده جدید بلکه در کشورهای خارج تبلیغ کنند، وقتی که این خبر منتشر شد، گروهی از عوام بازار تهران بقم

رفتند و رسماً اظهار داشتند که این پولی که ما بعنوان سهم امام می دهیم برای این نیست که طلاب زبان کفار را یاد بگیرند، و اگر این وضع ادامه پیدا کند ما بشما سهم امام نخواهیم داد !!! آن مرحوم هم دید که ادامه این کار موجب انحلال حوزه علمیه و خراب شدن اساس کار است، از منظور عالی خود صرف نظر کرد.

در چند سال پیش در زمان زعامت و ریاست مرحوم آیه الله آقاسید ابوالحسن اصفهانی - اعلی الله مقامه - عده معتابهی از علماء و فضلاء مبرز نجف که در زمان حاضر بعضی از آن ها مرجع تقلید می باشند جلسه کردند و پس از تبادل نظر اتفاق کردند که در برنامه دروس طلاب تجدید نظری بنمایند و احتیاجات روز مسلمین را در نظر بگیرند، مخصوصاً مسائلی که جزء اصول عقاید مسلمین است جزء برنامه درسی طلاب قرار دهند و خلاصه حوزه نجف را از انحصار فقاها و رساله عملیه نویسی خارج کنند. جریان باطلاع معظم له رسید. معظم له که قبلاً درس خود را از جریانی که برای مرحوم آیه الله حائری پیش آمده بود و از نظایر آن یاد گرفته بودند پیغام دادند که تا من زنده هستم کسی حق ندارد دست بترکیب این حوزه بزند؛ اضافه کردند سهم امام که بطلاب داده می شود فقط برای فقه و اصول است نه چیز دیگر. بدیهی است که عمل ایشان درس آموزنده ای بود برای آن آقایان که زعماء فعلی حوزه نجف هستند.

با این توضیح معلوم شد که چرا شخصیت های برجسته ما همین که روی کار می آیند از انجام منویات خود عاجزند؟ چرا حوزه های علمیه ما از صورت دانشگاه دینی بصورت «دانشکده فته» در آمده؟ چرا علماء و فضلاء ما همین که معروف و مشهور شد نداگر معلومات دیگری غیر از فقه و اصول دارند روی آن ها را می پوشانند

و منکر آن ها می شوند؟ چرا بی کاره و علف هرزه در محیط مقدس روحانی ما زیاد است بطوری که يك زعيم روحانی مجبور است برای آب دادن يك گل، خارها و علف هرزه های زیادی را آب بدهد؟ چرا در محیط روحانی ما سکوت و سکون و تماوت و مرده وشی بر منطق و تحرك و زنده صفتی ترجیح دارد؟ چرا حریت فکر و عقیده در میان ما کم تر وجود دارد؟ چرا برنامه تعلیمات طلاب و محصلین علوم دینی مطابق احتیاجات روز تنظیم نمی شود؟ چرا روحانیون ما بجای آن که پیشرو و پیشتاز و هادی قافله اجتماع باشند همیشه از دنبال قافله حرکت می کنند؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟

راه اصلاح

راه اصلاح این نیست که روحانیت ما بودجه عمومی نداشته باشد و هر کس از دست رنج شخصی خود زندگی کند، راه اصلاح این نیست که روحانیت ما مانند روحانیت مصر تابع دولت بشود.

راه اصلاح يك چیز است: سازمان دادن ببودجه فعلی روحانیت. در حال حاضر جریان سهم امام شبیه اینست که فی المثل دولت مالیاتی برای تأمین زندگی معلمین فرهنگ وضع کند و خود آن ها را مأمور کند که با جلب نظر و تحیب مردم این بودجه را وصول کنند و هر کس بهر اندازه می تواند از مردم بگیرد، لکن وجداناً موظف است که زائد بر احتیاجات شخصی خود را بدیگران بدهد.

بدیهی است که در این صورت وضع فرهنگ و تعلیم و تربیت بچه شکلی در می آید. آن معلمین بچه ها را آن طور تعلیم و تربیت می کنند که پسند خاطر اولیاء اطفال که نوعاً عوام مستند بوده باشد،

محالست چنین فرهنگی پیشروی کند. این طرز عمل سبب می شود که عوام فریبان آن ها جلو بیفتند و صاحب نظران و اصلاح طلبان فرهنگی حذف شوند، بازار ریاکاری و مجامله و کتمان حقایق و ظاهر سازی و بالاخره همه معایبی که با جلب عوام بستگی دارد در میان آن ها رائج گردد. این طرز عمل سبب می شود که معلم باولیا طرز عمل اطفال بچشم يك «مستغل» بنگرد و همه تدابیری که يك صاحب ملك یا صاحب کارخانه ای در بهره برداری برای سود بیشتر بکار می برد او در مورد اولیاء اطفال بکار ببرد، هم مفاسد جلب عوام پیدا خواهد شد از قبیل ریا و ظاهر سازی و کتمان حقایق و گدا مسلکی، و هم مفاسد تقسیم نشدن عادلانه ثروت از قبیل کینه ها و دشمنی ها و عقده ها و بدبینی ها.

بودجه روحانیت ما عیناً چنین حالتی را دارد. راه اصلاحش منحصرأً سازمان دادن باین بودجه است از راه ایجاد صندوق مشترك و دفتر و حساب و بیلان در مراکز روحانیت بطوری که احدی از روحانین مستقیماً از دست مردم ارتزاق نکند. هر کس بتناسب خدمتی که انجام می دهد از آن صندوق که در اختیار مراجع و روحانین طراز اول حوزه های علمیه خواهد بود معاش خود را دریافت کند.

اگر این کار بشود مردم بحکم عقیده و ایمانی که دارند وجوه مال خود را می پردازند و ضمناً حکومت و تسلط عوام ساقط، و گریبان روحانین از چنگال عوام الناس خلاص می گردد، همه آن مفاسد ناشی از اینست که روحانین مستقیماً از دست مردم ارتزاق می کنند. از اینست که هر کسی شخصاً باید با وجوهات دهندگان ارتباط پیدا کند و نظر او را جلب نماید.

هر مرجع تقلیدی شخصیش بسته بسهم امام است که بگیرد

و بطلاب حوزه های علمیه بدهد، باید شخصاً جلب اعتماد کند و این بودجه را تأمین و تحصیل نماید. این مفاسد از این جاست که روحانین شهرستان ها چاره ای ندارند از این که روحانیت را حرفه و مسجد را محل کسب و کار خود قرار دهند.

اگر این وضع اصلاح شود هیچ شخصی مستقیماً با مردم سر و کار نخواهد داشت. مراجع عالی قدر تقلید آزاد خواهند گشت، مساجد از صورت دگه کسب خارج و باین وضع تأسف آور مساجد خاتمه داده خواهد شد. دیگر در مساجد بزرگ و جامع هائی مانند جامع گوهرشاد ده ها نفر هر کدام در گوشه ای اقامه جماعت نخواهند کرد و مورد اعتراض هر آدم فهمیده ای نخواهد شد، دیگر جائی برای این سؤال باقی نخواهد ماند که چرا نماز جماعت در میان اهل تسنن مظهر شوکت و جلال اسلامی و در میان اهل تشیع مظهر تفرقه و اختلاف است؟!

معیشت

کار معیشت را نمی توان ساده گرفت يك ركن اساسی حیات است اگر مختل باشد در همه شئون حیات اثر می گذارد.

يك نفر روحانی متدین را فرض کنید که با چند سر عائله پس از چند سال تحصیل در یکی از شهرستان ها رحل اقامت افکنده و مسجد و محرابی را اشغال کرده است. این فرد از آن نظر که متدین است در حدود امکانات خود فعالیت هائی می کند: مسئله می گوید، موعظه می کند، اخلاق و تفسیر و تاریخ اسلام می گوید. و از آن نظر که يك بشر است و خرج دارد و از مراکز روحانیت زندگیش تأمین نمی شود و در حال حاضر راه زندگیش منحصرأ اینست که از دست مردم مستقیماً ارتزاق کند ناچار است که بمزیدان خود بچشم

«مستغلاً» نگاه کند، و چون افراد دیگری نظیر خود او ممکن است در همان شهر باشند و آن ها هم از همین راه زندگی می کنند طبعاً بحکم ناموس خلقت يك نوع رقابت در «مریدداری» بوجود می آید، رقابت احتیاط بیشتری را در رعایت جانب سلیقه مردم ایجاب می کند، وقتی که این بیچاره ببیند مخالفت با عوام سبب می شود که از هستی ساقط گردد پیش خود فکر می کند که نهی از منکر وقتی واجب است که موجب ضرر و زیانی نگردد، اگر موجب ضرر و زیانی گردد تکلیف ساقط است.

بستگی معیشت این فرد بمردم احساس و اندیشه تکلیف شرعی او را هم عوض می کند.

این نکته ناگفته نماند که روحانیت درعین حال می تواند و لازم است از بودجه مشروع اوقاف و صدقات جاریه نیز استفاده نماید.

اثر ایمان و تقوا

ممکن است خواننده محترم تصور کند که ما در حساب های گذشته اثر شگفت انگیز ایمان و تقوا را در اصلاح کارها فراموش کرده ایم، همه گفته های گذشته فقط در مورد سازمان های اجتماعات مادی صادق است نه در مورد سازمان روحانی که از افراد منزّه و متقی تشکیل شده و سر و کارشان با معنویات است. در سازمان های روحانی روح ایمان و معنویت جای نظم و تشکیلات و سازمان مرتب و هر نوع محکم کاری را می گیرد.

عرض می کنم چنین نیست، من باثر شگفت انگیز ایمان و تقوا معترفم، ایمان و تقوا بسیاری از مشکلات راحل می کند و جای بسیاری از محکم کاری ها را می گیرد، اگر چنین بودجه ای با همین

آزادی و بدون مسؤولیت و دفتر و حساب و بیلان در اختیار يك سازمان دولتی بگذارند معلوم می شود چه خبر است. در سازمان های دولتی با همه تشکیلات طویل و عریض و مسؤولیت ها و مجازات ها و محاکم، و با این همه رسیدگی ها و بازرسی ها، باز هر روز می بینیم که پرونده های اختلاس چندصد ملیونی در دادگستری مطرح است. قدرت دین و معنویت است که با این همه بی نظمی و بی حسابی بهمین اندازه روحانیت ما را نگهداری کرده و مانع متلاشی شدنش شده است.

در محیط مقدس روحانیت زعمائی مانند مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری پیدا شده اند که بقول خود او بوجهات بآنچشم نگاه می کرده اند که بآب چرکین طشت لباس شوری. هنگام منتهای ضرورت و احتیاج، اندکی از آن استفاده می کرده اند. در میان محصلین علوم دینیه همواره افرادی بوده و هستند که با زهد و قناعت و مناعت بی نظیری زندگی کرده و می کنند، حتی استادان و همدرسان و نزدیک ترین دوستان خود را از فقر خود بی خبر گذاشته اند. مصداق این آیه کریمه هستند (يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ)

ما معترفیم که هیچ چیزی جای تقوا و ایمان را نمی گیرد، ولی از طرف دیگر بنا نیست که ایمان و تقوا را جانشین همه چیز بدانیم، از هر چیزی فقط اثر خودش را باید انتظار داشت. نه معنی، جای ماده را بطور کامل پر می کند و نه ماده، جای معنی را در میان معنویات. هم هیچ کدام جای دیگری را بطور کامل پر نمی کند: مثلاً نه علم می تواند جانشین ایمان بشود و نه ایمان می تواند جانشین علم گردد.

نظم و انضباط و تشکیلات هم یکی از اصول مقدس زندگی

بشری است، اگر می بینیم که معنویت و ایمان بعضی از مفاسد بی نظامی و بی انضباطی را از بین برده باید توجه داشته باشیم که بی نظامی و بی تشکیلاتی معیشت روحانین، بمقیاس بیشتری ارکان ایمان و معنویت را متزلزل کرده و محیط فاسد بوجود آورده است.

موجب منتهای تأسف است که مردم جلو چشم خود ببینند که اولاد و احفاد و حواشی برخی از مراجع تقلید بزرگ آن قدر از هرج و مرج و بی نظامی های بودجه روحانیت اختلاس می کنند که سال های متمادی در کمال اسراف خرج می کنند و تمام نمی شود. آیا هیچ فکر کرده اید که این جریان ها چقدر بعالم روحانیت لطمه وارد آورده است؟!

يك مشکل بزرگ جامعه روحانیت ما، وجود روحانی نمایانی است که ساخته دولت ها هستند، دولت ها باین ها قدرت می دهند، بودجه اوقاف و بودجه های دیگر را در اختیار این ها می گذارند؛ این ها با زرنگی و یا تطمیع و یا وسایل دیگر عده دیگر را با خود موافق می کنند و معنأ همیشه بنفع دولت ها و بر ضرر مسلمانان در فعالیتند.

من نمی خواهم در این مقاله در اطراف این عده و مفاسدی که بر وجودشان مترتب است بحثی کرده باشم، هر کسی کم و بیش از آن آگاه است. در این جا همین قدر می گویم که آیا قطع این ریشه فساد جز با سازمان دادن صحیح بتشکیلات روحانی ما میسر است؟

وعظ و تبلیغ

وعظ و تبلیغ و خطابه و منبر یکی از رشته های روحانیت ما است،

اگر بنا شود درباره این قسمت از لحاظ وظیفه ای که بعهدہ دارد و خدماتی که انجام داده و می دهد و نقائصی که داشته و دارد بحث شود مقاله مستقلی خواهد شد. (1) در این جا بمناسبت مطالب گذشته همین قدر می گویم که دستگاه وعظ و تبلیغ ما بنوعی دیگر گرفتار عوام زدگی است. این دیگر به وجوهات و سهم امام مربوط نیست مربوط باینست که این کار رسماً بصورت يك شغل و کار و کسب در آمده و عنوان اجرت و مزد بگیری پیدا کرده است. یعنی همان موضوعی که همه انبیاء بنقل قرآن کریم در موارد متعدده از آن امتناع می کردند در میان ماجاری و معمول است. بدیهی است بحکم قانون مسلم عرضه و تقاضا هر چیزی که جزء مسائل اقتصادی قرار گرفت و از قبیل عوضه داشتن کالا برای فروش شد تابع میل و خواسته مصرف کننده است نه تابع مصلحت وی.

اگر کالائی که همه طبقات دیگر برای فروش وارد می کنند فقط بخاطر مصلحت وارد می شود می توان فرض کرد که وعظ و تبلیغ های حرفه ای ما، نیز در جهت مصالح اسلام و مسلمین صورت می گیرد. (2)

ص: 195

-
- 1- در عاشورای سال 1382 دو سخنرانی از طرف این جانب تحت عنوان «خطابه و منبر» در مکتب توحید و انجمن اسلامی مهندسين ایراد و در کتابی بنام گفتار عاشورا از طرف شرکت انتشار چاپ و منتشر شد.
 - 2- مرحوم حاجی نوری علیه الرحمة در کتاب لؤلؤ و مرجان در این موضوع بحث کرده اند. مولوی در جلد دوم مثنوی می گوید: هر نبی می گفت با قوم از صفا *** من نخواهم مزد پیغام از شما گر ترازو را طمع بودی بمال *** راست کی گفתי ترازو وصف حال گر طمع در آینه برخاستی *** در نفاق آن آینه چون ماستی

من منکر وجود خطبای صالح و مصلحت اندیش و خدمات گران بهائی که انجام داده و می دهند، نیستم، و هم طرفدار این نظر نیستم که يك باره وضع موجود عوض گردد و ترتیب دیگری داده شود، بلکه طرفدار این نظر هستم که خود سازمان روحانیت گروهی خطیب و واعظ با برنامه صحیح تربیت کند و زندگی آن ها را اداره کند و آن ها مزد و اجرای از رسالت خود نخواهند، این عده خواهند توانست آزاد بیندیشند، وجود این عده کافی است که دیگران هم از آن ها پیروی کنند، دستگاه وعظ و تبلیغ ما نیز مانند خود سازمان روحانیت قدرت دارد اما حریت ندارد؟ احیاناً در مبارزه با دولت ها قدرت مقاومت نشان می دهد اما در نبرد با جهالت عوام ضعیف و ناتوانست.

آینده امید بخش

اگر بخواست خدا مشکل مالی سازمان روحانیت ما حل گردد سایر نواقص بدنبال آن حل خواهد شد، اگر ما نکنیم روزگار خواهد کرد، چیزی که بسیار مایه امیدواراست وجود شخصیت های لایق و بزرگوار و مخلص و اصلاح طلب در میان همه طبقات روحانین ما، از طراز اول و مراجع تقلید و خطباء درجه اول گرفته تا طلاب و محصلین و وعاظ جوان، می باشد.

آن چه در این مقاله گفته شد بمعنی این نیست که خدای نخواسته در افراد روحانی ما نسبت بسایر طبقات نقیصه ای هست، بلکه خود این مقاله دلیل اینست که نویسنده هر انتظار اصلاحی دارد از این سلسله جلیله است، منظور نویسنده اینست که با سازمان صحیح دادن بروحانیت دست شخصیت های لایق و برجسته ما بازتر می شود و راه عملی شدن هدف های مقدس آن ها فراهم گردد.

بنظر نویسنده مادامی که اصلاح اساسی صورت نگرفته وظیفه افراد اصلاح طلب اینست که زندگی خود را از طریق يك شغل و حرفه که ضمناً کم تر وقت آن ها را بگیرد تأمین و از دسترنج خود زندگی کنند تا بتوانند آزاد فکر کنند و آزاد بگویند و از يك سنگر آزاد اسلام حمایت کنند و مقدمات يك اصلاح اساسی را فراهم نمایند.

روحانین بزرگ ما باید باین نکته توجه کنند که بقاء و دوام روحانیت و موجودیت اسلام در این کشور باینست که زعماء دین ابتکار اصلاحات عمیقی که امروز ضروری تشخیص داده می شود در دست بگیرند، امروز آن ها در مقابل ملتی نیمه بیدار قرار گرفته اند که روز بروز بیدار تر می شود، انتظاراتی که نسل امروز از روحانیت و اسلام دارد غیر از انتظاراتی است که نسل های گذشته داشته اند، بگذریم از انتظارات خام و نابخردانه ای که بعضی دارند، اکثریت آن انتظارات مشروع و بجاست، اگر روحانیت ما هر چه زودتر نجبد و گریبان خود را از چنگال عوام خلاص و قوای خود را جمع و جور نکند و روشن بینانه گام بردارد خطر بزرگی از ناحیه رجال اصلاح طلب بی علاقه بدیانت متوجهش خواهد شد.

امروز این ملت تشنه اصلاحات ناپسامانی ها است و فردا تشنه تر خواهد شد، ملتی است که نسبت بسایر ملل احساس عقب افتادگی می کند و عجله دارد بآن ها برسد، از طرفی مدعیان اصلاح طلبی که بسیاری از آن ها علاقه ای بدیانت ندارند زیادند و در کمین احساسات نو و بلند نسل امروزند، اگر اسلام و روحانیت به حاجت ها و خواسته ها و احساسات بلند این ملت پاسخ مثبت ندهند بسوی آن قبله های نوظهور متوجه خواهند شد، فکر کنید آیا اگر

سنگر اصلاحات را این افراد اشغال کنند موجودیت اسلام و روحانیت بخطر نخواهد افتاد؟

اما این که اگر بنا شود بحول و قوه الهی سر و سامانی جروحانیت ما داده شود روی چه اساس و با چه برنامه ای باید صورت بگیرد باید مفکرین قوم بنشینند و ترتیب کار را از جنبه برنامه های تحصیلی و از جنبه روش و طرز اداره و قسمت های دیگر بدهند. این جانب یاد داشت هائی در این زمینه تهیه کرده ام و برای آن که این مقاله بیش از این طولانی نشود از درج آن ها صرف نظر می کنم.

من خودم می دانم گروهی این افکار و این آرزوها را بیهوده و غیر عملی می دانند، بعقیده آن ها سر و سامان دادن بسازمان روحانیت در این عصر و زمان چیزی شبیه زنده کردن مرده و لاف نجات دادن يك بیمار محکوم بمرگ است.

اما من درست در نقطه مقابل فکر می کنم، روحانیت را از لحاظ هسته اصلی زنده ترین دستگاه ها می دانم، عقیده دارم فقط غل و زنجیرهایی بدست و پای این موجود زنده و فعال بسته شده و باید او را از قیدها و زنجیرها آزاد کرد.

من این عقیده را از مطالعاتی که درباره اسلام و معارف غنی آن دارم و از اطلاعاتی که درباره شخصیت های لایق این دستگاه دارم الهام گرفته ام، بنابر این نه تنها اصلاح این دستگاه را مستبعد و غیر عملی نمی دانم، کاملاً نزدیک و قریب الوقوع می دانم.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرِيهِ قَرِيباً.

ص: 198

بقلم : سيد محمود طالقانی

تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت و فتوی

ص: 199

در جای خود مسلم و محرز شده است که خاتمیت و بقاء و ابدیت آئین مقدس اسلام و همقدمی و مراقبت داشتن آن بر همه ی شؤون حیاتی که پیوسته در حال تغییر و تبدیل است، وابسته ی باصل اجتهاد می باشد. (1) بحسب همین اصل است که طبقه ی مخصوصی، در

ص: 201

1- علمای کلام بعد از اثبات نبوت عامه علت برانگیخته شدن پیمبران متعدد را در زمان های مختلف، اختلاف شرائط محیط و افکار و ابتلاآت مردم بیان کرده اند. این توجیه و تعلیل بهمین صورت با خاتمیت منافات دارد زیرا تغییر شرائط و افکار، هیچ گاه متوقف می شود، بلکه هر چه زمان و تاریخ پیش رود تغییر و تکامل سریع تر می گردد! این اشکال وقتی حل می شود که معنا و سر خاتمیت و ملازم بودن آن با اجتهاد، بیان شود: معنای خاتمیت تکمیل دین است. و دین آن گاه تکمیل می شود که همه ی اصول اعتقادی و عملی آن بیان شده باشد، در این صورت دیگر نیازی به بعثت پیمبری نیست، بلکه بعثت پیمبر زائد و بیهوده است. آن چه پس از خاتمیت ضرورت دارد اجتهاد است که چراغ هدایت را روشن و رشته ی نبوت را باقی می دارد، و همین موجب تحرك و پیشرفت و انطباق دین و استقلال فکری و عقلی متدین است. چنان که دوره ی نهائی تعالیم بشری، آغاز اجتهاد و بررسی در مسائل جدید و قدرت بر حل آنست. دوره ی تکمیل دین، نیز چنین است. در دوره ی نهائی تعالیم بشری مسائل اصولی و ریشه های علمی تعلیم داده و قدرت اجتهاد و نظر حاصل می شود و برای ذی فن و متخصص هر علمی هر مسئله ای که پیش آید قدرت حل و اظهار نظر در آن را دارد. از این جهت مکتب نبوت مانند مکتب های بشر دارای سه دوره است: ابتدائی، و متوسطه (که در آن خواندن و نوشتن و مسائل عمومی تعلیم داده می شود) و دوره ی نهائی، که در آن درهای اجتهاد گشوده می شود، از ابتداء تاریخ تاکنون و هرچه پیش رود، بیش از این سه دوره نیست. بنابراین در دوره ی تکمیل دین پیوسته نظر بمسائل جدید است. مهم ترین حکمت آیات متشابه و مجمل همین است، و جمله ی: «واما الحوادث الواقعة...» و فتوای تحریم تقلید میت ناظر باین است که مجتهد زنده می تواند در حوادث جاری و متغیر نظر دهد. تکامل اجتهاد نیز از لوازم تکامل دین است و از این جهت است که فقه و اصول آن، این گونه پیشرفت کرده و توسعه یافته و پس از این هم متوقف نخواهد شد. و با توسعه و تکامل پیوسته ی مباحث و ابواب فقه و اصول. فروع و مباحث فقه هر يك تخصصی خواهد شد. آن وقت مجتهدین برای انجام مسؤولیت شرعی خود در مسائل حادثه و مورد اختلاف احتیاج بمشورت را (مانند متخصصین در رشته های توسعه یافته ی همه ی شؤون) بیشتر درک خواهند کرد، در این دوره که اکنون شروع شده آراء فردی در این گونه مسائل خود ناشی از غرور و استبداد در رأی می باشد که در شریعت مقدس اسلام مطرود است.

اجتماع مسلمانان بعنوان روحانی و مجتهد پدید می آیند، اساس و منشأ روحانیت در اسلام تنها مبتنی بر همین اصل اساسی است.

ص: 202

اکنون باید بنگریم که انجام این وظیفه ی خطیر اجتهاد در دین و مراقبت بر حوادث که موجب زنده و فعال نگاهداشتن آئین است بچه صورتی اصلح و بمقصد و نظر شارع نزدیک تر است:

1- تمرکز مطلق در فتوا و امور اداری دین در يك یا چند فرد و مرکز.

2- نبودن هیچ گونه مرکزی بهر صورت که باشد.

3- تمرکز در فتوا و امور اداری در هیئت اجتماع و شورا.

اما درباره ی مطلب اول (تمرکز فتوی و اداره ی امور):

توجه به تمرکز مرجعیت در فرد یا افرادی از قرن اخیر هجری که نظریه ی وجوب تقلید اعلم پیش آمده شروع شده، در نتیجه ی این نظر و فتوا، مرجعیت و اداره امور در يك یا چند مرکز محدود متمرکز گشته و تقریباً حق نظر دادن و رأی، و اداره از دیگر دانشمندان دینی و فقهاء با همه ی شایستگی که داشته و دارند، عملاً سلب شده.

باید این مطلب آشکار شود که چه دلیل قاطعی از نصوص شرعی، و صراحت حکم عقل برای وجوب تقلید از اعلم وجود دارد؟ برای اثبات وجوب تقلید محکم ترین دلیل، رجوع عرف عقلاء به متخصص فنی می باشد، با آن که عرف عقلاء جز در موارد استثنائی

ص: 203

و ضروری در باره ی همه ی امور تخصصی به متخصص تر رجوع نمی کند.

بفرض آن که دلیل های عقلی و عرفی اصولی دیگر، مثبت وجوب رجوع با علم باشد جز اعلم واقعی و نسبی را نمی رساند، اما در مرحله ی اثبات و عمل، تشخیص اعلم در تمام مسائل و فروع دین در هر زمان و عصری مشکل، یا محال است؛ اگر فرضاً هم چنین فردی یافت شود، شناختن او برای همه اگر محال نباشد بس دشوار است، آیا شریعت سهله ی سمحه چنین تکلیفی را در هر زمان بر عهده ی مکلفین و پیروان خود می گذارد؟

علاوه بر این، سیره ی گذشته و مستمر مسلمانان و شیعیان اهل بیت، از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا دوره ی ائمه ی طاهرین و پس از آن بر این بوده: باصحاب خود که فقیه و راوی حدیث بودند و بفرمان آن ها برای نشر احکام باطراف می رفتند، اجازه ی نظر و فتوا می دادند. چنان که رسول اکرم با همین اجازه بعضی از اصحاب عالی قدر خود را مانند «سعد بن معاذ» بیمن و اطراف جزیره می فرستاد. سیره ائمه معصومین هم بر همین بوده: امیر المؤمنین علیه السلام در فرمان مالک می فرماید: «آن چه از امور بر تو مشتبه شد آن را بخدا و رسول برگردان».

و به قثم بن عباس والی مکه می نویسد: «صبح و عصر بنشین و برای مردم فتوا بده» از حضرت صادق رسیده که آن حضرت راوی وسائل را به «ابا بصیر اسدی» و به «محمد بن مسلم ثقفی». و حضرت رضا علیه السلام علی بن مسیب را به «زکریا بن آدم قمی» ارجاع فرمودند. حضرت صادق علیه السلام به «ابان بن تغلب» می فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده».

اگر این دستورات توجیه شود که در صورت دسترسی نداشتن

بامام واعلم بوده، اولاً این توجیه خلاف ظواهر مجموع سنت و روایات است. ثانیاً باز با وجوب مطلق تقلید اعلم موافق نیست. (1)

آیه ی 123 سوره ی توبه معروف بآیه ی نفر، که مبدء اصلی تشریع و وجوب اجتهاد و تفقه در اصول و فروع اسلام است ظاهر بلکه صریح در عدم تمرکز ابلاغ و فتوا و اداره ی امور می باشد (2). حکم و بیان این آیه مطابق نظام طبیعی اجتماع است زیرا احتیاجات و موضوعات تکلیفی با وضع هر کشور و ناحیه و طبقه و صنفی با هم

ص: 205

1- با این سیره و روایاتی که معارض قابل استناد ندارد، موردی برای تمسک باصول عقلی و عرفی نیست. غیر از منصوصات کتاب و سنت قطعی و احکام ضروری، بودن احکام واقعی هم محرز نیست و اگر هم باشد انحلال این علم اجمالی منحصر به تقلید اعلم نیست. اگر تقلید اعلم کم تر از احتیاط در مسائل اختلافی حرج باشد، چاره ای جز رجوع با علم نمی باشد.

2- (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ):
نشاید که مؤمنان همه کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای طایفه ای کوچ نکنند تا در دین در دین تفقه و بررسی نمایند و چون بسوی قوم خود بازگشتند آن ها را بیم دهند، باشد که اندیشه ناک شوند. از این آیه، چنین فهمیده می شود که از هر دسته و طبقه ای که امتیازات خاصی دارند (فرقه) گروهی متحرک (طائفه) باید کوچ کنند و در آئین، بررسی و اجتهاد کامل نمایند. تا چون در میان قوم خود بازگشتند باید آن ها را آگاه کنند و بیم دهند. از این راه است که می توان حس مسئولیت و تکلیف را در مردم بیدار کرد و آن ها را از عواقب نافرمانی بر حذر داشت.

فرق دارد، شهری ها و هر طبقه ای از آن ها مبتلای به تکالیفی هستند که ایلات و عشایر و دهاتی ها بآن مبتلا نیستند، بخصوص با گسترش اسلام و مذهب حقه ی امامیه در کشورهایی که مردم آن ها از جهت درك و وضع زندگی و مظاهر تمدن مختلفند. پس چنان که در آیه ی شریفه ی نفر اشاره شده، «فرقه» می باید فقیه و مرجع عر فرقه و طبقه ی متناسب با همان ها باشد، تا با مسائل و موضوعات مخصوص بخودشان یا به تعبیر حدیث معروف «حوادث واقعه» بیشتر آشنا باشد زیرا گرچه از نظر کلی و تکالیف عمومی، احکام در همه جا و هر زمان یکسان است، اما ضرورت و عناوین ثانویه و انطباق آن ها با موضوعات از عهده ی عامه ی مردم که گرفتار زندگی خود هستند چه بسا خارج می باشد از این رو بیشتر سؤال مردم عادی از مسائل مورد ابتلاء درباره ی موضوعات با توجه و نظر در موضوعات است، چنان که موضوع سفته و اوراق بهادار، الکل صنعتی، بیمه های اجتماعی، شرکت ها، هر يك در تحت عناوینی مانند: حرمت ربا، نجاست مسكر مایع، مالکیت یا عدم مالکیت عنوان قرار می گیرد، ولی چنان که در رسائل عملیه مطرح می شود معمولاً نظر فقیه را در موضوعات هم سؤال می کنند، و عدم توجه بجواب قطعی موجب توقف و تحیر مردم در این گونه مسائل و توقف در عمل بدین می شود، و در نتیجه موجب عقب نشینی احکام و بیرون رفتن آن از محیط زندگی عمومی می گردد.

دیگر آن که تمرکز مرجعیت در فتوا، اکنون ملازم با تمرکز اداره و اخذ ورد وجوه شده، در نتیجه مسئولیتی بس سنگین از جهت تکالیف خدائی و خلقی بر شانه ی مرجع، آن هم در دوره ی ضعف قوی و پیری می گذارد، و او را از وظایف تخصصی و اداء امانت الهی باز می دارد، و بنام معاونت و کمک بشریعت اشخاصی پیرامون

او را می گیرند که بسا ناوارد و یا ناصالحند، و یا سوءنیت دارند و همین ها موجب آن می شود که زعیم دینی هر چه بیشتر از وضع زمان و گرفتاری های مسلمانان و دسائس دشمنان، بی خبر و در حجاب می ماند، ورشته ی پیوند دینی مردم با او جز با واسطه بریده می شود، و گاهی هم (چنان که مشهود شده) تمرکز بصورت استبداد دینی در می آید، از این رو، روحانیت که اساسش همبستگی و پیوند با مردم است رونق خود را از دست می دهد، و چه بسا اعمال سیاست های خائنانه بهر وسیله است در پیرامون آن مرکز نفوذ می کنند و او را از نظر در مصالح عامه و حوادث روز یکسره غافل نگه می دارند، و با توجهی که این گونه سیاست های خارجی و داخلی بهر مرکز قدرتی دارند ممکن است با دسائسی موجب لغزش و اشتباه مرجع و زعیم دینی گردند که قهراً موجب لغزش مردم در دین و وسیله ی تبلیغات سوء معاندین خواهد شد.

بنا بر آن چه گفته شد تمرکز در فتوا و اداره نه دلیل فقهی دارد، و نه بمصلحت دین، و نه جامعه ی مسلمین است.

صورت دوم که نبودن هر گونه مرکزیت، بهر صورت که باشد، نیز (با این همه وسائل ارتباط) صلاح نیست، زیرا عدم ارتباط مراجع دین و اختلاف سلیقه و محیط و اختلاف در جواب مراجعین، موجب تحیر و پراکندگی مسلمانان و عدم تفاهم و تعاون رهبران می گردد. چه بسا حوادثی برای مجتمع اسلامی مسلمانان پیش می آید که نظریک یا چند تن، مشخص تکلیف نیست و تا وقت نگذشته باید همه ی مراجع دینی با هم تصمیم قاطعی بگیرند، که با دوری و ناهماهنگی و عدم تفاهم و وحدت نظر اخذ چنین تصمیمی دشوار است.

توجه بآن چه گفته شد تمرکز در هیئت و اجتماع، اصلح و

اتقن و نزدیک ترین طرق بنظر شارع است.

بنا بر این چنین بنظر می رسد که با وجود وسائل سریع ارتباط و مسافرت و سهولت آن ها که در دوران های گذشته نبوده و خود مانع و عذری برای تشکیل چنین اجتماعات لازم و بمصلحت اسلام و مسلمین، بوده اکنون باید هر چندی یک بار مراجع دین و اهل نظر و تشخیص، جمع شده تا مسائل و حوادث واقعه را مورد شور قرار دهند. و پس از استخراج رأی از این شور، نتیجه و تکلیف قطعی عامه ی مسلمانان را اعلام کنند.

پس از شروع زمان غیبت کبری، شور در فتوا و استنباط مسائل بصورت بحث و طرح فقیه با علماء و شاگردان محضر خود عمل می شده و احترام و استناد بنظر اکثریت و اجماع پیوسته سیره ی فقهاء در بیان فتوا بوده، بنابر این شور و استناد بنظر اکثریت مطلب تازه ای نیست، تنها این شور یا تبادل نظر با مجتهدین بزرگ که در هر ناحیه و بلدی بسر می بردند می بایستی تکمیل گردد. و این مطلب منافی با زعامت و مرجعیت یک فرد صالح مقتدرتر از دیگران نیز نمی باشد، بلکه از لحاظ اجتماعی بیشتر بصلاح بوده و تمرکز و وحدت رأی و فکر بیشتری فراهم می نماید.

دستور شور در آیه ی (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ)، که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود در حوادث و تصمیمات بآن عمل می نمود، مگر جز درباره ی امور تکلیفی و وظائف عمومی است؟!

از آیه ی 13 سوره ی نساء که می فرماید (إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَالْأُولَىٰ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ). با نظر بعدم تخصیص بموارد نزول، و تعمیم مطالب قرآن حکیم، آیا نمی توان برای همیشه و هر پیش آمدی، از این آیه استنباط کرد که در هر مسئله و حادثه ای که تکلیفی

پیش می‌آید و هر تکلیفی که منشأ امن و خوفی می‌شود، باید به هیئت اولی الامر و اهل استنباط رجوع شود؟ که پس از ائمه طاهرين همان مجتهدین عالی قدرند.

ممکن است القاء شبهه شود که شور مجتهدین و فقهاء بجائی نمی‌رسد، زیرا اگر شود در فروع مستنبطه باشد، آن فروع نتیجه‌ی اصول است و اگر در ادله و در اصول و کلیات باشد، حل اختلاف و توافق در اصول اگر ممکن باشد زمان طولانی و بحث‌های مفصل لازم دارد. بنابراین شورای فتوا به نتیجه نخواهد رسید.

جواب آنست که همه‌ی مسائل فقهی مستنبط از اصول نیست بلکه بیشتر آن استنباط از آیات و روایات و نظریات فقه‌های گذشته است که گاهی بصورت اجتماع در می‌آید بنابر این ممکنست مجتهدی بروایتی بر نخورده و یا از آن مطلبی استنباط نموده باشد که دیگری آن را استنباط نمی‌نماید ولی بعد از آن بوسیله‌ی شور و بحث ممکن است نظرها موافق یا نزدیک شود، و این خود موفقیتی در استنباط و تسهیل تکالیف عامه است. دیگر آن که لازمه و نتیجه‌ی شور اتفاق آراء و یا اکثریت است، گرچه عنوان «رأی اکثریت» در ادله‌ی فقهی نیامده ولی نتیجه‌ی شورا که امر صریح قرآنست اتفاق یا اکثریت می‌باشد، و استناد بآن در صورت فقد نص مانند استناد بشهرت و اجماع است، آیا اخذ بنظر اکثریت اهل فن، باحتیاط، یا واقع نزدیک تر است یا نظر اعلم؟!

بعلاوه هر کسی دارای ذوق و فطریات مخصوصی است که بعضی از مطالب نظری را غیر از دیگری کسب می‌نماید، و چون آئین مقدس اسلام در هر عمل و رابطه‌ای بهمه‌ی شون حیاتی نظر دارد، لذا مجتهد تنها با توجه بمبانی محدود و اصول معین نمی‌تواند جواب مسائل مطروحه را بدهد، بلکه بناچار می‌بایستی مقاصد

شرع و مصالح و تشخیص عناوین ثانوی را نیز در نظر گیرد که این ها بیشتر وابستگی بذوقیات و نظریات خاص فرد فرد، و اطلاع بیشتر از حوادث و احتیاجات عمومی دارد، باین جهت ممکن است مجتهدی در بعضی از این گونه مسائل، قوی تر از مجتهد اعلم از او بوده و رأیش صائب تر باشد. و ممکن است مجتهدی سر و کارش با مسائل روز و موضوعات خاص بیشتر باشد، و موضوعات را بهتر از دیگری تشخیص بدهد و چنان که می دانیم تشخیص موضوعات در رأی و نظر نسبت بمسائل جزئی بسیار جزئی می باشد.

دانستن تاریخ و شأن نزول آیات و فهم لغات و تاریخ صدور احادیث و این که آیا در این بیان، امام محدود بوده و سؤال کننده چه نظری داشته و آیا این حکم و بیان تنها برای مسائل مخصوصی بوده؟ و یا حکم کلی است؟ در استنباط بسی مؤثر است، و از نظر يك فرد احاطه بهمه ی جهات مذکوره بسیار مشکل می باشد. (1)

بنا بر آن چه بیان شد پیشنهاد می شود: که شورای فتوائی بریاست يك یا چند تن از علماء بزرگ و مورد قبول عامه، در یکی از مراکز علمی، در هر ماه، یا چندماه یک بار تشکیل شود، و مسائل اختلافی و موضوعات روز، یا باصلاح روایت «حوادث واقعه» در شورای

ص: 210

1- مهم تر از همه ی این ها برای تشخیص و دریافت حکم الله، درك و شعور فطری است، چه ملکه ی اجتهاد در احکام الهی، رشته ای از وحی و نبوت، از طریق اکتسابی است (که گاهی از آن به «شم الفقاهه» تعبیر می شود؛ چنان که اکتشافات علمی عموماً مستند بکشف و حدس می باشد) باین جهت نمی توان مقیاس اجتهاد را فقط دانستن مقدمات اکتسابی و تعمق لازم یا زائد در اصول دانست، آشنائی بآراء اشخاصی که از این موقعیت بیشتر برخوردارند جز با شور و تبادل نظر میسر نیست.

مزبور مطرح گردد و از مجتهدین اطراف و شهرستان ها دعوت شود، تا موارد ابتلاء و نظر خود را با دلائلی که دارند ابراز دارند، و ضمناً این مسائل را در حوزه ی علمیه ی خود ضمن درس برای طلاب، به بحث گزارند، سپس نتیجه ی آراء اعلام گردد. این عمل موافق نقلی است که از حضرت صادق علیه السلام رسیده: که هر سال فقها و شاگردان خود را در منی جمع می کرد و مسائلی را برای آن ها طرح می فرمود.

و پیشنهاد می شود: بنابر آن چه از کلمه ی «انذار» و «حذر»، در آیه ی شریفه ی نفر، و روش قرآن و احادیث استنباط می شود، بیان هر حکمی همراه حکمت و نتایج و آثار آن (ولو بطور اجمال) باشد، تا در نفوس بیشتر و بهتر جای گیرد و قلوب خاضع شود، و وظائف و تکالیف آسان انجام یابد:

لعلهم یحذرون.

ص: 211

بقلم سيد مرتضى جزايرى

تقليد اعلم با شوراي فتوى

ص: 213

همه می دانیم که پس از مرگ یک نفر مرجع تقلید مردم مسلمان و متدین برای تشخیص احکام و مسائل شرعی خود بتکاپو افتاده و در صدد می افتند تا شخص واجد شرائط مرجعیت را یافته از او تقلید کنند و چون تشخیص شرایط لازمه در افراد، در صلاحیت متخصصین و بالا-خره کار اهل فن است، ناچار مردم نیز باهل علم خبره و مورد اعتماد خود مراجعه کرده و از آن ها نظر می خواهند و چون تشخیص این مطلب (فرد یا افراد صاحب صلاحیت) امری است نظری و بسیار دقیق، غالباً، بلکه همیشه اوقات بین علماء نیز اختلافی پیدا شده و هر دسته شخص یا اشخاصی را نامزد این مقام کرده از او

طرفداری می کنند و پس از مدتی تحقیق و اختلاف آراء و فعالیت های موافق و مخالف چند نفری پیدا خواهند شد که هر کدام از طرف جمعی از اهل علم برای مرجعیت تقلید لایق تشخیص داده شده و بهمین نسبت مردم نیز بتعداد مراجع بگروه های مختلفی تقسیم می گردند و گاه اتفاق می افتد که حتی يك قصبه دارای دو یا سه مرجع تقلید بوده و هر چند خانوار از یک نفر معینی تقلید کند.

شرط اعلیت و طرح تقلید اعلم

آن چه مسلم است اینست که جمعی از متأخرین فقهاء می گویند اگر در حکم يك یا چند مسئله فقهی بین عده ای از فقهاء اختلاف پیدا شد باید بفتوای کسی در آن میان عمل کرد که نسبت به دیگران اعلم بوده و از همه داناتر است. (بشرطی که فتوای اعلم با احتیاط تطبیق کند) این فتوی در مرور زمان سبب گردید که تقلید کنندگان برای آن که خود را کاملاً آسوده نمایند از روز اول در پی اعلم (فرد داناتر) می گردند تا او را یافته و بطور کلی از او تقلید کنند و با در نظر گرفتن این شرط است که عموم مردم تصور می کنند که مرجعیت تقلید بناچار در یک فرد، معین خواهد شد. زیرا اعلم و داناترین افراد جز یک نفر نخواهد بود و اگر قرار باشد او مرجع تقلید شود ناچار مرجعیت تقلید در همان یک نفر منحصر خواهد گردید ولی آیا این استدلال صحیح است و آیا با شرط اعلیت مرجعیت، تقلید در یک نفر منحصر خواهد شد؟

در توضیح این مطلب با بد گفت استنتاج عمومی در این مورد دچار دو نوع اشتباه است: نخستین اشتباه اینست که گمان کنیم این شرط منحصراً در یک نفر موجود خواهد شد، در حالی که چه مانعی دارد که دو یا چند نفر متساویاً نسبت بدیگران اعلم و داناتر

بوده و خود با هم برابر باشند. اشتباه دوم اینست که تصور کنیم متخصصین فن در تشخیص خود دچار اختلاف و تردید نخواهند شد در صورتی که چنین نیست و در درجه اول خود آن ها هستند که از تشخیص فرد یا افراد واجد شرط عاجز مانده و با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند و بالاخره دسته ای حسن و دسته ای حسین را اعلم پذیرفته و دسته ای هم بین آن دو تردید می مانند، ناچار مردم تا مدتی در تحیر بسر برده و پس از آن هر دسته بشخصی می گروند.

و چنان که ملاحظه می شود هر يك از دو علت کافی است که مرجعیت تقلید را از انحصار خارج کرده بین افراد متعددی مشترك سازد. و آن چه ذکر شد عیناً همان وضعیتی است که این روزها برای مردم مسلمان پیدا شده و در اثر همین دو عامل، مردم بگروه های مختلفی تقسیم گشته هر دسته از شخصی پیروی کرده او را برهبری برگزیده اند.

طرح شورای فتوائی

در کنار نظریه اعلمیت که می گوید: افراد برای تشخیص احکام و مسائل شرعیه خود باید بمجتهدین رجوع کرده و در مسائل خلافی منحصرأ از اعلم تقلید نمایند، طرح شورای فتوائی را می توان قرار داد.

طرح شورای فتوائی عبارت است از این که افراد بجای آن که از شخص معینی تقلید کرده و در مسائل دینی از نظریات و افکار فرد بخصوصی پیروی کنند، مجمعی تشکیل شود که در آن فقهاء مسلم عصر عضویت داشته و تك تك مسائل در آن جا مطرح شده مورد شور

علمی تمام قرار گیرد و چون اتفاق نظر در تمام مسائل، بین همه افراد، ممکن نیست، شورا موظف باشد نظر اکثریت را اعلام کند و بجای آن که در موارد فتوای اعلم (فرد داناتر) ملاک عمل قرار داده شود در این طرح نظر اکثریت ملاک گشته و فتوای اکثریت باید مورد عمل قرار گیرد.

کدام یک از این دو طرح علمی تر است؟

قبلاً باید دانست مقصود از علمی تر بودن يك طرح جز این نیست که قدرت واقع نمائی بیشتری داشته کم تر دچار اشتباه و خطا شود چنان که طرح اعلمیت نیز بهمین دلیل مقدم بر طرح تقلید از مطلق مجتهدین قرار گرفت و از نظر تاریخ اجتهاد و تقلید، لزوم مراجعه با علم در مسائل خلافی خود طرح تازه ای می باشد که بدلیل فوق (واقع نمائی بیشتر) از دو سه قرن قبل مورد بحث و عمل واقع شده است.

بهر حال راه تشخیص حقیقت در این مورد تعقیب يك مطالعه کلی و کامل در روش های فردی و اجتماعی مربوط به مسائل علمی و غیر علمی است. (1) باید ارزش شورا را در کارهای فردی و اجتماعی بررسی کرد. باید ارزش نظریات مربوطه بشوراهای علمی را با ارزش نظریات فرد مقایسه نمود و بالاخره باید دید در غیر فقه و احکام فقهی کدام يك از این دو روش پسندیده تر می باشد و از این مطالعه، مقیاس برای موضوع بحث خود بدست آورد.

ارزش شور در کارهای عمومی

همه می دانیم که در کارها مشورت کردن با افراد فهمیده

ص: 218

1- رجوع شود بمقاله آقای طباطبائی

حتی در کارهای شخصی احتمال اشتباه و خطا را بمیزان قابل ملاحظه کم می کند و حتی کسانی که کارهای خود را قبلاً عرضه شور دیگران نمی کنند و باصطلاح افراد خودرای هستند، عملاً دچار اشتباهات بسیاری می شوند و برعکس مشورت کن ها و نصیحت. پذیرها احتمال لغزش و اشتباهشان به نسبت عمق شور و فهم مشاورین کم و کوچک تر است و مردان بزرگ بخصوص در کارهای حساس و مورد توجه، بدون شور و هم فکری افراد لایق و مطلع، اقدام بعمل نمی کنند. از نظر اسلام نیز این روش آن قدر پسندیده می باشد که نصاً در قرآن کریم حضرت رسول را با همه مقام و مرتبت مأمور بشور در کارها می کند. (آیه 153 سوره آل عمران) با احتمال قوی ممکن است این دستور جنبه آموزش داشته و برای آن باشد که محاسن کار را گوشزد دیگران سازد و آیه دیگر مسلمین را از نظر داشتن روح مشورت ستوده است. (آیه 36 سوره شوری).

همین طور در احادیث اهل بیت با تصریح و اشاره مدح بسیاری نسبت بشور و مشورت کننده شده و از مخالفت با نتیجه شور مذمت ها کرده اند.

ارزش شور در مسائل علمی

و اما از نظر مسائل و موضوعات علمی باید گفت از روزی که علم توسعه یافته، با مشورت و تبادل نظر ملازمت داشته و سند این دعوی همان مطالعه جزوات و رسائل و کتب اهل فن است که مستقیماً خاصیت شور را در بردارد و از روزی که دانش و دانشمندی بوده مطالعه و بررسی افکار دیگران سابقه دارد. مسلماً مقصود اصلی از بحث و مناظرات علمی نیز چیزی جز شور در حاصل افکار نمی باشد.

البته تا قبل از صد سال اخیر مجالس مشورتی و رشته های مختلف بقدری که امروز دخالت دارد معمول نبود و جنبه فردی آن بر جنبه های دیگر می چربید و بعبارت روشن تر همه مشورت ها مقدمه آن بود که فکر فرد از راه مشورت با دیگران تقویت شود ولی با پیدایش تحقیقات و دقت های بی شمار در علوم نظری و علمی افکار و خارج شدن علم از حالت کتابخانه و بهم بستگی شدید آن با زندگی افراد و ملل، خطر نوع اشتباه علمی بسیار زیاد گردید. و احیاناً ممکن شد يك اشتباه كوچك موجب خسارات بی شماری برای اجتماع شود. بناچار آخرین تلاش برای جلوگیری از اشتباهات احتمالی انجام شد، نظریات فردی مقام خود را از دست داد و افکار علمی از صورت شخصی و انفرادی بخصوص در موارد قابل ملاحظه خارج گشته بصورت نظریات دسته جمعی در آمد و شخصیت های علمی جای خود را با کادمی ها و مجمع های علمی دادند. حتی جای مشاورین فردی را کمیسیون های مشورتی گرفته است و از چندی قبل جای قاضی محکمه را هیئت قضات گرفته و دیگر نمی تواند یک نفر مصدر حکم قضائی باشد. و با يك واقع بینی بیشتر باید گفت همان طور که بشر از راه تمرکز نیروهای مادی نتیجه بیشتری را می برد، همچنین با متمرکز ساختن نیروهای فکری اثرات بیشتری را تحصیل کرده و بهمین منظور روش تفکر و مطالعه دسته جمعی را جایگزین مطالعات فردی می سازد.

تاریخ شورهای علمی در فقه شیعه

البته بصورتی که فعلاً مورد گفتگوی ما است در تاریخ گذشته شورای علمی و فتوائی دیده نمی شود ولی نباید چنین

تصور کرد که اصولاً اثری هم از آن دیده نشده، مثلاً فقهاء شیعه ارزش برای شور علمی قائل نبوده اند بلکه بعقیده ما باید گفت عملاً در فقه شیعه برای شورهای علمی ارزش زیادی قائل بوده و عیناً نظیر آن چه مورد ادعای ما است برای رأی اکثریت اهمیت زیادی قائل بوده اند و حاصل این آراء عیناً در بسیاری از استدلالات فقهی دلیل قرار داده شده و در کتب فقهی از آن بشهرت و اجماع تعبیر کرده اند.

البته تفاوت این شهرت ها و اجماعات با آن چه امروز مورد گفتگوی ما است دوچیز می باشد:

اول آن که آن چه در گذشته از آن باجماع و شهرت تعبیر می شد، شوری نبوده که در يك مجلس و با مذاکرات حضوری نتیجه آن تحصیل شده باشد، بلکه عموماً ما حاصل آراء و عقایدی بوده که علماء بطور مختلف اظهار کرده بودند و بعبارت روشن تر اکثریتی که مورد استناد فقهاء شیعه قرار می گرفت مشروط بدان نبود که اعضایش در يك جلسه شرکت داشته باشند بلکه همین قدر که مسلم می شد اکثریت (مشهور علماء) بسمتی متوجه می باشند، خود این اکثریت، دلیل قرار می گرفت و مورد استناد واقع می شد.

دوم آن که شهرت و باصطلاح ما اکثریت، در گذشته فقه، دلیل علمی بود برای افراد علمی، نه سند عمل دیگر مردم. و افراد معمولاً پیروی از فرد را تعقیب می کردند و شاید برای آن ها اصلاً موضوع تبعیت از اکثریت مطرح نبوده است. بله باحتمال قوی، بلکه با اطمینان می توان گفت در روایت احتجاج و مرسله زراره در موارد اختلاف دستور پیروی اکثریت داده شده این دستور برای عمل افراد بوده و مقصود امام (علیه السلام) اینست که هر جا علماء اختلاف کردند و یا دو حدیث مختلف مشاهده شد

از آن يك پیروی شود که در بین علماء طرفدار بیشتر دارد و حضرت در مقام صحت فرموده خود چنین استدلال کرده اند: (فان المجمع علیه لاریب فیه) آن چه مورد رأی اکثریت است شك بر نمی دارد و این همان دلیل عقلانی است که اکثریت اهل يك فن بسمتی متوجه شدند، حرف مخالف ضعیف شده و نباید بدان توجه کرد.

هیچ يك از این دو فرق، اگر موجب تقویت مدعای ما نباشند موجب تضعیف نخواهند بود زیرا در فرق اول می بینیم که اکثریت حتی بدون شور سند، و دلیل شناخته می شده و در فرق دوم می بینیم م که اکثریت از يك اصل عملی خارج شده و بصورت يك اصل علمی مستند قرار می گیرد و بعبارت ساده تر احترام این اکثریت در دیروز خیلی بیشتر از احترامی است که ما امروز می خواهیم برای آن قائل شویم.

با توجه بدان چه گذشت شاید بتوان قضاوت کرد، کدام يك از دو طرح گذشته (طرح اعلامیت - شورای فتوائی) علمی تر بوده قدرت واقع نمائی بیشتری را دارند.

آیا شورای فتوائی مخالف دستورات دینی نیست؟

این سؤالی است که باحتمال قوی در خاطر بسیاری از خوانندگان این مقاله خطور خواهد کرد و خواهند گفت بر فرض مطالب گذشته درست باشد، در صورتی می توان وضع موجود را تغییر داد و پیرو شورای فتوائی شد، که وضع فعلی (تبعیت از فردا علم) مورد دستور خاص شرع نباشد و گرنه بهیچ وجه نمی توان تغییری در آن ایجاد کرد.

بعقیده نویسنده، این سؤال بسیار سؤال مفیدی است و

پاسخ آن چندان مشکل نیست. در پاسخ باید گفت بیشتر چنین تصور می کنند که وضع فعلی و داستان مقلد و مجتهد و اعلم، همه و همه از جمله اوضاعی می باشند که از نظر گذشت تاریخ بزمان حضرت رسول و یا ائمه هدی منتهی می گردد و در نتیجه بنظرشان بعید می رسد که بتوان چنین وضع سابقه داری را که در زمان ائمه نیز مورد عمل بوده تغییر داده روش نوینی ایجاد کرد.

اما باید گفت خوشبختانه این فکر مطابق با واقع نیست و آن چه امروز مورد عمل است (تقلید از فرد اعلم) خود صورت متکاملی از آن چه سابقاً مورد عمل مسلمانان بوده است، می باشد با مقایسه بشکل اولی و ابتدائی تفاوت های بسیاری خواهیم دید.

ذیلاً مختصری از تغییرات بطور اجمال اشاره می شود:

پیدایش فرضیه اعلمیت - اجتهاد

قبل از روش موجود روش تقلید از مجتهدین بدون شرط اعلمیت مورد عمل بود و در هر محل هر کس که بدرجه اجتهاد رسیده بود می توانست رهبر جمعیتی باشد ولی در مرور زمان و پیدایش اختلافات در فروع فقهی فرضیه اعلم پیدا شد و معمولاً نظر داده اند که در مسائل خلافی راه صحیح تر و عقلانی تر اینست که از فرد اعلم تبعیت شود و ما اگر بسه چهار قرن قبل برگردیم ملاحظه خواهیم کرد که بهیچ وجه صحبتی از تقلید اعلم نمی باشد.

همچنین با مراجعه بتاریخ تحول فقه بخوبی می توان فهمید که در عصر ائمه و حتی تا یکی دو قرن پس از آن روش فقه در شیعه در چهار دیوار تبعیت از متون احادیث منحصر می شد و هرگز اجتهاد بمعنای امروز دیده نمی شد و بالعکس اگر کسی در مسئله ای اجتهاد می کرد، ممکن بود (بطور مسلم) مورد تعرض

برادران شیعه خود واقع شود ولی به مرور زمان اصل احتیاج آن ها را وادار کرد که بی جهت با اجتهاد مخالفت نکرده و کم کم این راه محققانه و علمی را بر خود باز کردند و این مجتهدین بزرگ که راستی تاریخ تشیع بوجود هر يك آن ها مباهات دارد تربیت گردید.

قبل از این دوره نیز دوره های دیگریست و حتی خود این دوره ها نیز تغییر شکل هائی داشته اند و با توجه باین تحولات در تاریخ فقه شیعه باید گفت بهیچ وجه دستور خاصی شرعاً نسبت بوضع موجود نبوده و این وضع و اوضاع قبل از هر چیز ساخته احتیاج بوده که با مرور زمان راه تکامل طی کرده است و بنا بر این اشکالی نخواهد داشت اگر عصر ما بخواهد بوضع موجود صورت کامل تری داده و با ایجاد شورای فتوائی نقص هائی را که در تبعیت های فردی است، مرتفع سازد و هرگز نباید تصور کرد که وضع فعلی مولود دستور خصوصی شرع بوده و تغییر آن خلاف شرع می باشد بلکه بر عکس باید گفت بموجب آن چه قبلاً ذکر شد، روش تبعیت از شورای فتوائی، انطباق بیشتری با خواسته های شرع و قرآن دارد.

آیا شورا قدرت مخالفت با نظر اعلم را دارد؟ احیاناً ممکن است این اشکال در خاطر مطرح شود که آیا بر فرض مخالفت اعلم با نظریه اکثریت، شورا، باز می تواند نظر اکثریت را ترجیح داد و یا باید باز از اعلم پیروی کرد که در حقیقت این همان تقلید از اعلم است و بعبارت روشن تر اگر همان طور که تا حال پذیرفته و عمل کرده ایم بپذیریم که در موارد اختلاف نظریه شخصی که اعلمست بر دیگران ترجیح داشته و باید از آن

پیروی کرد، در مواردی نیز که اکثریت شورا هم مخالف با او باشد، وظیفه پیرو و مقلد ترجیح ترجیح جانب شخص اعلمست و بر این اساس شورا دیگر خاصیتی نداشته و در مقابل اعلم بی ارزش است.

در پاسخ این مطلب اولاً باید گفت پیروی از شخص اعلم در مقابل فرد غیر اعلم - در مورد اختلاف - در صورتی لازم می شود که فتوای شخص اعلم با فتوای یک فرد غیر مقایسه شود، ولی اگر قرار شد مخالفین اعلم از فرد تجاوز کرده بصورت اکثریت فقههای شیعه در آمد، بخصوص در فرضی که مخالفین توجه کامل بدلیل و نحوه استدلال اعلم داشته و با او مخالفت کرده باشند، نظر اعلم از سندیت افتاده و قطعاً باید نظر مخالفین را محترم شمرد، عیناً این روش است که در پذیرش مشهورات فقهی از طرف عموم علمای شیعه پیروی می شود، و در علوم دیگر نیز شیوه عملی بهمین ترتیب بوده و نظر شخص اعلم تا جایی سند می شود که مخالفین مطلع از دلائل اعلم، اکثریت را نبرده باشند.

مضافاً باین که فرض تعارض نظر اعلم با سایرین امر استثنائی بوده در صورت تشکیل شورای مشورتی و ارائه دلائل طرفین، چون حسن نیت در کار است موارد اختلاف حل، و توافق حاصل خواهد شد و تعارض نظر کم تر پیش خواهد آمد.

و ثانیاً تشخیص اعلم بشکلی که تصور شده در عمل جز خیالی بیش نیست و با قطع نظر از شهرت هائی که با دسته بندی و تبلیغات شدید که پس از فوت يك مرجع تقلید برای اعلم نشان دادن يك فرد صورت می گیرد، هرگز نمی توان يك نفر را بصورت قاطع اعلم تشخیص داد.

بله اعلمیت نسبی و تشخیص يك طبقه بصورت عالی تر نظیر رشته های دیگر علمی کاملاً ممکن و عملی است و اتفاقاً شورای

فتوایی نیز از افراد این طبقه باید تشکیل شود و در این صورت فرض مخالفت اعلم با غیر اعلم در میان نخواهد بود بلکه همیشه مخالفت یک فرد با اکثریت از طبقه خود خواهد بود که از نظر فردی هم طبقه بوده و امتیاز معلومی در میانشان نیست.

و با توجه باین حقیقت باید گفت اصولاً در شرایط فعلی که شورای فتوایی نیز موجود نیست در موارد اختلاف اگر اکثریت موجود بود باید نظر اکثریت مراجع عصر را مورد تبعیت قرار داد و از نظر فردی نباید پیروی کرد و گرنه عمل بی نقص نخواهد بود و این خود مسئله ایست که باید کاملاً مورد توجه علماء و مراجع واقع شود.

نتیجه بحث

با توجه بمقدمات گذشته نتایج ذیل بدست می آید:

- 1- تقلید جز اصل پیروی نادان از فرد دانا نیست.
- 2- و در شرع صورت خاص و شکل معینی پیدا نکرده.
- 3- و بهمین جهت دارای دوره ها و شکل های مختلفی بوده که آخر آن ها همین شکل تقلید اعلم است.
- 4- لذا اگر شکل بهتر و علمی تری برای تحقق دادن باین اصل پیدا شود باید از آن شکل پیروی نمود.
- 5- ایجاد شورای فتوایی و تبعیت از رأی اکثریت شکل بهتر و علمی تری است که مسلماً تطبیق بیشتری با واقع خواهد داشت و احتمال خطای آن با مقایسه بوضع موجود کم تر می باشد.
- 6- و این روش مخالف روش تبعیت از اعلم نیست بلکه در شکل کامل تر واقع جوئی و واقع یابی است.
- 7- همان طوری که بسیاری از آن ها معتقدند تشخیص اعلمیت

در شکل فرد تقریباً محال بوده و یا خیلی مشکل است.

8- و آن چه ممکنست فقط تشخیص طبقه اعلم می باشد که شورای فتوائی خود مرکب از افراد آن طبقه خواهد بود. علی هذا بدون تشکیل شورا نیز اگر شهرت در مسئله واقع شد و عموم علما با توجه باستدلال مخالف رأی دادند نباید با مشهور مخالفت کرده و برای مخالف عمل نموده و لو آن فرد اعلم باشد.

تا این جا جنبه های علمی و فنی موضوع مختصراً مورد بحث واقع شد در حالی که موضوع شورای فتوائی دارای جنبه های اجتماعی بسیار زیادی است که ارزش این جنبه ها کم تر از جنبه اول نبوده و بلکه می توان ادعا کرد که نقش عمده تری را در شرایط حاضر بعهدہ دارد و ذیلاً برخی از این قسمت ها اشاره خواهد شد.

تشریحی از وضع اجتماعی موجود

چنان که در صفحات قبل اشاره شد اعلمیت فردی و تشخیص فرد اعلم تقریباً امری ناممکن بوده و مسلماً احدی از فضلا نمی تواند مدعی شود که شخصی را در عموم قسمت های فقهی از تمام معاصرینش اعلم و داناتر تشخیص داده باشد. بله تشخیص طبقه اعلم کار مشکلی نیست. ولی برخلاف حقیقت بعد از مرگ يك مرجع تقلید عمومی بدلیل خواسته عوامانه و غلط مردم که می خواهند از شخص اعلم تقلید کنند بضمیمه غرض ورزی ها، عده ای از طرفداران افرادی از طبقه ممتاز برای آن که از دیگران عقب نمانند، مدعی اعلمیت وی می شوند (و گاهی بر خلاف میل نامبرده) و این وضع تازه اگر مقرون بهیچ سوء نیت و جریانی از اصل نباشد، در جریان عمل شکل مبارزه آمیزی را ایجاد می کند که غالباً دون شأن روحانیت است و کم ترین زیان آن واداشتن نامزدهای مرجعیت

به احتیاط کاری و اتخاذ روش های منفی و خود داری در اصلاح و اقدام است.

نقش سیاست ها و عوامل استفاده جو در این وضع

با توجه باین که هنوز با همه این حرف ها قدرت ثابتی در ممالك اسلامی عمیق تر و وسیع تر از قدرت دین و بالنتیجه قدرت روحانیت وجود ندارد، هر سیاستی می داند که اگر قرار باشد این قدرت متشکل شده و در مجرای صحیح خود بکار بیفتد، دیگر راهی برای مقاصد او باز نخواهد بود، لذا هم برای چاره جوئی هیچ وسیله ای بهتر از تقویت وضع هرج و مرج و اختلاف ندیده از آن بهره برداری می کند.

بهر حال نتیجه این وضع و روش بر احدی مخفی نیست قدرت ها تجزیه شده و افکار جامد مانده نقشه هائی که باید در راه از بین بردن دشمنان واقعی بکار افتد در راه مبارزه های شخصی و خصوصی بکار افتاده و همت های عالی که باید در راه ایجاد اصلاحات عمیق اجتماعی و دینی بکار بسته شود، در راه های کوچک و تنگ اغراض شخصی مصرف خواهد شد.

البته شاید مشابه این اوضاع در قدیم هم بوده و بالاخره هر جا که قدرت و پول پیدا شود، نزاع بر پا خواهد شد، ولی با دو فرق اول آن که قدرت های مشابه نیز همین وضع را داشتند و آن ها هم متشکل نبودند، بر خلاف امروز که حتی کوچک ترین طبقات نیز دارای سندیکا و اتحادیه هستند. و دیگر آن که تماس ها کم تر بود و تدین افراد بیشتر، و با توجه باین وضع باید گفت تشکیل شورای فتوائی اگر دوی تمام دردها نباشد عامل بسیاری از اصلاحات بوده و شاید هم روزی بتواند بیشتر مشکلات را حل و فصل نماید.

مسئله هر يك از مراجع روز دارای يك نوع تفكر اصلاحی علمی می باشد و لااقل سطح فكر او از سطح فكر يك مجتهد معمولی پائین تر نیست ولی در شرائط حاضر نمی تواند از تفكرات اصلاحی خود در مسائل فکری و بخصوص در مسائل مورد احتیاج و ابتلاي روز استفاده کند مبادا که حربه شده و بدست خصم بیفتد لذا ملاحظه می کنید در عموم رساله ها خبری از مسائل مورد ابتلا و احتیاج روز نبوده و در مسائل معمولی نیز روحیه احتیاط بر همه چیز غلبه دارد. ولی اگر همین افراد دیدند که فتوی از صورت فردی خارج شده و تبعیت از اکثریت مطرح است، بدون شك بدلیل از بین رفتن عوامل ترس جرئت زیادی پیدا کرده بطور صریح نظریات خود را اظهار خواهند کرد. و بتدریج منفی بافی جای خود را باثبات و افکار روشن و صریح عملی داده خوراک های لازم برای روح مردم مسلمان تهیه خواهد شد.

همچنین در اقدامات عملی و ابتکارات اجتماعی احدی خود را مورد حمله نخواهد دید، بلکه هر فرد سعی خواهد کرد بهتر فكر کرده نقشه های عملی و واقعی تری مورد طرح در شورا قرار دهد و طبعاً اکثریت، فکری را که عملی تر است، انتخاب خواهد کرد و از همه مهم تر اینست که دیگر میدان مبارزه بشکل گذشته موجود نبوده طبعاً نیروهای مردم مسلمان متشکل و مجموع تر خواهد بود و این همان چیزی است که سیاست های روز نهایت وحشت را از آن داشته سعی می کنند اصولاً چنین وضعی پیش نیاید تا بتوانند از پیدا شدن نقشه ای که مسلمانان را متشکل سازد جلوگیری نمایند. در کنار همه این ها روحانیت و عوامل دینی محتاج تشکیلاتی است که با احتیاجات و مقتضیات روز تطبیق کند و در شرایط حاضر وضع موجود بهیچ وجه متناسب احتیاجات مردم نبوده سهل است، متناسب با احتیاجات افراد خود نیز

نمی باشد. که این خود شرح مفصل دارد و محتاج بفصل جداگانه ای است. و همچنین مبارزه های فردی نگذاشته که افراد متشخص این جمعیت بنشینند و برای این پریشانی و بلا-تکلیفی خود فکری کنند و بااحتمال اطمینان بخش می توان گفت ایجاد شورای فتوائی قدمی است که در راه ایجاد تشکیلات روحانیت برداشته شده و زمینه را برای عملی کردن هر نوع فکر تشکیلاتی در این طبقه آماده می سازد. و اجازه خواهد داد با تجمع قدرت ها و فکرها نقشه صحیح و واقعی تری در راه ایجاد مؤسسه های دینی و روحانی بکار افتاده، این وضع پریشان، جای خود را بوضع سرو سامان دار تری بدهد.

والسلام علی من اتبع الهدی

ص: 230

بقلم: مرتضی مطهری

مزایا و خدمات مرحوم آیت الله بروجردی

ص: 231

هر چند خود عنوان سخن می‌رساند که موضوع سخن، فقط گوشه‌ای از زندگی و قسمتی از اقدامات فقید معظم است. ولی چون ممکنست برای بعضی افراد این تصور پیدا شود که عنوان بالا بهانه‌ایست برای توصیف کامل از زندگی و روحیات و صفات شخصی و اخلاقی معظم له، و یا بهانه‌ایست برای تشریح و بررسی اقداماتی که ایشان در دوره زعامت خودشان فرموده‌اند. لهذا باید صریحاً بگوییم که چنین منظور وسیعی در کار نیست، بلکه آن چه منظور است تشریح و توصیف شود، حتی از عنوان بال‌اهم محدودتر و جزئی‌تر است.

توصیف و تشریح کامل روحیه يك فرد و ترسیم جامع صفات و خصوصیات معنوی او، که در اصطلاح امروز بیوگرافی نامیده می شود، بدرجاتی از نقاشی چهره و صورت و ترسیم قیافه وی مشکل تر است و علم و مهارت بیشتری می خواهد. این بنده خودم واقفم که توانائی چنین کاری ندارم و فرضاً توانائی می داشتم میل نداشتم که چنین کاری بکنم.

و اما بررسی و تحلیل اقدامات معظم له که سال ها بصورت يك وزنه و يك قدرت اجتماعی زیسته، جریان هائی بوجود آورده و جلو جریان هائی را گرفته، در يك جا دم زده و در يك جا سکوت کرده، ارزش هائی را بالا برده و ارزش هائی را پائین آورده، وجودش در تقویت و تضعیف بعضی جریان ها مؤثر بوده، صدها میلیون تومان با مسؤولیت و رأی شخصی - چنان که عادت جاری بر اینست - بمصرف رسانده، بالاخره چندین سال بصورت يك عامل نیرومند اجتماعی زندگی کرده اساساً از عهده يك فرد خارج است.

اگر بنا شود بررسی ها، از روی دقت و واقع بینی بمنظور هدایت و ارشاد و روشن کردن جامعه صورت بگیرد، (چنان که در میان ملت های رشد یافته معمول است) لازمست هیئتی از مفکرین بنشینند با فرصت تمام بمحاسبه و تجزیه و تحلیل بپردازند و همه سود و زیان ها را در نظر بگیرند و در دسترس جامعه قرار دهند.

بعلاوه جامعه ما هنوز بآن پایه از رشد نرسیده که اجتماع را فوق فرد بشناسد و حب و بغض ها را کناری بگذارد و از این توصیف و تشریح ها فقط ارشاد و هدایت و سعادت جامعه را منظور داشته باشد. همان طوری که علماء تشریح کالبدی را تشریح می کنند و منظوری جز علم و اطلاع و کمک گرفتن برای معالجه بیماران در نظر ندارند.

گذشته از همه این ها من الان نمی دانم که اگر بنا شود هیتی از مفکرین ذی صلاحیت بنشینند و قضاوت کنند، آیا در حال حاضر چنین افراد صلاحیت داری در اجتماع ما وجود دارند یا نه؟ زیرا ما چنین تمرینی نداریم و همچو عادت در میان ما تاکنون جاری نبوده است. آن چه در میان ما معمول و متداول بوده و هست يك خوی قدیمی و يك بیماری نوظهور است، خوی قدیمی ما مداخلی و ستایشگری و تملق است، بیماری جدید ما که علامت روشنفکری بشمار می رود لکه دار کردن و لجن مال کردن افراد است و بغلط نامش را «انتقاد» گذاشته ایم، در عین این که آن خوی قدیم و این بیماری جدید بظاهر معکوس یکدیگر می باشند، از يك اصل و يك ریشه سر چشمه می گیرند و آن «گزافه گوئی» و هوائی سخن گفتن و مصلحت اجتماع را در نظر نگرفتن است.

شاید بتوان گفت در مقام هدایت و ارشاد جامعه نورافکنی بهتر از این گونه بررسی ها و تجزیه و تحلیل ها - اگر محققانه و منصفانه صورت بگیرد - وجود ندارد، روح آن تعلیم عالی که در قرآن کریم راجع بتدبیر در سرگذشت های امم و افراد است چیزی جز استفاده کردن از این نورافکن نیست.

بهر حال موضوعی که در نظر است حتی از عنوان بالا محدودتر و جزئی تر است، یعنی حتی در مقام بیان همه مزایای روحی و خدمات اجتماعی معظم له نیستم، فقط آن قسمت از مزایا مورد نظر است که ایشان از آن جهت که فقیه و مفتی بودند واجد آن ها بودند و آن قسمت از خدمات، منظور است، که ایشان از آن نظر که زعیم روحانی بودند، انجام دادند.

این مزایا و خدمات همان هاست که از امتیازات ایشانست و

مجموعاً در اقران و اسلاف ایشان وجود نداشته است و باصطلاح گامی بجلو بوده و شایسته زنده نگه داشتن و پیروی است. و بهمین مناسبت لازم است یادآوری بشود، زیرا اگر بموجبی گامی بجلو برداشتیم شایسته نیست دو مرتبه بعقب برگردیم و مصداق آیه کریمه قرآن بشویم که می فرماید: (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ)؟

اکنون وارد اصل مطلب می شویم:

روش فقهی

یکی از مزای برجسته معظم له سبک و روش فقهی ایشان بود که شایسته است پیروی شود و فراموش نگردد. این بنده در مدت هشت سال آخر اقامتم در قم که مصادف بود با سال های اول ورود معظم له بآن شهر از درس های ایشان بهره مند می شدم، و چون بروش فقاہت ایشان ایمان دارم معتقدم که باید تعقیب و تکمیل شود. آن چه در این گفتار می شود خلاصه کرد، مقایسه مختصری است بین روش فقهی ایشان و روش فقهی متأخرین در قرون اخیر، و برای این مقصود يك مقدمة كوچك ذكر مي كنم:

باید دانست که روش فقهی فقهاء همه یکسان نبوده، اسلوب هائی متفاوت در اجتهاد و فقاہت در اسلام پدید آمده است، هم در میان اهل سنت و جماعت روش ها و اسلوب های مختلف بوجود آمده و هم در میان خود ما، اسلوب فقهی ما تدریجاً تنوع پیدا کرده و مختلف شده بطوری که بدوره های مختلف تقسیم می گردد، خود معظم له که بتاريخ فقه آشنا بودند و اسلوب های مختلف فقهی را می شناختند و یکی از مزایا و امتیازاتشان همین آشنائی با روش های مختلف فقهی شیعه و سنی بود، فقه را تقریباً بچهار دوره تقسیم

ص: 236

می کردند باین ترتیب:

1- دوره ماقبل شیخ طوسی.

2- از زمان شیخ طوسی تا قرن دهم که تقریباً مقارن با زمان شهید ثانی است.

3- از زمان شهید ثانی تا یک قرن اخیر.

4- يك قرن اخیر.

بحث در این دوره ها و بیان تغییراتی که در هر دوره نسبت بدوره قبل پیدا شده خود موضوع کتاب مستقلى است. در این جا مقایسه مختصری بین روش معظم له و روشی که در یک قرن اخیر معمول شده بعمل می آوریم.

فقهها و اصولیین در مبحث اجتهاد و تقلید و یا در مبحث قضا و شهادات چندین علم را نام می برند که مقدمه اجتهاد شمرده می شوند. می گویند شخص مجتهد باید این علوم را طی کرده باشد، این علوم عبارت است از نحو، صرف، لغت، منطق، کلام، اصول، تفسیر، حدیث، رجال (یعنی معرفت باحوال رواة احادیث).

متأخرین یعنی از یک قرن پیش باین طرف این چنین معتقد شده و در کتب خود تصریح کرده اند که آن چیزی که عمده و مهم و اساس است علم اصول است و لهذا عملاً چندان توجهی بسایر علوم نمی کنند، و بلکه بعضی از آن علوم یعنی تفسیر و حدیث و معرفت رجال حتی بطور مختصر هم تدریس نمی شود. زیرا بعقیده متأخرین دانستن مقداری ادبیات عرب کافی است که در موقع لزوم بتفسیر آیه قرآن رجوع شود، لزومی ندارد که مجتهد قبلاً با تفسیر قرآن آشنا باشد. همچنین حدیث و معرفت رجال اسناد احادیث، زیرا بعقیده متأخرین، در علم اصول حجیت خبر واحد صحیح، ثابت شده؛ و از طرفی بعضی از علماء حدیث گذشته مانند شیخ حرّ عاملی

ص: 237

مؤلف وسائل الشیعه این زحمت و رنج را متحمل شده اند و احادیث صحیح را از غیر صحیح جدا کرده اند و در دسترس قرار داده اند پس لزومی ندارد برای شناختن حدیث صحیح از غیر صحیح صرف وقت بشود. روی این جهات عادت جاری فعلی اینست که طلاب بعد از مختصری ادبیات عرب و منطق، بخواندن اصول فقه می پردازند و ثقل کار خود را روی این علم می اندازند و ضمناً بخواندن خود فقه مشغول می گردند تا آن که بعقیده خودشان بمقام اجتهاد نائل می گردند.

و چون اخیراً کتاب های فقهی مفصل و جامعی نیز نوشته شده که بعضی از نظر نقل اقوال فقها جامعیت دارند، مثل مفتاح الکرامه سید جواد عاملی و بعضی از نظر اشمال بر فروع و قوت استدلال جامعیت دارند مثل جواهر الکلام شیخ محمد حسن نجفی و مصباح الفقیه حاج آقا رضا همدانی؛ بعقیده متأخرین این کتب ما را از سایر کتب فقهیه بی نیاز می سازد، پس چندان لزومی ندارد که بسایر کتب فقهیه هزار سال پیش مراجعه کنیم، پس برای یک فقیه بعد از تسلط کامل بر علم اصول، با در نظر گرفتن کتاب حدیث جامعی مانند وسائل و کتاب های فقهی جامعی مانند جواهر و مفتاح الکرامه کافی است که این چند کتاب را جلو خود بگذارد و باستنباط احکام الهی بپردازد.

البته این روش عمومی و نوعی است ولی همیشه افراد استثنائی پیدا می شوند که تمایلی بتفسیر یا حدیث یا معرفت رجال و یا فقه عامه و یا تاریخ نشان می دهند ولی معمولاً این امور کارهای لازمی شمرده نمی شود.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که علم اصول فقه بوسیله علامه محقق حاج شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه الشریف که

حقاً لقب خاتم المجتهدین در باره اش اغراق و مبالغه نیست، مخصوصاً در قسمت هائی مانند آن چه بنام اصول عملیه نامیده می شود، پیشرفت و ترقی شایانی کرده و تقریباً آن را بصورت يك علم نیمه معقول در آورده است، مباحثی جذاب و سرگرم کننده پیدا کرده است. میدان مسابقه و زور آزمائی و تمرین هوش و استعداد شده، هر چند از زمان شیخ باین طرف این علم جلو نرفته - با این که زمینه جلو رفتش هست - ولی شاخ و برگ زیادتری پیدا کرده، روی هم رفته ترقی و کمالی در این علم پیدا شده و وسعت پیدا کرده، و فضلاء طلاب را بخود مشغول ساخته و بهمین جهت موجب شده که فضلاء طلاب از سایر شعب علوم اسلامی باز بمانند و مصداق شعر معروف شاعر عرب گردند:

الهت بني تغلب عن كل مكرمة *** قصيدة قالها عمرو بن كلثوم

انصراف از سایر شعب علوم اسلامی از یک طرف و جذابیت و سرگرم کنندگی علم اصول از طرف دیگر، منشأ پیدایش عادت در میان فضلاء و اهل نظر شده که می توان نام او را عادت «مسئله سازی» گذاشت، باین معنا که مسائلی را فرض و تخیل می کنند و در اطراف آن مسائل فرضی بحث و مناظره می پردازند، و البته ممکنست در همه عمر بشر چنین فرضی واقع نشود، اما از نظر اعمال قواعد اصولی جالب است که ببینیم جای کدام یک از اصول چهار گانه: یعنی برائت و احتیاط و تخییر و استصحاب یا برخی قواعد و اصول دیگر از قبیل اصالة الطهارة یا قاعده فراغ و تجاوز است.

و چون این اصول علمی در جائی جاریست که شکی در کار باشد، و از طرفی موقعی معما آمیز می گردد که يك علم اجمالی و مبهم هم در کار باشد، لهذا در این مسائل فرضی و ساخته شده، «شك» و «علم اجمالی» زیاد بگوش می خورد و گاهی در میان این مسائل

فرضی مسائل خوشمزه ای فرض می شود که جالب توجه است، مثلاً فرض می کنیم شخصی وضو گرفت و بعد رفت داخل اطاق شد، بعد که بیرون آمد علم اجمالی دارد که در وقتی که داخل اطاق شد یا نماز فریضه اش را خواند پس تکلیفش ساقط است و یا با زوجه خودش مقاربت کرد پس نه تنها تکلیف و فریضه اش ساقط نشده بلکه طهارتش (وضو) نیز باطل شده و باید برود غسل کند و نماز بخواند، حالا تکلیف این شخص چیست، برود احتیاطاً غسل کند و بعد هم فریضه نماز را ادا کند و یا بنا بگذارد که نماز خوانده و غسل هم نکند یا تنها غسل بکند؟

حالا آیا چنین فرضی برای کسی اتفاق می افتد یا اتفاق نمی افتد، مطلب دیگری است.

يك بار دیگر هم در تاریخ اسلامی روحیه «مسئله سازی» و دنبال مسائل فرضی رفتن پدید آمده و آن در قرن دوم هجری یعنی هنگامی است که در عراق مکتب رأی و قیاس بوسیله ابوحنیفه پیشوای معروف یکی از فرقه های اهل تسنن پایه گذاری شد، و برای قبول و سندیت حدیث شرائط زیادی قائل شدند و میدان فعالیت بدست رأی و قیاس افتاد.

در حجاز، گذشته از ائمه اهل بیت علیهم السلام که عمل بقیاس را باطل می دانستند، فقهاء عامه از قبیل مالک بن انس و شاگردانش نیز با قیاس میانه خوبی نداشتند، و چون فقهاء عراقی یعنی ابوحنیفه و اتباعش در مسائل فرضی خویش با کلمه «أرأیت» شروع می کردند، فقهاء حجاز آن ها را «أرأیتون» می خواندند. در بعضی از احادیث ما نیز اشاره باین جریان هست و بعضی از ائمه فرموده اند: «ما اهل أرأیت نیستیم».

البته بحث در این مطلب از جنبه نظری که آیا روش متأخرین

صحیح است یا نه از حدود این مقاله خارج است، آن چه گفته شد فقط بمنظور مقایسه بین روش فقهی شخصیت بزرگی است که موضوع مقاله ما است با روش فقهی که غالب متأخرین دارند، معظم له عملاً این چنین نبود.

اولاً همان طوری که اشاره کردم بتاريخ فقه آشنا بود و سبک فکرهای مختلف قدما و متأخرین را می شناخت و بعضی را تأیید و نسبت به بعضی انتقاد داشت و آن ها را عامل انحراف فقه می دانست.

ثانیاً بر حدیث و رجال حدیث تسلط کامل داشت، طبقات روات و محدثین را کاملاً می شناخت و خود يك طبقه بندی مخصوصی کرده بود که بی سابقه بود، با يك نگاه بسند حدیث اگر خللی در سند آن حدیث وجود داشت درک می کرد.

ثالثاً بر فقه سایر فرق مسلمین و روش و مسلک آن ها تا اندازه ای محیط بود. کتب حدیث و رجال حدیث را می شناخت.

معرفت رجال حدیث شیعه و سنی از یک طرف، و اطلاع بر فتاوی و فقه سایر فرق اسلامی از طرف دیگر، موجب می شد که گاه اتفاق می افتاد حدیثی طرح می شد و ابتدا يك معنا و مفهوم از آن بنظر می رسید ولی بعد معظم له تشریح می کرد که این شخصی که این سؤال را از امام کرده اهل فلان شهر یا فلان منطقه بوده و در آن جا مردم تابع فتوای فلان فقیه از فقهاء عامه بوده اند و فتوای آن فقیه این بوده است، و چون آن شخص در آن محیط بوده و آن فتوا در آن محیط شایع بوده پس ذهن وی مسبوق بچنان سابقه ای بوده. پس مقصود وی از سؤال این بوده که سؤال کرده و جواب شنیده، وقتی که معظم له این جهات را تشریح می کرد و باصطلاح روحیه راوی را تحلیل می کرد، می دیدیم که معنی و مفهوم سؤال و جواب عوض می شود و شکل دیگر بخود می گیرد.

و یا کلمه ای در حدیث بود که در عرف عام امروز يك معنای معین داشت ولی با اظهارات معظم له معلوم می شد که این کلمه در محیط خاصی که در آن وقت محل پرورش سؤال کنند؛ حدیث بوده معنی دیگری داشته.

با همه تبحری که در اصول فقه داشت کم تر مسائل فقهی را بر مسائل شکی اصولی مبتنی می کرد و هرگز گرد مسائل فرضی نمی رفت، گاه بطعنه می گفت که آقایان طلاب منتظرند که يك «اصل» را گیر بیاورند و دست آویز قرار دهند و بیحث و جدل پردازند.

با قرآن و تفاسیر آشنائی کامل داشت، قرآن را هر چند بتمامه حافظ نبود اما نیمه حفظ داشت، تاریخ اسلامی را دیده و خوانده و آشنا بود.

در نتیجه همه این ها جوّ و محیطی را که آیات قرآن در آن نازل شده و همچنین جوّ و محیطی را که اخبار و احادیث در آن صدور یافته و محیط هائی که فقه در آن جاها تدریجاً رشد کرده و پرورش یافته کاملاً می شناخت، و بدیهی است که این جهات به وی روشن بینی خاصی داده بود.

سبك و سلیقه معظم له در فکر و سلیقه حوزه علمیه قم زیاد اثر کرد؛ تا حد زیادی روش ها را عوض کرد و امیدواریم هرچه بیشتر سبك و روش ایشان پیروی شود و تعقیب بلکه تکمیل گردد.

این نکته را هم اضافه کنم که معظم له مکرر در ضمن اعتراف بپاره ای از محاسن کتاب حدیث معروف وسائل الشیعه تألیف شیخ حرّ عاملی نواقص این کتاب را تذکر می داد و آرزو می کرد که کتابی در حدیث نوشته شود که محاسن وسائل الشیعه را داشته

باشد و اما نواقص آن کتاب را نداشته باشد، بالاخره این آرزو جامه عمل پوشید و تحت نظر و مراقبت خود معظم له عده ای از فضلاء طلاب باین کار مشغول شدند و در حدود ده سال طول کشید تا بالاخره در دو سه سال قبل باتمام رسید و از سال گذشته بطبع آن کتاب آغاز شد.

این کتاب موسوم است بتهذیب الوسائل، خیلی موجب تأسف خواهد بود اگر خدای نخواستہ طبع این کتاب موقوف شود. من شخصاً هنوز موفق بزیارت آن کتاب نشده ام ولی از قراری که از اهل اطلاع شنیده ام همان طوری است که معظم له آرزو می کرد.

وحدت اسلامی

یکی از مزایای معظم له توجه و علاقه فراوانی بود که بمسئله وحدت اسلامی و حسن تفاهم و تقریب بین مذاهب اسلامیہ داشت، این مرد چون بتاریخ اسلام و مذاهب اسلامی آشنا بود، می دانست که سیاست حکام گذشته در تفرقه و دامن زدن آتش اختلاف، چه اندازه تأثیر داشته است، و هم توجه داشت که در عصر حاضر نیز سیاست های استعماری از این تفرقه حداکثر استفاده را می کنند و بلکه آن را دامن می زنند، و هم توجه داشت که بعد و دوری شیعه از سایر فرق سبب شده که آن ها شیعه را شناسند و درباره آن ها تصوّراتی دور از حقیقت بنمایند، باین جهات بسیار علاقه مند بود که حسن تفاهمی بین شیعه و سنی برقرار شود که از طرفی وحدت اسلامی که منظور بزرگ این دین مقدس است تأمین گردد و از طرف دیگر شیعه و فقه شیعه و معارف شیعه آن طور که هست بجامعه تسنن که اکثریت مسلمانان را تشکیل می دهند معرفی شود.

از حسن تصادف چند سال قبل از زعامت و ریاست معظم له که هنوز ایشان در بروجرد بودند «دار التقرب بین المذاهب الاسلامیه» بهمت جمعی از روشنفکران سنی و شیعه تأسیس شد، معظم له در دوره زعامت خود تا حد ممکن با این فکر و با این مؤسسه کمک و همکاری کرد، برای اولین بار بعد از چندین صد سال بین زعیم روحانی شیعه، و زعیم روحانی سنی شیخ عبدالمجید سلیم و بعد از فوت او بفاصله دو سه سال شیخ محمود شلتوت مفتی حاضر مصر و رئیس جامع ازهر، روابط دوستانه برقرار شد و نامه ها مبادله گردید.

قطعاً طرز تفکر معظم له و حسن تفاهمی که بین ایشان و شیخ شلتوت بود مؤثر بود در این که آن فتوای تاریخی معروف را در مورد برسمیت شناختن مذهب شیعه بدهد.

معظم له را نباید گفت نسبت باین مسئله علاقه مند بود، بلکه باید گفت عاشق و دلباخته این موضوع بود و مرغ دلش برای این موضوع پر می زد.

عجیب اینست که از دو منبع موثق شنیدم که در حادثه قلبی اخیر که منجر بفوت ایشان شد، بعد از حمله قلبی اولی که عارض شد و مدتی بیهوش بوده اند و بعد بیهوش آمدند قبل از آن که توجهی بحال خود نکنند و در این موضوع حرفی بزنند موضوع تقریب و وحدت اسلامی را طرح می کنند و می گویند من آرزوها در این زمینه داشتم.

اسلام در دنیای خارج

از گام های برجسته ای که در زمان معظم له و بوسیله ایشان

برداشته شد اعزام مبلغ و نماینده مذهبی بکشورهای خارجی بود. معرفی اسلام بکشورهای خارجی هر اندازه تاکنون صورت گرفته یا بوسیله شرق شناسان اروپائی بوده، و یا بوسیله بعضی از دانشجویان با استعداد مسلمان که تا حدودی موفق شده اند فعالیت هائی در مدت اقامت خود در کشورهای خارجی متمدن بنمایند از قبیل دکتر محمد اقبال پاکستانی در مدتی که در اروپا می زیسته، و یا بوسیله دانشمندان مصری و هندی بوده که بعضی کتاب های جالب درباره اسلام نوشته اند و زبان های خارجی ترجمه شده و یا بوسیله فرقه های منسوب باسلام مانند قادیانی ها بوده که در اروپا یا امریکا فعالیت هائی کرده اند، و شاید فعالیت دسته اخیر از همه بیشتر بوده است، الان نمی دانم که تاکنون از طرف دانشگاه مذهبی «ازهر» نمایندگانی بطور رسمی بکشورهای متمدن فرستاده شده یا نه؟ قدر مسلم اینست که تاکنون از اسلام يك معرفی صحیحی. بدنیای خارج نشده و باز قدر مسلم اینست که از طرف جامعه شیعه تا چند سال پیش هیچ گونه اقدامی بهیچ شکلی نشده بود.

معظم له که علاوه بر جنبه فقاهت مطالعاتی در متن اسلام و معتقدات اسلامی داشت و اسلام را خیلی بی پیرایه و عریان از توهومات عوامانه پذیرفته بود و از طرفی بر خلاف اقران و اسلاف خود از تاریخ قرون جدید و اوضاع عصر حاضر تا حدود نسبتاً خوبی آگاه بود، معتقد بود که اگر حقایق فطری اسلامی بر افکار حقیقت جو و کاوشگر و کم تعصب اروپائی عرضه داشته بشود این دین حنیف را تدریجاً خواهند پذیرفت و روی همین جهت نماینده آلمان و آمریکا اعزام کرد و در کار اعزام نماینده بلندن و بعضی جاهای دیگر بود که اجل فرا رسید.

البته آن چه تاکنون انجام شده آغاز کار است و نسبت

بآن چه باید انجام گیرد طرف مقایسه نیست، اگر فعالیت های مذهبی مسیحی ها را در نظر بگیریم که چه اندازه توسعه پیدا کرده واز مرحله خطابه و مقاله گذشته بمرحله عمل و احسان و تبلیغ عملی رسیده و حتی از تعصب و تخریب سایر مذاهب و برگرداندن بمذهب مسیح کاسته شده و جنبه خدمت به بشریت و انسانیت پیدا کرده خواهیم دید که «ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم» ولی اگر نسبت بگذشته خودمان بسنجیم که حتی فکر این کارها در دماغ ها راه نداشت، خواهیم دید که چه اقدام برجسته ای بوسیله معظم له صورت گرفته است، فریضه ذمه همه ما شیعیان است که این برنامه را تقویت و تکمیل کنیم و توسعه دهیم.

همکاری دین و علم

یکی از مزایای برجسته معظم له که نماینده طرز تفکر روشن وی بود علاقه مندی وی بتأسیس دبستان ها و دبیرستان های جدید تحت نظر سرپرستان متدین بود که دانش آموزان را هم علم بیاموزند و هم دین، معظم له دیانت مردم را در بی خبری و بی اطلاعی و بی سوادی آن ها جستجو نمی کرد، معتقد بود که اگر مردم عالم شوند و دین هم بطور صحیح و معقول بآن ها تعلیم گردد، هم دانا خواهند شد و هم متدین. آن مقداری که من اطلاع دارم مبالغ زیادی از وجوه و سهم امام را اجازه داد که صرف تأسیس بعضی از دبستان ها و دبیرستان ها بشود.

در بیان چاپی دبیرستان کمال نارمک خواندم که مبلغی در حدود هشتصد هزار ریال با اجازه ایشان بابت سهم امام بدفتر آن مدرسه پرداخته شده است، هر چند درباره مدارس جامعه تعلیمات اسلامی اطلاع دقیقی ندارم اما می دانم کمک های شایانی

کرده است، و حتماً موارد دیگر هم هست که من فعلاً بی خبرم.

این اقدام معظم له بسیار قابل تحسین است، هر چند این اقدام نیز نسبت بآن چه باید بشود ناچیز است اما با توجه باین که در گذشته افرادی بودند و الآن هم وجود دارند که آبادی دین را در خرابی این مدارس و معدوم شدن علوم جدید می دانسته و می دانند معلوم می شود که عمل معظم له بسیار ارزشمند بوده است.

دفتر و حساب

یکی از اقدامات معظم له این بود که برخی از امور مرجعیت را تحت نظام دفتر و حساب در آوردند.

همه می دانند که معمولاً در هر شهری و هر نقطه ای که عده ای شیعه علاقه مند بامور دیانت باشند یک نفر یا چند نفر وکالت نامه ای از طرف مرجع تقلید می گیرند برای گرفتن وجوہات از مردم و فرستادن بمرکز، و ممکن است اجازه ای هم برای شخص خود بگیرند که فلان مبلغ حق مصرف کردن داشته باشند.

در گذشته معمول نبود که اگر کسی اجازه و وکالتی بگیرد آن اجازه و وکالت در دفتری یادداشت شود، در نتیجه ممکن بود در طول چند سال مرجعیت یک نفر چند هزار وکالت و اجازه گرفته شود، و چون دفتر و ثبت و ضبطی نبود عدد این ها و اسماء این ها غیر مشخص بود و کسی درست نمی دانست آیا فلان نقطه وکیل برای وجوہات دارد یا ندارد، ممکن بود برای يك نقطه كوچك چند نفر وکالت گرفته باشند و برای یک نقطه دیگر کسی وکالت نگرفته باشد.

در این بین شیادانی پیدا می شدند که مهر و امضاء مرجع را جعل می کردند و اگر از مرکز سؤال می شد که شخصی باین اسم

مدعی وکالت است آیا راست می گوید یا جعل کرده؟ مرکز نمی توانست جواب بدهد، و یا اگر کسی می آمد و وکالتی برای یک نقطه معین می خواست اگر آن نقطه مشهور و معروف نبود مرکز نمی توانست بداند که آیا در آن جا کسی دارد یا ندارد. ولی معظم له از همان روزهای اول زعامت دستور دادند دفتری تنظیم گردد.

در آن دفتر نام آن شخص، و حدود وکالت، و مضمون وکالت نامه، و محل سکونت آن شخص، و نام کسانی که بمعرفی و توثیق آن ها این وکالت داده شده درج می شد، و در مواردی که تخلفی دیده می شد آن وکالت نامه استرداد می شد، این اقدام معظم له امر وکالت ها را از هرج و مرج خارج ساخت.

ضمناً دفتر دیگری برای مراسلات تنظیم شد، نامه ها با نمره وارد دفتر می شد و با نمره جواب داده می شد، همیشه مشخص بود که راجع بفلان موضوع چه جوابی داده شده است.

ممکن است کسانی این اقدام معظم له را مهم نشمارند و بگویند این کاری است که در همه مؤسسات معمول است، يك تجارتخانه همه این ها و بیشتر از این ها را دارد.

البته این درست است، ولی نباید فراموش کرد که این اقدام معظم له در محیطی انجام گرفته که شعار قافله سالاران این بود که نظم در بی نظمی، و نقشه در بی نقشگی، و برنامه در بی برنامهگی است، و رمز بقاء روحانیت را حساب و کتاب نداشتن و برنامه نداشتن می دانند، بنابراین این عمل بمنزله يك مجاهده عظیم و یک قدم بزرگ باید محسوب گردد. و ما امیدواریم که هر چه بیشتر و زیاده تر حساب و دفتر و بیلان دخل و خرج، وارد زندگی روحانیت بشود، روحانیت دارای صندوق مالی مرتب بشود؛ امر و جوهات از تفرق و تشتت بیرون رود و در نتیجه از بزرگ ترین ثروت و منبعی که در

اختیار دارد یعنی یک عده افراد زبده و خالص و مخلص که در میان طلاب وجود دارند و مغناطیس دین آن ها را از میان جامعه برگزیده است حداکثر استفاده بنماید.

بهتر اینست که در قسمت اخیر، عملیات دور رهبر بزرگ دینی شیعی مذهب که از مفاخر بزرگ عالم اسلام می باشند یعنی علامه جلیل سید شرف الدین عاملی و علامه جلیل سید محسن امین عاملی سرمشق قرار گیرد، این دور رهبر بزرگ در بسیاری از کارها باید سرمشق قرار گیرند.

شایسته است دبیرخانه انجمن های اسلامی ایران خدمات و مزایای این دو مرد بزرگ را نیز در اختیار جامعه مسلمانان قرار دهد.

آن چه در این مقاله گفته شد بمنظور ثنا و تجلیل و باصطلاح «تأیین» نبود، زیرا اولاً معظم له بالاتر از اینست که احتیاجی باین تجلیل ها داشته باشد و ثانیاً این جانب در همه عمر هرگز گرد مدّاحی و ستایشگری افراد و اشخاص مخصوصاً مادامی که زنده هستند و وجودشان مطمح است نرفته است. این که گفته شد فقط بیان درسی بود برای اجتماع و تذکری بود برای کسانی که میل دارند بار گران زعامت روحانی را بدوش بکشند.

همان طوری که اول اشاره شد این مقاله در مقام بیان همه خدمات و مزایای زندگی معظم له نیست، فقط قسمتی از خدمات و مزایا که از اختصاصات ایشان بود و نسبت بگذشته گامی بجلو بود در این مقاله تا آن جا که در حین نوشتن در نظر داشتم یاد آوری شد، خدمات دیگر ایشان از قبیل تأسیس مدارس قدیمه و مساجد و حوزه های علمیه روحانی در شهرستان ها زیاد است و از موضوع مقاله ما خارج است.

تهران - مدرسه مروی - 14 اردیبهشت 1340

ص: 249

1... خلا دینی که بعد از فوت آیه الله بروجردی در جهان شیعه پیدا شد...

2... دعوت دبیرخانه انجمن های اسلامی ایران از گروهی روحانیون فاضل برای مشورت در امر تقلید...

3... تقلید و تبعیت از اولی العلم و اولی الامر در جهان امروز...

3... پیش از آن که سیستم های انتخاباتی در جهان بوجود آید، در جهان تشیع انتخاب مرجع بوسیله مردم بوده است...

4... جلسه مشورتی، مسائل کلی تر از امر تقلید را مورد نظر قرار داد...

5... اهمیت فوق العاده مرجعیت از جنبه اجتماعی...

7... تحول و تکامل مرجعیت در جهان اسلام...

7... جلسه مشورتی بجای سمینار تصمیم به نشر يك عده مقالات گرفت...

9... مطالب مقالات نظریات شخصی نویسندگان است...

14-22... اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه...

14... کلمه اجتهاد در عرف صحابه و در عرف امروز...

14... وجود يك سلسله قوانین و مقررات در اسلام، مسلمین را به تشخیص علمی آن ها موظف می کند...

15... لزوم تطبیق قوانین کلی بر وقایع و حوادث نامحدود، مستوجب اعمال نظر و استدلال است...

16... تقلید از مجتهد همان راه طبیعی و فطری است که عقلاء اجتماع برای تشخیص سایر وظائف فردی و اجتماعی خود می پیمایند...

16... تعریف اجتهاد...

اجتهاد برای همه افراد میسر نیست...16

حقیقت تقلید چیست؟...17

آیات و روایاتی هست که تقلید را بمفهوم صحیح کلمه تأیید و ایجاب می کند...17

انسان طبعاً يك موجود استدلالی است...19

آن جا که انسان قدرت یا فرصت استدلال ندارد، شخص دیگری بجای خود انتخاب می کند...19

سه نتیجه از بحث...20

اسلام دین فطرت است...21

دو نوع تقلید...21

شرائط و وظائف مرجع...25-33

عبادات و معاملات...25

منابع چهارگانه استنباط...26

لزوم و ضرورت اجتهاد...26

رجوع به کارشناس يك امر فطری و طبیعی است...27

شرط عدالت در مفتی و قاضی و امام...27

راه تشخیص مجتهد عادل...28

تقلید اعلم...28

تشخیص اعلم...29

عدول از مجتهدی به مجتهد دیگر...29

وظیفه مسلمین در حفظ اساس اجتهاد و روحانیت...30

اجتهاد در اسلام...36-68

تأثر و هیجان فوق العاده مردم در فوت آیه الله بروجردی نشانه ای از تأثیر عمیق دین در روحیه بشر است...36

دو نوع اجتهاد: مشروع و ممنوع...37

اجتهاد رأی یا قیاس از نظر شیعه و از نظر اهل تسنن...37

استحسان و استصلاح و تأول...38

اجتهاد رأی یا قیاس از دو نظر مورد بحث است...39

چرا حق اجتهاد در میان اهل تسنن دوام پیدا نکرد؟...40

ص: 252

تغییر مفهوم کلمه اجتهاد در حدود قرن پنجم و مقبولیت این کلمه در نزد شیعه...41

علمی که شرط اجتهادند...42

جریان خطرناک اخباری گری در میان شیعه در چهار قرن پیش...43

از نظر اخباریین، در میان منابع چهارگانه معروف استنباط، تنها به اخبار باید مراجعه کرد...44

آیا اخباری گری در مشرق که منکر اعتبار و حجیت عقل بود از فلسفه حسی اروپا متأثر بود...45

بقایای نفوذ اخباری گری در افکار و اذهان علماء شیعه...46

استنباط لطیف مرحوم فیض در مسئله تحت الحنك انداختن...48

دو نوع تقلید: مشروع و ممنوع...49

تقلید غیر از سر سپردن است...50

حدیث معروف امام صادق در انتقاد نوعی پیروی عوام از علماء...51

نکته ای از داستان شاگردی موسی پیش خضر...53

فلسفه عدم جواز تقلید میت...56

شرائط و مقدمات اجتهاد...58

تأثیر عظیم اطلاع و بی اطلاعی فقیه از موضوعات و جریانات خارجی در فتوای او...59

چرا فقهاء به ولایت حاکم شرعی فتوا می دهند؟...60

پیشنهاد تقسیم فقه به رشته های تخصصی از طرف مرحوم آیه الله حائری یزدی...61

توسعه و تکامل فقه در صد ساله اخیر...62

همفکری و همکاری علمی در جهان امروز...63

قرآن و سنت همکاری و همفکری علماء را ضروری می دانند...64

ولایت و زعامت...71-100

زندگی اجتماعی مستلزم محدودیت استقلال فردی است...71

استقلال فردی بطور مطلق از میان رفتنی نیست...72

در زندگی اجتماعی کارها یا منصب ها پیدا می شود که فرد خاصی مسؤول آن ها نیست...72

ص: 253

ضرورت نگهداری و نگهداری اجتماع...73

ضرورت وجود قوانین و مقررات اجتماعی...73

ضرورت وجود يك مقام اجتماعی که شعور و اراده او بر شور و اراده افراد حاکم باشد...74

تعریف ولایت و سرپرستی...74

قلمرو ولایت و حکومت...75

لزوم ولایت فطری است...75

نظر اسلام درباره ولایت...75

توضیح آیه فطرت...76

جهان يك و احد مرتبط الاجزاء است...76

جهان همه انواع را بسوی کمالاتی که در استعداد دارند رهبری می کند و سوق می دهد...77

الهامات فطری انسان با حرکت عمومی جهان هماهنگ است...78

دین حقیقی یا روش سعادت‌مندانۀ واقعی زندگی ثابت و پا برجاست...78

قوانین آفرینش شکست ناپذیر است...79

اسلام تمام احکام ضروری فطری و از آن جمله اصل حکومت و ولایت را امضا کرده است...79

مسلمانان صدر اول با این که از بسیار چیزها سؤال می کردند، از لزوم حکومت و ولایت سؤال نکردند، چرا؟...79

در داستان سقیفه اصلی که برای همه غیر قابل خدشه بود لزوم ولایت و حکومت بود...80

استدلال به آیه 144 آل عمران...80

احکام و مقررات اسلامی بر دو گونه است: ثابت (شریعت) و متغیر (احکام ولایتی)...82

انسان دو نوع احتیاج دارد: احتیاجات ثابت و احتیاجات متغیر...84

شباهت اجتماع اسلام از نظر دو نوع قوانین به اجتماعات دموکراسی امروز جهان...85

تفاوت مقررات سیاسی اسلام با مقررات دموکراسی و

سوسیا لیستی امروز جهان...86

آیا حق عبارت است از خواسته اکثریت؟...86

نقش تعلیم و تربیت در اصلاح خواسته اکثریت...87

آیا علت انحطاط مسلمین این بود، که با تغییرات قهری جهان اسلامی، قوانین اسلامی نارسا بود؟ یا علت انحراف حکومت ها از روش اسلامی بود؟...88

آیا علت بیچارگی برخی کشورهای با صطلاح دموکراسی جهان رژیم آن ها است؟...89

چرا بعضی از ملل دموکراسی را رها کرده بسوی کمونیستی شتافتند؟...89

دموکراسی امروز جهان چیزی جز استبداد جمعی نیست...90

تفاوت امروز با دیروز اینست که جنایت ها در زیر پرده نفاق و بنام صلح و آزادی و عدالت صورت می گیرد...91

آیا کمونیسم مرحله رشد دموکراسی است؟...92

یا ممکن است اجتماع بمرحله ای برسد که از حکومت بی نیاز گردد؟...93

اسلام درباره حکومت سکوت نکرده است...94

قرآن و مسئله حکومت...95

مسئول امر حکومت عموم مسلمین می باشند...95

اختلاف شیعه و سنی درباره این که اسلام افراد خاصی را نامزد حکومت کرده است یا نه؟...95

آیا با عدم حضور امام تکلیف از دیگران ساقط است؟...96

آیا حکومت از آن همه مسلمین است یا عدول مؤمنین یا خصوص فقهاء؟...96

شرائط حاکم...97

آیا همه کشورهای اسلامی باید تحت یک حکومت اداره شوند؟ یا کافی است حکومت های مختلف تحت نظر یک سازمان اداره شوند؟
یا هیچ کدام از این ها لازم نیست؟...97

سه اصل اجتماعی ثابت در اسلام...98

پیروی از سیرت و سنت رسول اکرم...98

سه اصل کلی در سیرت حکومتی رسول اکرم...99

انتظارات مردم از مراجع...103-129

انتظارات جوانان امروز از پیشوایان دین...103

فقه و اجتهاد باید آئینه زنده و تمام نمای کلیه مظاهر زندگی مادی و معنوی جامعه مسلمان باشد...105

نظر يك مستشرق فرانسوی معاصر درباره نقطه امیدی که تنها در مذهب تشیع وجود دارد...107

نقص مشهودی که در رساله های عملیه دیده می شود...109

جسارت هائی که بواسطه در اقلیت قرار گرفتن شیعه بر فقه شیعه وارد شد...110

راه خروج از محدودیت فکری...112

امتیاز طرز تفکر شیعی از طرز تفکر سنی در مسئله حکومت...113

روحانیون شیعه همیشه هم مرجع بیان احکام دین بوده اند و هم پناهگاه توده مسلمین در مقابل ستمکاران...114

جامعیت دین اسلام...116

پیشوای دین مسلمین باید مظهر جامعیت اسلام باشد...117

در نشریات و در منابر کم و بیش تحولی پیدا شده، ولی رساله های عملیه و حوزه های اجتهادی تن به تحول نداده اند. چرا؟...119

داستان استفتاء يك دانشجوی پزشکی از محضر مرحوم آية الله بروجردی...120

لزوم رساله های علمیه و فکریه در جنب رساله های عملیه...122

عوامل تاریخی موجب گوشه گیری ها و خودپائی ها و خود خواهی ها شده است...123

کار و عمل از نظر اسلام...124

پیشوای روحانی اسلام باید پیشوای عملی نیز باشد...124

اقدامات عملی سه روحانی بزرگ شیعه در عصر اخیر...125

روحانیت در اسلام و در میان مسلمین...132-162

در غالب ادیان جهان، روحانیون طبقه ای خاص با امتیازات مخصوص را تشکیل می داده اند...132

آیا اسلام برای روحانیت طبقه خاصی بوجود آورده است؟...133

معنی اجتماع طبقاتی...134

اختلاف و تفاوت میان افراد بشر تا حدودی طبیعی و ضروری است...135

امتیازات ناشی از نابسامانی های اجتماع...135

تقسیم کار خواه ناخواه در متفاوت ساختن شخصیت ها مؤثر است...136

تعریف و مشخصات امتیازات طبقاتی...136

محرومیت هایی که طبقات عالی بدست خود برای خود ایجاد می کنند...139

اسلام امتیازات طبقاتی را الغاء کرده است...139

در اسلام کسب علوم و معارف دین در انحصار طبقه معینی نیست...140

در اسلام هیچ مقام و منصبی ارثی نیست...141

اسلام روحانیت حرفه ای ندارد...142

وجوب کفائی یا مسئولیت مشترك اجتماعي...143

وظیفه یادگرفتن و یاد دادن...144

آیه قرآن و سیره مسلمانان در یاد گرفتن و یاد دادن...145

تعلیم دین در صدر اسلام بشکل شغل و حرفه نبود...146

پیدایش و لزوم علوم تخصصی دینی...147

زندگی متخصصین علوم دینی از چه راهی باید اداره شود؟...148

قرآن راه زهدفروشی و علم فروشی را بسته است...149

روحانیت در میان مسلمین تدریجاً وسیله سوء استفاده های مادی قرار گرفت...149

کوتاه فکری و ظاهر بینی مردم عوام عامل اصلی بدبختی ها است...152

اسلام برای روحانیون لباس خاصی در نظر نگرفته است...153

خلاصه مطالب...155

ص: 257

نیازمندی های روحانیت اسلامی در عصر حاضر...156

کارهای علمی...156

تبلیغات...157

تعلیم و تربیت...157

امر بمعروف و نهی از منکر...157

خطر اظهار نظر از طرف افراد یا وارد...159

مراحل امر بمعروف و نهی از منکر و شرائط آن...160

مشکل اساسی در سازمان روحانیت...165-198

هیچ اصلاحی در میان مسلمین بدون دخالت یا هماهنگی روحانیون عملی نیست...165

بررسی مشکلات روحانیت در یکی از مجامع علمی قم...166

آیا علة الملل همه خرابی های روحانیت سهم امام است؟...168

اهمیت سازمان صالح از افراد صالح بیشتر است...168

مشخصات و امتیازات محیط تحصیلی طلاب نسبت بسایر محیط های تحصیلی...171

امتیاز متد تحصیلی طلاب نسبت بسایر متدها...172

نواقصی که در روش تحصیلی و در زندگی طلاب وجود دارد...174

مسئله بودجه و کیفیت معاش روحانیون بزرگ ترین مشکل و نقص سازمان روحانیت است...176

سه فرضیه در مورد معاش روحانیون...176

اعاشه از دسترنج شخصی...176

اعاشه از بودجه اوقاف...178

استفاده از سهم امام...179

تأثیر عظیم سهم امام در زعامت های دینی در عصر اخیر...180

اتكاء مجتهدین به سهم امام آن ها را از دولت ها بی نیاز و به آن ها در مقابل دولت ها قدرت و استقلال داده است...181

عیب سهم امام از نظر لزوم رعایت سلیقه عوام...182

ص: 258

مقایسه ای میان روحانیت شیعه ایران و روحانیت سنی مصر...182

آن جا که قدرت است و حریت نیست، و آن جا که حریت است ولی قدرت نیست...183

آفت عوام زدگی...184

تقیه از خودمانی...186

چرا هر وقت از طرف يك زعيم دينی تصميمی اصلاحی گرفته شده مواجه با شکست گردیده است؟...188

تنها راه اصلاح، سازمان دادن به بودجه روحانیت است...189

اگر فرضاً فرهنگیان معاش خود را مستقیماً از دست اولیاء اطفال بگیرند، فرهنگ چه وضعی پیدا خواهد کرد...190

باید روحانیت از صورت حرفه و شغل، و مساجد از صورت دکه کسب خارج گردد...191

اختلال وضع معاش خواه ناخواه در سایر شؤون اثر می گذارد...191

روحانیون ما ناچارند بمردم بچشم «مستغل» نگاه کنند...192

آیا ایمان و تقوا می تواند جای نظم و تشکیلات را پر کند...192

اختلاس هائی که بوسیله آقازادگان فاسد از بودجه روحانیت صورت می گیرد معلول بی نظمی این بودجه است...194

وعظ و تبلیغ باید از صورت حرفه ای خارج گردد...195

آینده امید بخش...196

وظیفه افراد اصلاح طلب در حال حاضر...197

روحانیت باید خود را اصلاح و ابتکار اصلاحات عمومی را در دست بگیرد...197

خطر اصلاح طلبان بی اعتنا به امور دینی...197

تمرکز و عدم تمرکز در مرجعیت و فتوا...201-213

رابطه خاتمیت و اجتهاد...201

سه فرضیه برای بهتر انجام دادن وظیفه فتوا...203

تمرکز فتوا و مرجعیت در فرد یا افراد...203

آیه نفر با تمرکز فتوا در فرد منطبق نیست...205

تمرکز زعامت در فرد...206

عدم تمرکز بطور مطلق...207

تمرکز در هیئت اجتماعی...207

شورای فتوائی...208

پیروی از نظر اکثریت یا از نظر اعلی...209

دو پیشنهاد مهم...208

تقلید اعلی یا شورای فتوا...216-231

شرط اعلییت برای انحصار مرجعیت در فرد غیر کافی است...216

شورای فتوا یا تقلید اعلی...217

آیا طرح شورای فتوا علمی تر است یا طرح اعلییت...218

ارزش شور در کارهای عمومی...218

شورا از نظر قرآن کریم...219

ارزش شورا در کارهای علمی...219

در جهان تکامل یافته امروز، نظریات علمی از صورت نظر شخصی خارج و بصورت نظریات دسته جمعی در آمده است...220

تاریخ همفکری و شور علمی در فقه شیعه...220

ارزش نظر گذشتگان در فقه شیعه بصورت اعتبار شهرت و اجماع...221

آیا شورای فتوائی مخالف دستورات دین است؟...222

ادوار تاریخی مرجعیت فتوا...223

آیا شورا می تواند با نظر فرد اعلی مخالفت کند؟...224

رجحان نظر اکثریت بر نظر فرد اعلی...225

نتائج هشت گانه بحث...226

تشریحی از وضع اجتماعی موجود...227

چرا سیاست ها و عوامل استفاده جو طرفدار وضع موجودند؟...228

آثار و فوائد دیگر شورای فتوائی...229

مزایا و خدمات مرحوم آية الله بروجردی...234-249

ص: 260

دشواری بررسی و تحلیل زندگی شخصیت های بزرگ و مؤثر اجتماعی...234

مقایسه روش فقهی آیه الله بروجردی با روش فقه یی که از يك قرن پیش معمول شده است...236

ادوار چهارگانه فقه...237

اهمیت بیش از اندازه علم اصول از نظر متأخرین...237

علم اصول تدریجاً سایر علوم وابسته بفقّه را تحت الشعاع قرار داد...238

عادت مسئله سازی در میان طلاب، در يك قرن اخیر...239

روحیه مسئله سازی در قرن دوم هجری میان اهل رأی و قیاس...240

امتیازات روش فقهی آیه الله بروجردی بر دیگران...241

طرح تألیف کتاب تهذیب الوسائل از طرف معظم له...242

علاقه و توجه شدید معظم له بوحدت مسلمانان جهان...243

تأیید و تقویت دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه...244

اعزام مبلغ به اروپا...244

کمک به تأسیس دبستان ها و دبیرستان ها...245

وارد کردن دفتر و حساب در اداره امور روحانیت...247

یادی از دوروحانی عالی قدر و مصلح مرحوم سید شرف الدین عاملی و مرحوم سید محسن عاملی...249

ص: 261

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

